فهرست مطالب

[مدخل در مكتب فاطمه (عليه‌السلام) 3](#_Toc461012076)

[بخش اول - مدخل 4](#_Toc461012077)

[فصل 1: در معرفى كتاب 5](#_Toc461012078)

[فصل 2: سخنى در ضرورت بحث 10](#_Toc461012079)

[بخش دوم - در معرفى فاطمه (عليه‌السلام) 24](#_Toc461012080)

[فصل 1: خانواده و تربيت او 26](#_Toc461012081)

[فصل 2: مقام و رتبت فاطمه 45](#_Toc461012082)

[فصل 3: محوريت فاطمه (عليه‌السلام) 65](#_Toc461012083)

[بخش سوم - حيات خانوادگى فاطمه (عليه‌السلام) 85](#_Toc461012084)

[فصل 1: فاطمه و پدر 87](#_Toc461012085)

[فصل 2: فاطمه و همسر 103](#_Toc461012086)

[فصل 3: فاطمه (عليه‌السلام) و فرزنددارى 123](#_Toc461012087)

[فصل 4: فاطمه (عليه‌السلام) و كانون دارى 137](#_Toc461012088)

[بخش چهارم - حالات و روحيات فاطمه (عليه‌السلام) 151](#_Toc461012089)

[فصل 1: حيات احساسى و تعقل فاطمه (عليه‌السلام) 153](#_Toc461012090)

[فصل 2: عبادت فاطمه (عليه‌السلام) 168](#_Toc461012091)

[فصل 3: روحيّه فاطمه (عليه‌السلام) 183](#_Toc461012092)

[فصل 4: صبر و تحمل فاطمه (عليه‌السلام) 194](#_Toc461012093)

[بخش پنجم - مشى و روش فاطمه (عليه‌السلام) 211](#_Toc461012094)

[فصل 1: فاطمه (عليه‌السلام) و زندگى 212](#_Toc461012095)

[فصل 2: مشى اقتصادى فاطمه (عليه‌السلام) 229](#_Toc461012096)

[فصل 3: ترجيحات فاطمه (عليه‌السلام) 238](#_Toc461012097)

[بخش ششم - حيات اجتماعى فاطمه (عليه‌السلام) 251](#_Toc461012098)

[فصل 1: پوشش و عفاف فاطمه (عليه‌السلام) 253](#_Toc461012099)

[فصل 2: حضور اجتماعى و مردم 260](#_Toc461012100)

[فصل 3: تعصب شكنى‏ها 270](#_Toc461012101)

[فصل 4: هدايت زنان 280](#_Toc461012102)

[بخش هفتم - حيات سياسى فاطمه (عليه‌السلام) 292](#_Toc461012103)

[فصل 1: مشى سياسى 293](#_Toc461012104)

[فصل 2: حق‏طلبى‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) 305](#_Toc461012105)

[فصل 3: مبارزات فاطمه (عليه‌السلام) 319](#_Toc461012106)

# مدخل در مكتب فاطمه (عليه‌السلام)

## بخش اول - مدخل

اين بخش را با رعايت اختصار طرح و عرضه مى‏كنم، آن هم تنها در دو فصل:

فصلى از آن در معرفى اين اثر است كه در آن پس از ذكر مقدمه‏اى به تعريف كلمه مكتب پرداخته و آنگاه مكتبى بودن حيات فاطمه را مورد بررسى قرار مى‏دهيم و نيز عرضه خواهيم داشت كه فاطمه الگوى مكتب اسلام است و مى‏تواند و بايد مورد استناد و سرمشق زنان جامعه ما باشد.

فصل ديگر آن در مورد ضرورت بحث از فاطمه است و مى‏خواهيم بگوئيم كه چرا از ميان اين همه مباحث و مسائل موجود به بحث و بررسى درباره فاطمه پرداخته‏ايم؟ - در توجيه ضرورت آن از حيات مكتبى زن در عصر ما از خواسته زنان در رشد، خواستارى‏ها در حل و رفع تعارضات موجود، از ميلها در زدودن آثار منفى تبليغى عليه زن و اسلام، از ضرورت هشيارى زن براى ظلم زدائى، از نياز به رهائى او از سرخوردگى‏ها بحث خواهيم كرد و البته با تكيه به اين هشدار كه كار معرفى فاطمه امرى دشوار است و در عين حال بهره‏گيرى از درس‏هاى حيات و جنبه‏هاى الگوئى او امرى ضرورى است.

### فصل 1: در معرفى كتاب

مقدمه

مباحثى را كه در پيش رو داريد شامل مجموعه‏اى است از بحثها و سخنرانى‏ها كه در طى سنوات گذشته در مجامع عمومى و علمى، در سمينارها و كنگره‏هائى كه به مناسب بزرگداشت ياد فاطمه (عليه‌السلام) و يا به اسم روز زن برگزار شده بودند ايراد شده و يا به صورت نوشته‏هائى عرضه گرديده‏اند.

بخشهاى مهمى از اين مباحث را براى عرضه در مجلسى كه در تهران طى دو سال متوالى در ايام فاطميه تشكيل مى‏شد تهيه ديده و در جمع عزيزانى كه از نظر عده اندك و از نظر فضل و سخندانى در سطح نسبتاً بالائى بوده‏اند بصورت سخنرانى بيان داشته‏ام كه بعدها پس از بررسى مجدد و اصلاح و تكميل به صورت مدون درآمده و در اين مجموعه جاى گرفته‏اند. قسمت‏هاى ديگر آن نيز در شهرهاى شيراز، قم، و... و يا در سمينارها عرضه گرديده‏اند.

مباحث كه هر كدام بصورت مقاله‏اى مستقل عرضه گرديده‏اند در معرفى زندگى فاطمه (عليه‌السلام) دختر پيامبر اسلام و شؤون و حالات و مقامات و خدمات و مشى‏ها و مواضع و مبارزات و حق‏طلبى‏هاى او... مى‏باشند و انسجام و بهم پيوستگى آنها بصورتى هستند كه مى‏توانند عنوانى نسبتاً جامع و درس‏آموز را بخود اختصاص دهند و به همين نظر ما آن را به نام در مكتب فاطمه (عليه‌السلام) نامگذارى كرده‏ايم.

اما چرا مكتب

اين نامگذارى از روى آگاهى و بجا و مناسب بوده است بدان خاطر كه:

- مكتب عبارتست از مجموعه‏اى از نظرات، باورها، مشى و روش‏ها در جنبه‏هاى مختلف حيات سياسى، اجتماعى، اقتصادى، فلسفى و هنرى و... - برخى مكتب را عبارت از راه و روش زندگى، منطق زندگى و يا مجموعه‏اى از معتقدات فردى يا جمعى دانسته‏اند.

- گروهى آن را عبارت دانسته‏اند از طرز فكرى جامع الاطراف و قابل اجرا و عمل در عرصه حيات فردى يا اجتماعى. هر مكتب ضمن اينكه فلسفه زندگى را نشان مى‏دهد بايد مجهز به منطق باشد، آرمان آفرين باشد، ديدها و نگرش‏ها را نسبت به مسائل ماده و معنى روشن سازد، مقررات آن ضوابط را نشان دهد، خط مشى و عملكردها را نشان دهد، شيوه‏هاى متغير و متفاوت براى وصول به اغراض را تحت نظر گيرد و از آن دفاع و يا آنها را اصلاح كند.

- هر مكتب داراى دو جزء اساسى است: يكى انديشه است كه داراى جنبه زيربنائى است و ديد و جهان بينى آن را نشان مى‏دهد. معمولاً پيش فرض‏ها، مقبولات، نگرش‏ها، بينش‏هاى يك مكتب بر آن استوار است. و ديگرى عمل است كه در واقع نشان مى‏دهد آنچه را كه مكتب از نظر تئورى بيان مى‏دارد به چه صورتى قابل پياده شدن است. در واقع عمل پيوند خود را با انديشه مكتب نشان مى‏دهد.

در مكتب بودن حيات فاطمه (عليه‌السلام)

در اين بررسى و مجموعه بحثها كه درباره زندگى، حالات و مواضع، عملكردها و كلاً رفتار عملى فاطمه (عليه‌السلام) است اين باور وجود داشته كه حيات فاطمه (عليه‌السلام) معرفى كننده شيوه عملى اسلام و بصورت يك مكتب است. مكتبى كه آن را وحى و هدايت عملى آن را شخص پيامبر و اميرالمؤمنين على (ع) بر عهده و در تحت نظارت داشته‏اند و فاطمه (عليه‌السلام) خود قهرمان اجراى آن مكتب است.

آنچه را كه فاطمه (عليه‌السلام) آورده و اجرا كرده است از جانب رب العالمين است كه به صورت وحى بر رسول گرامى اسلام (ص) القاء شده و او هم آن‏ها را بدون كمترين غفلت و اشتباهى به دخترش تعليم كرده است. فاطمه (عليه‌السلام) خود معصومه است،

در كنار پدرى معصوم تربيت شده و با همسرى معصوم پيوند زناشوئى بسته و فرزندانى معصوم و امام از خود تحويل عرصه جهان داده است.

پدرش رسول خدا (ص) و پيامبر خاتم است. آورنده قرآن و پيامبر خداوند است. دستورالعمل حيات سعادتمندانه بشر را تا روز واپسين در اساسنامه حيات بنام كتاب آورده، ميزانهاى و معيارهاى حيات و رشد را به انسانها معرفى كرده و عملاً آنها را مورد آزمايش و اجرا و نمايش گذارده است و براى اتمام حجت به انسانها عرضه آنها را با بينات همراه نموده است و 23 سال آئين اسلام را با جنبه الگوئى خويش عرضه و تبليغ كرده و راه و رسم عملى آن را به مردم آموخته است.

اما در آنچه كه مربوط به حيات زنان است آئين اسلام را الگوئى تام و تمام ضرور بود تا خداى را بر آن نيز حجتى باشد. در دوران دعوت پيامبر در مكه آن رسالت عظيم را خديجه ايفا كرد و پس از رحلت او و مخصوصاً در مدينه فاطمه (عليه‌السلام) دختر او عهده‏دار ايفاى آن شد.

بدين سان رسالت پيامبر در عين كمال و با عرضه ارائه الگوى مناسب انجام پذيرفت و مسأله مبنائى و اساسى ويژه‏اى باقى نماند كه امت اسلامى بخاطر آن دچار سردرگمى باشد و خود پيامبر (ص) فرمود من براى شما همه آنچه را كه مايه سعادت دنيا و آخرت شما است آورده‏ام.

فاطمه (عليه‌السلام) الگوى مكتب

فاطمه (عليه‌السلام) الگوى مكتب اسلام است. بانوئى است كه در دوران حيات كوتاهش مراحل مختلف دعوت و رسالت پيامبر را ديده و در خانه وحى رشد كرده و با شعاع وحى انس گرفته است. او در نقش‏هاى مختلفى كه براى حيات زنان پديد مى‏آيد روزگار گذارنده و در هر عرصه‏اى نشان داده است كه زن چگونه بايد باشد.

- دخترى بود براى پدر و مادر خويش و در اين جنبه الگوئى راستين.

- همسرى بود براى شوهرش على كه خود پيشواى شاهدان است.

- مادرى بود نمونه براى فرزندان و پرورشكار نسلى شهيد.

- مديرى بود براى كانون خانوادگى و در گرم داشتن آن در منتهاى كوشش و تلاش.

- رهبرى بود براى جامعه زنان و امر هدايت آنها را بر عهده داشت.

- تيمار دارى بود براى مردم و امت پدر در عين رحمت و شفقت.

- و بالاخره در جامعه اسلامى زنى بود عاقله، كامله، مومن راستين، مجاهد و مبارز، حق گوى و حق طلب، متحمل و بردبار، داراى حيات احساسى توأم با تعقل، در جريان زندگى عملى اسلام، داراى مشى خاص در سياست و اقتصاد، مديريت و تربيت، بت شكنى وهدايت و...

اوبه تأييد دوست و دشمن، مورد عنايت پيامبر (ص) بود، سيدة نساء العالمين بود، خيرالنساءبود و مايه فخر زنان،مجرى كامل دستورات الهى بود و تابع خدا، همه حركات و سكناتش درس‏آموز، راهگشا و داراى جنبه الگوئى و در خور تبعيت و رعايت و در كل شايسته كه مجموعه‏اى از شيوه عملكرد و حيات او را بصورت مكتبى عرضه بداريم.

كارى كه ما انجام داده‏ايم

كتاب حاضر در بردارند سرى مباحثى است كه هر كدام تحت عنوانى مستقل عرضه و ارائه شده‏اند ولى در جمع همانند دانه‏هاى تسبيح‏هاى در دنبال هم و در رشته‏اى قرار دارند كه كليتى را از حيات فاطمه (عليه‌السلام) عرضه مى‏دارند. نظم و انتظام مطالب در مواقع سخنرانى و عرضه بر اينگونه نبوده‏اند، ما در حين تدوين با جابجا كردن مباحث، آنها را در قالب اين فصول و بخش‏ها درآورده‏ايم.

من اين كتاب را در رديف سرى آثارى قرار داده‏ام كه در معرفى حضرات معصومين عليهم‌السلام بنگارش درآمده و در خور مطالعه عامه افراد مخصوصاً گروه نوجوانان و جوانان است. بدين نظر سعى شده است كه كتاب در عين جامعيت و مستند بودن، به زبانى نسبتاً ساده‏تر عرضه و ارائه گردد اما اينكه در اين راه تا چه ميزان موفق بوده‏ام امرى است كه خوانندگان درباره آن بايد قضاوت كنند.

من خداى متعال را سپاس گذارم كه توفيق اين خدمت ناچيز را به من عطا فرموده و مسألت دارم كفاف عمرى همراه با توفيق عنايت فرمايد تا اين سرى از خدمات را درباره ديگر حضرات معصومين عليهم‌السلام به پايان رسانم و هم اميد است مطالعه اين سرى ازآثار خوانندگان را مفيد افتد و راه رشد و الگوگيرى و تبعيت از اسوه‏هاى جاويدان مكتب اسلام را براى‏شان همواره نمايد.

انشاء الله.

### فصل 2: سخنى در ضرورت بحث

مقدمه

شايد براى عده‏اى از مردم عادى، اقداماتى از اينگونه، و بحث و بررسى درباره فاطمه (عليه‌السلام) دختر پيامبر، امرى غير لازم و غير ضرور به حساب آيد و ذهنيت شان اين باشد كه مجالس وعظ و منابر دائماً از حضرات معصومين عليهم‌السلام سخن دارند وخواستاران هدايت، راه صواب را از آنها بدست مى‏آورند ديگر نيازى به ذكر اينگونه مباحث نيست و يا بايد به مسائلى ديگر كه در جامعه مشكل آفرينند وكمتر مورد عنايت نويسندگان و گويندگان قرار مى‏گيرند پرداخته شود.

اين طرز فكر اگر از ديدى درست باشد از ديدهائى ديگر به صواب نخواهد بود. زيرا سير حيات اجتماعى، با شيوه‏هائى كه مردم در پيش گرفته‏اند حكايت از عدم تكافو و يا كم اثرى آن تلاش‏ها دارد. وجود عيب و اشكال در فرستنده و گيرنده توجه به صورت و ظاهر امور بدون پرداختن به عمق‏ها، تكيه بر مباحثى كه از نوع تكرار مكرراتند، بدون اتكاء به جنبه‏هاى مهم و اساسى، نخواهند توانست ديوار مقاومى در برابر سيل بنيان كن تبليغات غلط و ناصواب ايجاد نمايند و يا در جامعه تحول و تغييرى سازنده پديد آورند.

دستگاههاى متنوع ارتباط جمعى كه در خانه‏ها و برنامه آن‏ها در دلها استقرار يافته‏اند سرعت نفوذى برق آسا دارند و برنامه‏هاى تبليغاتى سنتى از مجالس و منابر سرعت نفوذى ابر آسا. و حاصل اين تفاوت اثرى در حد واژگونه كردن افكار و حتى پوستين وارونه پوشاندن را از خود بروز مى‏دهد و محصول آن چنان مى‏شود كه آن مستضعف فكرى و آن زن غافل و جاهل الگوى حيات زنانه را در زنى باريگر آن هم نه مسلمان خلاصه مى‏بيند، آنچنان كه گوئى در اين ديار و روزگار فاطمه‏اى و زينبى حضور نداشته‏اند و يا نامى از سميه شهيد، فضه و اسماء و... بگوشش نخورده است.

بدين سان تلاشى اينگونه به هر ميزان كه بسيار و حتى مكرر باشند كى مى‏توانند در مقام تأثير گذارى معادل و يا برتر آن دستگاهها باشند و از نفوذ و رنگ دهى آن‏ها بكاهند. كار و تلاش در اين زمينه‏ها بايد بسيار شوند و گوش‏ها و چشم‏ها را پر كنند و انديشه‏ها را تحت نفوذ گيرند.

در ضرورت اين اقدام

اينكه در اين برهه از زمان و تحت اين شرايط، با وجود آن همه نوشته‏ها و آثار درباره فاطمه (عليه‌السلام) باز هم سخن ولو مكرر ولى در چهره‏اى ديگر مطرح مى‏كنيم به دلايل متعددى است كه از آن جمله‏اند:

1- حيات مكتبى زن:

زندگى مكتبى و عقيدتى در همه اعصار و براى همه زنان ضرورى بود و در عصر ما به دلايل زير ضرورتر و لازم‏تر به دليل:

- تحولات سياسى عظيم و پردامنه در جامعه جهانى و مخصوصاً در جامعه ما كه در پس بيدارى‏هاى نشأت گرفته از تجديد حيات مكتبى پديد آمده‏اند. - وجود و پيدايش تضادهاى جديد فكرى و گرايش‏هاى متضاد كه لازمه چنان تحول و بيدارى‏هاست.

- خواستارى انجام وظيفه‏در اين بحران براى آنها كه در اين عصر هم بمانند ديگر اعصار رضاى خداوند را مى‏طلبند.

- وجود و پيدايش جديد اين باور كه خداى مى‏خواهد زن نيز همانند مرد به مرحله كمال مقدر خود برسد و توانائى انتخاب احسن را داشته باشد و سرمايه‏هاى باطنى و ظاهرى واو بميزانى هستند كه تحقق اين خواسته را براى او ميسر سازند و او به منتهاى سير خود كه وصول به عبوديت است برسد.

- و بالاخره دريافت اين مسأله كه وصول به سعادت جز در سايه حيات

مكتبى ميسر نيست.

- بدين سان عرضه راه و رسمى از آن حيات كه عملاً سعادت آفرين بوده است مى‏تواند راه وصول به اين مقصد را هموار نمايد و براى جامعه زنان رهنمودى باشد.

2- خواسته زنان در رشد:

در عصر ما بر خلاف اعصار پيشين نوعى بيدارى و هشيارى براى زنان پديد آمده كه خواستار رشد خود شده‏اند، چنانند كه گوئى از آن همه پاى بندى‏هاى اسارت بار، و از آن همه وابستگى‏ها به ظواهر خفت آور سرخورده شده ومى خواهند خود را از آن برهانند و اوج گيرند، در كمال اوج سر بر فلك بسايند.

در طريق تحقق اين آمال و مقاصد، حركت‏ها و نهضت‏هائى در گوشه و كنار جهان به راه انداخته‏اند و عليه جو و شرايط موجود به عصيان پرداخته‏اند. چه بسيار از آنان كه در اين طبقه راه عوضى رفته و از بيراهه و انحراف سر در آوردند و اين امر حتى دامنگير برخى از طرفداران مذهب نيز شده است.

ما در اين مسير كسانى را مى‏شناسيم كه به اسم مذهب از مذهب روى گرداندند، دچار راه و روشى شده‏اند كه بى مسؤوليت است پاى بند به اسلامند ولى نه اسلامى قرآنى، بلكه اسلامى كه تفسير آياتش مبتنى بر ذوق و سليقه شخصى، نشأت گرفته از هواى نفس و براساس توجيه دستگاههاى تبليغاتى غرب است.

مسلمانند ولى خود را فارغ از هرگونه عقوبت و جزاى رفتار نامناسب مى‏يابند. خود را متعهد مى‏شناسند ولى گرفتار اشرافيتى لختى آفرينند. از آگاهى و علم كه به گفته سقراط سرچشمه فضيلت‏هاست دور مانده و با تصنعى كه دارند سير قهقرائى را براى خود برگزيده‏اند.

اگر بحثها و بررسيها بتوانند گرهى از مشكل آنها بگشايند و راهى رابه سوى مقصدى سعادت آفرين به آنها نشان دهند خود خدمتى خواهد بود، در عين آنكه ضرورتى شرعى نيز به حساب مى‏آيد. قسمى از مقاصد اين بررسيها تحقق چنين خواسته‏اى است و البته در همه حال اثر بخشى بشرط خواهندگى زنان از خداوند است.

3- حل و رفع تعارضات:

گمان ما اين است كه بشريت امروز بيش از هر عصر ديگرى دچار تضادها و تعارضات در زمينه‏هاى فكرى، عاطفى، اخلاقى، اقتصادى، سياسى و حتى مذهبى است و خواستار آن است خويش را از اين شرايط نامناسب رهائى بخشيده و راهى را به سوى سعادت خود برگزيند.

او در مسير رشد خواهى با عوامل متباينى روبروست كه هر كدام او را به سوئى كشانده و جهت مى‏دهند اين تضاد و تعارض در زندگى زن محسوس‏تر و داراى حضور بيشتر و در نتيجه فروريختگى عقيدتى و درهمى فكرى براى او زيادتر است.

او انسانى است كه قرنها در پى‏نجات از اسارت خود بوده و متأسفانه راه جديد را كه براى خود برگزيده مجدداً او را به اسارت مى‏كشاند. او در پى آن بود كه گريبان خود را از چنگال عوامل اسارت بار دور دارد ولى مجدداً به گريبانگيرى ديگرى دچار گرديده است.

- او مى‏خواهد آزاد باشد ولى نمى‏داند از چه چيز؟ خواستار مدنيت است ولى در عمل گرفتار جاهليت، راه مدنيت مسرفان، عياشان و طاغوتيان را تعقيب مى‏كند، در عين اينكه احساس مى‏كند با شريعت و فطرت او سازگار نيست.

- زن امروز در پى رهائى از اسارت است ولى در نهايت اسير آزادى ريائى ديگرى است. درگير پيله‏هاى اوهام و در زير پرده‏هاى رنگارنگ آن محجوب مانده و نمى‏داند چگونه از اين جهل‏ها، فريب‏ها، و پرده‏ها خود را نجات بخشد و چگونه از اين بى‏هويتى بيرون آيد. بحث و بررسى حيات فاطمه (عليه‌السلام) مى‏تواند در اين زمينه راهگشا باشد و آن دشوارى‏ها و موانع رشد را از سر راه بردارد و زن را بيدار كرده و بخود آورد.

4- زدودن آثار منفى تبليغاتى:

دستگاههاى تبليغاتى امروز جهان در قالب آگاه كردن، متمدن ساختن و آزاد كردن زنان از قيدها و بندهاى بشر ساخته، سعى دارند زن را در جهل و غفلت جديدى غوطه دهند و او را چون گذشته ولى بگونه‏اى ديگر تحت استعمار خود نگه دارند. و در اين راه ترفندهائى را به كار مى‏بندند از آن جمله:

- عوامل و منابع هشيار كننده را مخدوش عرضه مى‏نمايند

- اسلام را بعنوان آئينى قديمى و غير قابل استفاده براى دنياى امروز معرفى مى‏نمايند.

- ارزش‏هاى شريف و رشد دهنده را به زير سؤال مى‏برند.

- در قالب تحريك عواطف مى‏كوشند الگوهاى ناصوابى را در اذهان جاى دهند.

- و در نهايت انديشه‏هاى سطحى ورزيده نشده را در مسير خلاف قرار مى‏دهند.

در چنين شرايط و احوال: احساس مسؤوليت آگاهان در پيشگاه خدا و وجدان بايد نيرومند و بيدار باشد و خواستارى نجات از عوامل اسارت آورو دورى از شرايط انحطاط ايجاب مى‏كند كه به دنبال راه و شيوه‏اى روند كه انسانها را در مقابل آن تبليغات مقاوم سازد.

اينكه دستگاههاى تبليغاتى جهان مسأله نهضت و آزادى زن را مطرح كنند براى ما مسأله‏اى نيست و اينكه نهضتى براى آزادى زن پديد آيد امرى خلاف عقل و شريعت نخواهد بود. ولى بدان شرط كه اين حركت در مجراى وقار و عفاف باشد، و هم با اين قيد كه زن را كلفتى جديد با كمربندى زرين نسازند و بعيد است كه گردانندگان نهضت‏هاى موجود جهان با رعايت چنان قيود و شرايط به پيش روند و عمل آنها گمان و استبعاد را تأييد مى‏كند.

عرضه و معرفى راه و روش فاطمه (عليه‌السلام) و نوع مواضع او در رابطه با شرايط و عوامل زندگى به نظر ما بيدارى آفرين و تبليغ سوز است و مى‏تواند نقش و اثر نفوذهاى فاسد را بر اندازد و بدين نظر مفيد و راهگشا و پيشگيرى آن وظيفه هر انسانى است.

5- هشيارى براى ظلم زدائى:

در نگاهى كلى و عميق مى‏توان گفت زن مظلومه تاريخ است. در طول قرنها بر او ستم بسيار رانده‏اند و او را به سخت‏ترين و گاهى پست‏ترين كارها واداشته‏اند، نه او را قدرت تن و توانى جسمى بود كه از خود به دفاع بپردازد و نه توان علمى كه به مبارزه فكرى در اثبات و كسب حقانيت خود اقدام نمايد. و بدين سان حيات شان حياتى توأم با استضعاف بود.

در روزگاران ما نيز بسيارى از آنان به آرزوى دستيابى به آزادى به اسم تمدن و حقوق زن بازيچه دست استعمار شدند، گروهى از آنها به اسم استقلال اسير و برده گشتند، جمعى از آنان ناخودآگاه در خدمت تبليغات سرمايه‏دارى و كسب درآمد براى ديگران درآمدند و برخى از آنها هم در گوشه و كنار اين جهان وسيع در رديف كالاى مصرفى در كاباره‏ها و دانسينگ‏ها بساط عيش مطربان را رونق بخشيدند.

امروزه در بسيارى از نقاط جهان بعلت جهل و غفلت بعضى از زنان شرافت انسانى و معنويت او زير سؤال است و متجاوزان و آلودگان در قالب آزادى زن در پى به يغما بردن شرافت او هستند در تبليغ براى همرنگ كردن آنها براساس مدلى كه خود ساخته و بدان دلبسته‏اند همه تلاش خود را به كار مى‏برند. بدين سان ستمى كه در گذشته براى زنان بود بيشتر و خطرناك‏تر شد. آرى آن روز ستم‏ها اغلب بصورت جسمى بودند و امروز به صورت فكرى و معنوى، و طبيعى است كه آثار اين ستم گرانتر و سنگين‏تر باشد.

زن امروز در پى نجات خود از اين مخمصه‏ها، در مبارزه به اين ستم عظيم الگوئى براى ظلم ستيزى مى‏طلبد و در اين راه چه الگوئى برترى از فاطمه (عليه‌السلام)، زن امروزه با بهره‏گيرى از راه و رسم حق‏طلبى‏ها و مبارزه‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) مى‏تواند عليه نظامات فاسد موجود عصيان كند و در برابر آنانكه حيات او را به بازيچه گرفته‏اند بايستد و زندگى خود را در نهايت در مسير رضاى خدا قرار دهد، بويژه كه موضعگيرى‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) در مسير رشد معصومانه و بدور از خلل است، آگاهى از شيوه زندگى او درس‏آموز و جرأت آفرين است و سعى در بكارگيرى آن موجد رشد و جاودانگى است.

6- رهائى از سرخوردگى‏ها:

و بالاخره وضع زن در دنياى امروز چنان است كه گوئى از اين همه تبليغات و آوازه‏گرى‏ها، از اين همه مكتب سازى‏ها و نغمه پراكنى‏ها، و از اين همه تلاش‏ها در عين بى‏ثمرى‏ها خسته و فرسوده شده و خواستار راه رسمى بى دغدغه‏تر است، راهى كه هم شرور و مفاسد را از او دور دارد و هم فطرت و وجدانش را قانع سازد.

زن امروز نه تنها در ايران، بلكه در همه جاى جهان الگو مى‏خواهد، نمونه موفق در زندگى سعادتمندانه را جستجو مى‏كند، اسوه‏اى در خور تبعيت را مى‏طلبد، تا در سايه آن چگونه شدن و چگونه ماندن را دريابد و البته شرايط جو، و نسيم‏هاى ملايم كه در عرصه‏هاى ملّى و بين‏المللى در حال وزيدن‏اند، امكان وصول به چنين اغراضى را نويد مى‏دهند. و عظمت و جلال زن در گرد بهره‏گيرى از اين فرصت و قرار گرفتن در مسير وزش اين نيسم ملايم است.

در اين بحران جهانى و در اين عصر پر از آشفتگى و تضاد و تعارض، در ميان انبوهى از اين درهمى و آشوب، معرفى فاطمه (عليه‌السلام) و راه او مى‏تواند پويندگان حق را اقناع كند و آرزوها و مقاصدى را كه زن قرنها در جستجوى آن بود تحقق بخشد.

ارزش معرفى شخصيت‏ها:

علاوه بر توجه به موارد فوق به اين نكته نيز توجه كنيم كه اصولاً در راهيابى به يك مكتب و شيوه‏هاى حيات مكتبى به غير از مطالعه در ابواب و فصول تعاليم مكتب ضرورى است به مطالعه جوانب و ابعاد حيات شخصيت‏هاى آن مكتب نيز بپردازيم. اين اقدام از آن بابت است كه آنان نمونه‏هاى عملى مكتب خويشند و راه و رسم عملى آنان درس‏آموز و هدايت كننده‏اند.

در آشنائى به اسلام به غير از مطالعه در كتب و ابواب فقهى ضرورى است به مطالعه زندگى سران و بزرگان، مخصوصاً حضرات معصومان عليهم‌السلام و شاگردان و پيروان راستين آنها از صحابه و تابعين بپردازيم و بكوشيم كشف كنيم، آنان چگونه تربيت شدند؟ چگونه زيستند؟ و در عرصه حيات مكتبى خود چه كردند؟ و چرا چنان كردند؟ و هم در طول مدت زندگى‏شان از فكر و بينش و عمل، در موضعگيرى‏ها و مقابله‏ها چه آثارى را از خود بر جاى گذاردند؟ و...

در سايه چنين بررسى‏ها است كه مى‏توان مايه‏هاى اوليه زندگى را بدست آورده، درس چگونه زيستن را از آنها آموخت و نيز با تكيه بر عمل به دستورات و راه و روش آنها جلوى بسيارى از سقوطها و انحطاطها را سد كرد و اين شيوه شايد از مهمترين و بهترين شيوه‏هاى رشد و تربيت باشد ضمن اينكه جداً مورد سفارش اسلام نيز هست.

امروزه كه خطر سقوط فكرى دامن عده‏اى را گرفته و به گروهى ديگر هم نزديك گرديده است به نظر ما با اتكاى به چنين شيوه‏اى مى‏توان از خطر جست و سنگرى محكم براى حفظ و صيانت از خود و دفاعى جانانه از عقيده و فكر پديد آورد و اين امر خود رسالت و مسووليت آگاهان را بيشتر مى‏سازد.

در كار معرفى فاطمه (عليه‌السلام)

درباره فاطمه (عليه‌السلام) چه بگوئيم كه ديگران گفتنى‏ها را گفته و در شأن و موقعيت او داد سخن داده‏اند. مؤلف كتاب فاطمه الزهراء، بيش از 250 جلد كتاب چاپى و حدود 50 جلد كتاب خطى را كه در معرفى او نوشته شده‏اند ذكر كرده است. مطالعه اين كتب و آثارى از اينگونه، عقول را مى‏پروراند، افكار و نفوس را به سوى عالَم برتر جهت مى‏دهد و در درون انسان روشنائى و صفائى پديد مى‏آورد.

در عصرى كه ابرهاى ماديت مى‏روند تا جلو نور حققت را بگيرند، و در دوره‏اى كه بشريت جز لذت مادى و غريزى چيزى را لذت نمى‏شناسد، نور و فروغ فاطمه (عليه‌السلام) مى‏تواند راه ما را روشن و انسانيت را كه مصداقش غريب و خود در تبعيد است حيات نو و حضورى ببخشد و اين بشرطى است كه در درون ذهن خود دريچه‏اى را به سوى شناخت فاطمه (عليه‌السلام) بگشائيم.

اگر به لذتى كه فاطمه (عليه‌السلام) در سايه حيات مكتبى بدست آورد دست يابيم چنان خواهيم شد كه ديگر لذات موجود را لذات نخواهيم خواند و اگر نور و پرتو درخشان فاطمه (عليه‌السلام) را در جانها و دلها روشن سازيم ديگر به درخشندگى هاو نورافشانيهاى اين جهان دل را خوش نخواهيم ساخت. درترك لذات اين جهان لذتى است كه ادراك آن را زاهدان و پاكان و آنها كه تحت اسارت و تملك دنيا قرار نگرفته‏اند ادراك مى‏كنند. تعمق در حيات فاطمه (عليه‌السلام) و شيوه و سيرت او زمينه چنان ادراكى را در آدمى فراهم خواهد ساخت.

درسها از فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) را معرفى مى‏كنيم و تاريخ حيات او را از نظر مى‏گذرانيم، با اين باور و اعتماد كه سراسر زندگى او درس است، درس چگونه زيستن است، چگونه زن بودن، چگونه مبارزه كردن، درس هدفدارى و ايده‏دارى و بدنبال هدف ارزنده تا پاى جان دويدن و ضربات دردانگيز غلاف شمشير را تحمل كردن و از دفاع دست برنداشتن، درس مسؤوليت و تعهد، درس وظيفه‏شناسى، درس نيايش و بندگى خدا، درس همسرى و همسردارى، درس مادرى و فرزند پرورى، درس سنگر سازى خانه، درس مديريت و هدايت، درس رشد و اعتلاء، درس اوج‏گيرى و پيشرفت، از خاك سر بر آوردن و در خاك فانى نشدن، درس صيرورت و شدن، درس جهد جدى براى وصول به مقام قرب،و پا بر فرق همه ماديات نهادن و ورود به مقام قربى كه در آن ديدار بى‏پرده يار ابدى ميسر گشتن و در خوان رضوان و جنت او در عين راضيه و مرضيه بودن داخل شدن.

در اين دوران گيجى و بهت‏زدگى و حيرت فكرى، در اين دوران تصادمات و تعارضات فكرى و بالاخره در عصر جاهليت نو، كه همگان را نياز به شركت در درس و كلاس و تعليم خداوندى است فاطمه (عليه‌السلام) مى‏تواند معلمى درس‏آموز و كتاب درسى بانوان ما تاريخ زندگى فاطمه (عليه‌السلام) و تصميم جدى شان در اين راه عامل رشد و سعادت باشد.

بهره‏گيرى‏ها از درس‏هاى فاطمه (عليه‌السلام)

درس‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) براى همه انسانهاست، مخصوصاً براى زنان جهان، و اين بدليل زن بودن فاطمه (عليه‌السلام) و قابليت تطابق مسائل زنان با اوست و هم به دليل چند بعدى بودن حياتش، و حضور او در عرصه‏هاى گوناگون، خانوادگى، اجتماعى، سياسى، اقتصادى و فرهنگى است.

اين دروس جامع و همه جانبه و در نهايت بصورت مكتبى قابل عرضه‏اند و اين مسأله‏اى نيست كه تنها ما مدعى آن باشيم توصيه‏هاى رسول خدا (ص) در دوستى فاطمه (عليه‌السلام) و انتساب آن دوستى به دوستى خود و سرانجام به دوستى خداوند خود رمزى براى الگوگيرى از اوست.

آرى، فاطمه (عليه‌السلام) زنى است كه در چهارده قرن قبل مى‏زيسته ولى بعلت خاتم بودن مكتبش امروز هم مى‏تواند نقش راهبرى و هدايت انسانها، بويژه زنان را داشته باشد. او در دنيائى منهاى صنعت مى‏زيسته است ولى شيوه زندگى و راه و رسم تكامل او چنان است كه گوئى زنان امروزى در دنياى صنعت بيش از ديگران به درس آموزى از او نياز دارند.

مرا در اين زمينه شكى نيست كه اگر دنياى غرب، با همه فرورفتگى‏ها در ماديت و لذات مادى، تصوير صحنه‏هاى حيات فاطمه (عليه‌السلام) را آنچنان كه بود ببيند، متحول مى‏گردد، در اندرونش دگرگونى ايجاد مى‏شود، و به سوى راه و رسم او روى مى‏آورد و ما مواردى بسيار از اين تجارب را در طول زمان به آزمايش گذارده‏ايم و اثراتش را ديده‏ايم اين توفيق بدان خاطر است كه انسان را فطرتى الهى و خدا آشناست و اگر با حقايق سره و خالص برخورد و آشنائى پيدا كند تسليم جاذبه‏هاى آن مى‏شود.

جنبه الگوئى فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) الگوست، الگوى كار، الگوى عالى انسانيت، الگوى عشق و پرستش، الگوى خود آگاهى مستمر، الگوى تقوا و شرف و عفت، الگوى بيدارى وجدان، الگوى عصمت و كرامت، الگوى عقل و كياست، الگوى زنان مسلمان و در همه آنها اسوه‏اى شاهد و نمونه‏اى عالى و درخشان از تربيت محمد (ص).

الگوگيرى از فاطمه (عليه‌السلام) موجب فطام از شر و فطام از آتش است زيرا كه خود او بدان خاطر فاطمه (عليه‌السلام) ناميده شد كه از شر و آتش باز داشته شد. (و انما سميت فاطمه (عليه‌السلام) لانها فطمت عن الشر، و انما سميت فاطمه (عليه‌السلام) لانها فطمت عن النار.»(1)

اين مايه افتخار جامعه اسلامى زنان است كه الگوئى چون فاطمه (عليه‌السلام) دارند كه معصومه است و محصوره از گناه و مايه ننگ است براى آنها كه با وجود فاطمه (عليه‌السلام) بدنبال الگوئى ديگرند و از او سر بر تافته و يا قدرش را نشناخته‏اند.

زنان و فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) زنى است كه وجود او منشأ خير بسيار و سببى براى برهم زدن شيوه‏ها باورهاى نادرست گذشته درباره زنهاست. او موجد راه و روشى جديد در حيات زنان و خود عامل بدان است. به شيوه‏هائى پرداخت كه براى همه زنان و براى هميشه مى‏توان درس‏آموز باشد.

فاطمه (عليه‌السلام) بدليل معصومه بودنش الگوئى قابل اعتماد است، راه و سير او مى‏تواند بر جانها و روانها حاكم گردد. وجودش در سراسر عمر با هيچ بدى نياميخته و راه و رسمش بى هيچ مشكلى در همه اعصار و د رهمه جوامع قابل اجرا و عمل است، عملى كه مايه نجات زن در شرايط ناگوارى كه براى او ايجاد شده و مى‏رود كه او را تا سر حد سقوط به پيش براند.

اگر در جامعه بشرى امروز سر درگمى‏هاست، و اگر در بين نسل نورسيده بى‏بند و بارى وجود دارد، و اگر در بين جمعى و نسلى لغزش و انحرافى بچشم مى‏خورد بدان خاطر است كه زنان امروزى به مكاتبى وابسته شده‏اند كه در آن‏ها نارسائى‏هاى عميق بچشم مى‏خورد، به الگوهائى دلبسته‏اند كه در خور اعتنا نيستند، و چهره‏هايى از خود پديد آورده‏اند كه هويت و اصالت آنها را به زير سؤال مى‏برد.

آرى، اگر الگوها از نوع الگوهاى ظاهرى و تصنعى نبودند، اگر لذايذ منحصر به لذايذ نشأت گرفته از ماديات نبود،و اگر رشد آدمى تنها در چهار چوب رشد مادى مورد توجيه نبود شايد براى جامعه زنان مهجوريت كمتر بود و يا اسارت و تسليم محدودتر بود. مشكل اساسى زنان در همه جاى جهان و از جمله در جامعه اسلامى‏مان در اين است كه از تنه اصلى خود جدا شدند از خود گسستند و به غير پيوستند، و اين نابسامانيها فرياد و انعكاسى شكوه‏آميز از آن جدائى‏هاست.

در همه حال

فراموش نكنيم كه سخن درباره فاطمه (عليه‌السلام) است، فاطمه‏اى كه لقب زهرا دارد، يعنى درخشان و درخشنده، در ميان امت اسلام او چون گوهرى تابان است و بر تارك زنان جهان چون افسرى پرتو افكن در سرى مباحث بعدى ما سعى بعمل خواهد آمد گوشه‏هائى از پرده‏هاى حيات او را بالا زنيم و در رفع اين محجوبيت در حدود امكان اقدامى كرده باشيم. اقدام ما نيز در اين مسير كامل نخواهد بود كه زيرا به تناسب فرصت و جو محض انس و سخن مطالب گرد آمده‏اند.

اللهم صلى على فاطمه (عليه‌السلام) بنت نبيك و زوجة وليك و ام السبطين، الحسن و الحسين سيد شباب اهل الجنه و السلام عليهم و عليكم و رحمة الله و بركاته.

پاورقى:

1- ص 15 ج 43 بحار.

## بخش دوم - در معرفى فاطمه (عليه‌السلام)

اين بخش دربرگيرنده سه بحث است و هر كدام در حد خود بحثى مستقل و كامل ولى جمع آن بهم پيوسته و مكمل هم.

فصلى از آن در مورد خانواده و تربيت فاطمه (عليه‌السلام) است. در اين بحث سعى داشتيم فاطمه (عليه‌السلام) را از نظر حسب و نسب معرفى كنيم درباره پدرش حضرت ختمى مرتبت (ص) سخن كم گفته‏ايم اما درباره مادرش خديجه چون كتب و آثار اندك است بحث بيشترى داشته‏ايم از ازدواج خديجه با پيامبر از تكون جنين فاطمه (عليه‌السلام) و ولادتش سخن گفته و پس از بررسى كوتاه در تاريخ ولادت او به توجيه اسامى و القاب او پرداخته و تربيت او را در دوران خردسالى مطرح كرده‏ايم. فصل دوم آن درباره مقام و رتبت فاطمه (عليه‌السلام) است در آن سعى كرده‏ايم به وصف او اگر چه ناقص است بپردازيم و برترى او را از فرشتگان و فضل او را در حسب و نسب بر ديگران بيان داريم - آنگاه كوشيده‏ايم براساس اسناد و روايات نشان دهيم كه فاطمه (عليه‌السلام) مصداق آيات بسيارى از قرآن كريم است و نيز سخن ديگران و تعبيراتى كه درباره او ذكر كرده‏اند بيان داريم. از شرافت و عصمت فاطمه (عليه‌السلام) سخن گفته‏ايم و هم از مقام علم و تقوايش، از آبروى او نزد خدا بحث كرده‏ايم و از مقام شفاعتش در روز حشر و در نهايت و با درود بر فاطمه (ص) اين فصل را به پايان آورده‏ايم.

فصل سوم بحث ما درباره محوريت فاطمه (عليه‌السلام) است. در آن سعى كرده‏ايم نشان دهيم فاطمه (عليه‌السلام) در خاندان پيامبر نقش محورى مهمى را ايفا كرده است. او محور عصمت و رسالت، محور اهلبيت، محور امامت و خلافت راستين پيامبر و حتى محور خلقت و آفرينش است او براى امروز بشريت هم مى‏تواند محورى باشد و شيوه زندگى او و رفتار و عملكردش محور حيات زنان امروزى ما گردد. البته بدان شرط كه آنان طالب سعادتى جاودانه باشند.

### فصل 1: خانواده و تربيت او

مقدمه

سخن از فاطمه (عليه‌السلام)است و معرفى او، و البته در محدوده حسب و نسب، ولادت و نامگذارى او بگونه‏اى اجمالى تا شناختى سطحى از ريشه و تبار او حاصل آيد. اما در همين تلاش مقدماتى نيز ما با دشوارى‏هائى بشرح ذيل مواجهيم:

1- دشوارى در محدوديت ثبت تاريخى كه بسيارى از اطلاعات لازم از وقايع و جريانات بصورتى مدون وجود ندارند.

2- اختلاف در رأى و نظر مورخان كه برخى از آنها استناد تاريخى را ملاك بحث خود قرار داده‏اند گروهى اسنتاد عقلى را. آشفتگى و درهمى اسناد در اين زمينه فوق‏العاده است.

3- آميخته بودن شگفتى‏هاى واقعيت زندگى او، با پاره‏اى از استبعادهاى فكرى و عقلى كه موجب شد مورخى آن را بكلى ناديده انگارد و اصولاً وارد آن بحثها نگردد.

4- دور ماندن ما از اصل جريان‏هاى تاريخى بعلت فاصله زمانى بسيار و نفوذ دست تحريف در اسناد و احياناً اعمال غرض برخى از مورخان و برخورد خطى و مسلكى با وقايع.

5- آميختن بسيارى از مسائل و حوادث با تعصب‏هاى، اغراق گوئى‏ها، و در مواردى هم تخفيف‏ها و كاستن‏ها از شأن و رتبت و موقعيت او، واقعى جلوه دادن امرى را كه شايد هرگز واقع نشده بود و يا اصل مسأله به گونه‏اى ديگر بوده و مورخ آن را با رنگ مذاق خويش وفق داده است.

در همه حال اين مائيم و آن هم تاريخ. اسنادى در دستند كه تكيه‏گاه ما جز بدانها نمى‏تواند باشد. گو اينكه در مواردى با استحسان عقلى مى‏توانيم بحقايقى دست يابيم ولى بعلت شگفتى‏هاى عظيم خلقى و خلقى در فاطمه (عليه‌السلام) و استثنائى بودن شرايط او، همه گاه به آن هم نمى‏توان تكيه كرد. و ما در عين چنان دشوارى‏هاو محدوديت‏ها خواستيم به ترسيم چهره‏هاى واقعى از شخصيت فاطمه (عليه‌السلام) بپردازيم و طبيعى است كه توفيق ما در اين راه اندك باشد.

پدرش

پدرش محمد مصطفى (ص) خاتم انبياء و آخرين تن از سفراى الهى، عقل كل و هادى سبل است. رمز خلقت است و سمبل آفرينش به بركت او خلقت افلاك است و انجم، و در سايه بعثت او نظام حيات اسلامى و رشد و سعادت بشر.

اينكه رسول خدا (ص) چگونه انسانى بود و در گرو خدمتش چه رشدها و پيشرفتهائى براى بشريت پديد آمدند خود بحثى پر دامنه است كه عرضه آن دفترى جداگانه را مى‏طلبد و به بحمدالله آثار مكتوب در اين زمينه اندك نيستند. بدين خاطر ما وارد آن بحث نمى‏شويم و تنها به اين مطلب بسنده مى‏كنيم كه:

فاطمه (عليه‌السلام) ثمره وجودى پيامبر (ص) و تربيت شده و در دامان او، آن هم در دوران بعثت است. بدين سان هرگونه بحث و سخنى كه در اسلام راجع به تربيت و سازندگى است توسط پيامبر درباره او پياده شده و حق است كه فاطمه (عليه‌السلام) را تربيت يافته‏اى مدل و اسوه براى دنياى اسلام بشناسيم و اگر از ما بپرسند كه اسلام در تربيت دختران به كجا مى‏خواهد برسد پاسخ صريح آن اين است كه مى‏خواهد چون فاطمه (عليه‌السلام) بپروراند.

مادرش

مادرش خديجه است، زن سرشناس عرب و از متشخص‏ترين آنها، از خاندانى كه اغلب اعضايش متفكر بودند و صاحب مقامات علمى. پدرش مدافع كعبه و مقاومى سرسخت كه نگذاشت حجر الاسود توسط پادشاه يمن از خانه كعبه كنده و ربوده شود، جدش جزء گروه حلف الفضول و مدافع مستضعفان، پسر عمويش ورقه بن نوفل فردى كه در جلسه سرى سران جاهليت بت پرستى را كار لغو و بيهوده كرده بود و با شنيدن جريان وحى و نبوت سر پيامبر را بوسيد و مراتب را به او تبريك گفت و به او عده يارى داد و... (1)

اما خديجه خود زنى است كه از قريش، صاحب مال و ثروت بسيار، در عين جمال معنوى متعدد. شافعى در كتاب خود مى‏نويسد كانت خديجه اوسط نساء قريش نسباً و اعظمهم شرفا و اكثرهم مالا و كانت تدعى فى الجاهليه، طاهرة. (2)

او از لحاظ نسب در جامعه قريش زنى متوسط و از نظر شرافت بزرگترين آنها و از نطر مال و ثروت در سطح نسبتاً بالائى بود و او را در جاهليت طاهره مى‏خواندند.

زنى بود، باصفات عالى و پاكيزه كه زكيه‏اش نيز مى‏ناميدند. پناه زنان و دختران بى‏پناه بود و ام الايتامش مى‏خواندند.

زنى بود با گذشت و ايثارگر، ملكه‏اى بود جليله و على الاطلاق در مكه، كه در سايه علاقه به معنويت، تلاش و كوشش بسيارى در خدمت به مردم داشت و در مسير تجارت و كار، درآمدى بدست آورده و بخشى از آن را در خدمت به محرومان صرف مى‏كرد.

ازدواج باپيامبر:

پس از مرگ همسر اول (و شايد همسر دوم) بعلت ثروت و شهرت، و هم بعلت پاكدامنى و طهارت خواستگارانى بسيار براى او مى‏آمدند. ولى او به همه آنها پاسخ منفى مى‏داد. اما او محمد (ص) را كه بعدها به پيامبرى رسيد امين و راستگو يافته و آثار عظيمى از نجابت و عزت در او سراغ داشت. خود به وسيله پيام رسانى به او پيشنهاد ازدواج داد و تقاضاى همسرى با او را كرد.

و عرضت نفسها على النبى و قالت يابن عم انى رغبت فيك لقرابتك منى، و شرفك من قومك و امانتك عندهم و حسن خلقك و صدق حديثك (3) خود را بر پيامبر عرضه كرد و گفت اى پسر عم، بخاطر خويشاوندى و نزديكى تو با خود به تو رغبت دارم، و هم بمناسبت برترى شرافت تو و امانت تو در نزد آنان و اخلاق خوش تو و صدق سخن تو خواستار ازدواج تو شده‏ام.

و اين يك درس است براى همه آنان كه در پى ازدواج و اختيار همسرند. زنان با كمال و فهميده در ازدواج به دنبال ملاك و معيارى مى‏روند كه زندگى ساز و سعادت آفرين باشد. تنها در پى قد و قامت رشيد، چهره زيبا، و مال و ثروت نيستند كه آن جنبه‏ها در عين اينكه بد نيستند اصالت ندارند. زندگى سعادتمندانه زوجين در سايه شرافت و ايمان است، امانتدارى و پاكى است، حسن خلق و صدق حديث است و ديگر امور بايد تحت‏الشعاع آن قرار گيرند.

برگزارى ازدواج

ازدواج صورت گرفت، با شكوه و عزتى در خور آنان و اين درست به هنگامى است كه پيامبر جوانى مجرد است و 25 سال از عمرش مى‏گذرد و خديجه به روايت ابن عباس 28 سال (4)او و به روايت مشهور 40 سال دارد و زنى بيوه است و البته در آنجا كه مسأله كفويت اعتقادى مطرح باشد مسأله تفاوت سن و بيوگى تحت‏الشعاع قرار خواهد گرفت.

ازدواج شان ازدواجى موفق بود وا ين دو از وصل هم راضى و دلشاد بودند و تاريخ همانند چنان وصلتى را كه خاطره آفرين باشد سراغ ندارد. خديجه از مال خود، به احترام محمد (ص) هزينه بسيارى را تدارك ديد و جمع عظيمى بر سر خوان او حاضر شدند و از آن جشن و اطعام بهره بردند و آوازه آن وصلت در شهر پيچيد.

اين نكته نيز قابل ذكر است كه بسيارى از زنان همشأن خديجه او را بخاطر اين ازدواج سرزنش كرده وحتى از او دورى گزيدند. بر او وارد نمى‏شدند و بر او سلام نمى‏كردند و اين امر بدان حد بود كه ميرفت خديجه را نگران كند زيرا در جاهليت فرد يتيم را بچشم فردى بيچاره نگاه مى‏كردند و ازدواج و همسرى با او را ناميمون مى‏شمردند و وحشت از آن بود كه بدبختى يتيم دامنگير آنها هم بشود. ادامه اين دورى و قهر چندان ادامه يافت كه حتى در دوران نبوت محمد (ص) خديجه را نگران جان پيامبر مى‏كرد. او پس از ازدواج صندوقى را كه در آن پول و ثروت و اسناد او بود درمقابل پيامبر نهاد كه اين دارائى من است و در اختيار توست و من در برابر تو كنيزى هستم. (5)

ايمان خديجه

فاطمه (عليه‌السلام) اين مزيت را بر ديگران زنان جامعه خود دارد كه مادرش «اوّلُ مَنْ آمَن» است. و پس از قبول اسلام و دعوت پيامبر همه توان و عاطفه و احساس و هستيش را در راه دين او مايه گذارد و همه صدق و وفايش را در راه گسترش آئين او صرف كرد. و درآمد و ثروتش را كه اندك نبودند براى پيشبرد اهداف الهى و انسانى بكار انداخت.

رسول خدا (ص) پس از وفات او، در برابر فردى كه از محبت رسول (ص) درباره او انتقاد كرده بود فرمود: و اين مثل خديجه، صدقتنى حين كذبنى الناس (6) چه كسى مى‏تواند چون خديجه باشد؟ به هنگامى كه همه افراد به تكذيبم پرداخته بودند او مرا تصديق كرد و...

زهرى در تاريخ خود مى‏نويسد خديجه در راه ترويج اسلام و كمك به مسلمانان چهل ميليون سكه طلا و نقره خرج كرد و همه هستيش را در راه خدا داد و بگفته بزرگى ديگر (7) با آن همه ثروتى‏كه داشت دستش از مال دنيا چنان خالى بود كه حتى كفنى براى خود باقى نگذارد و در حين مرگ توسط دخترش فاطمه (عليه‌السلام) به پيامبر پيغام فرستاد عبائى را كه در حين نزول وحى بر سر مى‏انداخت كفن او كند و پيامبر هم چنين كرد.

در آن هنگام كه راه حق شناخته شود و جاى شك و شبهه‏اى باقى نماند، ديگر جاى حفظ و نگهدارى كفن هم نخواهد بود مى‏توان از پول كفن خود هم بنفع هدف صرفنظر كرد. آرى، از نظر ما هم بى كفن بودن ضايعه‏اى است، ولى ضايعه بزرگتر و بهتر بگوئيم فاجعه گرانبارتر در اين است كه ستر آئين و مذهب براى آدمى نباشد. خديجه بى‏كفنى خود را مى‏پذيرد تا جامعه انسانى را جامه‏اى و نانى باشد، از جهاز دفن خود مى‏گذرد تا آئينداران راستين بى‏ساز و برگ نباشند.

احترام خديجه نزد پيامبر:

خديجه را نزد پيامبر احترامى فوق‏العاده بود. رسول خدا (ص) هم به خاطر پاكى اخلاق و صدق گفتار و خلوص عمل او، و هم بخاطر انديشه بلند و تفكر والاى خديجه او را محترم مى‏داشت. محبت او را نوعى عنايت الهى تلقى مى‏كرد و مى‏فرمود رزقت حبها (دوستى او روزى من شد) و اين خود سند افتخارى براى خديجه بحساب مى‏آيد. و در جنبه صحت رأى و نظر او نيز آورده‏اند كه در مواردى بسيار پيامبر با او مشورت مى‏فرمود. (8) و اين خود افتخارى ديگر براى اوست و مى‏خواهيم بگوئيم اگر همسر آدمى خردمند و اهل انديشه باشد هم در خور محبت است و هم در خور مشورت و معاونت در حيات فردى و اجتماعى.

او بيست و پنج سال با پيامبر زندگى كرد و در حالى از دنيا رفت كه رسول خدا هم چنان به زندگى با او رغبت داشت و تا خديجه زنده بود او همسر ديگرى اختيار نكرد (9) و نيز هيچگاه از زندگى با او احساس خستگى و ملالت نفرمود. پس از مرگ خديجه روزى پيامبر صداى هاله، خواهر او، را شنيد و بياد خديجه گريه كرد. عايشه گويد از اين واقعه رشكم آمد و گفتم خداى عوض آن پيرزن، زنى جوانى و زيبا به تو داد (يعنى خودش) و پيامبر بر آشفت كه عايشه ترا به خدا سوگند ديگر از اين سخنان مگوى، خداوند هرگز بهتر از او را نصيبم نفرمود او وقتى مرا تصديق كرد كه همه كفر مى‏ورزيدند و...(10)

خديجه به هنگام مرگ بعنوان حلاليت‏طلبى ازپيامبر پرسيد كه آيا از او رضايت دارد؟ رسول خدا (ص) فرمود آرى، از تو خرسندم، و اميدوارم خداى از تو راضى باشد... و چه سعادتى از اين بالاتر كه رسول خدا (ص) از او ابراز رضايت كند و اين درسى است براى ما انسانها كه مردان و زنان براى يكديگر امانتدار باشند و دلدار، وغفلت‏ها و مسامحه‏ها در زندگى خود را بر يكديگر بخشند و بر هم مصالحه كنند و رفتارشان بگونه‏اى باشد كه موجبات رضاى شان را از يكديگر فراهم آورد. غرض آنكه فاطمه (عليه‌السلام) دختر چنين مادرى است و خديجه امضاى پيامبر را بر صحت فعل و قولش در دفتر اعمال خود دارد پيامبر او را سيده زنان عالم معرفى كرده و هم او محبوب خداى تعالى است مقام خديجه در نزد خداتا بدان حد است كه در روايات آمد، هرگاه جبرئيل بر پيامبر وارد مى‏شد مى‏گفت سلام خداوند را به خديجه اعلام نمايد. (11)

تكون جنين فاطمه (عليه‌السلام)

روايات در اين زمينه گوناگون و پر دامنه‏اند ضمن اينكه همه آنها محتواى كلى يك سخن را عرضه مى‏دارند. از جمله اين روايت است كه پيامبر فرمود: «لما عرج بى الى السماء اخذ بيدى جبرئيل و ادخلنى الجنة» به هنگامى كه مرا به معراج بردند جبرئيل دستم را گرفت و وارد بهشتم كرد. «فناولى من رطبها فاكلته»،از خرماى بهشت برايم آورد و من آن را خوردم.«فتحول ذلك نطفة فى صلبى» و مايه آن غذا در صلب من بصورت نطفه‏اى در آمد. «فلما هبطت الى الارض واقعت خديجه» به هنگامى كه به زمين فرود آمدم با خديجه همبستر شدم «فحملت بفاطمة» او به وجود فاطمه (عليه‌السلام) حامله شد. (12) در سخنى ديگر آمده است كه:

جبرئيل فرود آمد كه چهل روز از خديجه دورى گزين در اين مدت شبها به عبادت و روزها در روزه باشد. در شب چهلم با خرما و انگور، به نقلى با سيب بهشتى افطار كرد و بنزد خديجه رفت و نور فاطمه (عليه‌السلام) به رحم خديجه منتقل شد (13)، دستور وصلت از جانب خدا بود كه مى‏خواست از نسل او ذريه طيبه‏اى باشد. (14)

در اين سخن درس جديدى براى مردان و زنان است كه در انعقاد نطفه و ايجاد نسل زمينه سازى و طراحى قبلى بايد باشد، روابط در چار چوب انديشه الهى بايد صورت گيرد و با غذاى پاك و طيب نطفه‏اى و به دنبالش وصلتى باشد. اين حاملگى را اگر در سال پنجم بعثت در نظر گيريم، خديجه بايد در سنين 60باشد (اگر ازدواج او در 40 سالگى بوده) و اگر در 28 سالگى او ازدواج صورت گرفته باشد (15)، در حاملگى 48 سال داشته است.

در دوران حاملگى او از وقايع و حوادث كمتر خبر داريم، زيرا تاريخ حمل خديجه را برخى در سنين قبل از بعثت بعضى آغاز بعثت و جمعى پنجم بعثت نقل كرده‏اند و هر كدام را كه اختيار كنيم بحث جديدى در آن رابطه خواهيم داشت. اما آنچه كه در دوران حمل او اتفاق افتاد سخن گفتن فاطمه (عليه‌السلام) در شكم مادر است كه سخنان و روايات متعددى در اين زمينه از منابع گوناگون نقل شده‏اند. (16) از جمله اين روايت است:

- فلما حملت (خديجه) بفاطمة عليه‌السلام - به هنگامى كه خديجه بوجود فاطمه (عليه‌السلام) كه درود خدا بر او باد حامله شد.

- كانت فاطمه عليها‌السلام تحدثها من بطنها و تصبرها فاطمه (عليه‌السلام) از شكم مادر با او حرف مى‏زد و درس تحملش مى‏داد.

- و كانت تكتم ذلك من رسول الله (ص) خديجه آن را مكتوم داشته و از آن به پيامبر سخنى نگفته بود.

- فدخل رسول الله يوما فسمع ذلك روزى پيامبر وارد شد و اين گفتگو را شنيد.

- فقال يا خديجة لمن تحدثين؟ فرمود خديجه با چه كسى سخن مى‏گوئى؟

- قالت الجنين اللذى فى بطنى تحدثنى و تونسنى خديجه عرض كرد جنينى كه در شكم من است با من سخن مى‏گويد و با من مأنوس است. (17)

- در روايات ديگر آمده است كه پيامبر فرمود خديجه، اين جبرئيل است كه به من مژده داد فرزندى كه در شكم تست دختر است و او نسلى پاك و ميمون و مبارك است و خداوند تبارك و تعالى نسل مرا از او قرار داده و از ذريه او ائمه راستين و خلفائى را در زمين مقرر فرموده تا از انقضاى وحى تا روز قيامت هم چنان جانشين خداوند در زمين باشند.

بدين سان از همان دوران جنينى معلوم است كه او چگونه ثمره‏اى است و از ذريه او چگونه افرادى پديد مى‏آيند، از غذاى پاك و بهشتى، نسلى پاك، مدافع سنن الهى و سازنده و هدايت كننده پديد مى‏آيند و از نطفه ناپاك ذريه‏اى كه هر كدام نيزه‏اى بر پيكر اسلامند.

ولادت فاطمه

زمان حمل فرا رسيد، خديجه اززنان قريش در امر وضع حمل كمك خواست بخاطر سابقه نارضائى از اين وصلت و شايد هم نارضائى از تغييرعقيده و مذهب او كمك به او را نپذيرفتند. حزن و اندوه خديجه فزونى يافت و بنا بر آنچه كه نوشته‏اند ناگهان در باز شد و جمعى از زنان بر او وارد شدند.

- فقالت احديهن لا تحزنى يا خديجه - از بين آنان زنى رو به او كرد و گفت اى خديجه محزون مباش.

- فارسلنا ربك اليك و نحن اخواتك - خداى تو ما را به سوى تو فرستاد و ما خواهران و ياران توايم.

- انا ساره - من ساره‏ام (همسر ابراهيم (ع)).

- و هذه آسيه بنت مزاحم وهى رفيقتك فى الجنة.و اين آسيه (همسر فرعون) و همدم تو در بهشت است.

- و هذه مريم بنت عمران و اين مريم بنت عمران (مادر عيسى است).

- و هذه كلثم اخت موسى بن عمران و ابن كلثم خواهر موسى بن عمران است.

- بعثنا الله اليك لِنُلّى عنك ما بلى النساء من النساء خداوند ما را به سوى تو گسيل داشت تا در امورى كه براى زنان پديد مى‏آيد ترا ياور و كمك كار باشيم.

(18) بدين سالن به كمك خديجه پرداختند تا فاطمه را به دنيا آورد.

در حين ولادت

فاطمه (عليه‌السلام) آن معجزه آفرينش و آن سيده زنان به دنيا آمد و بنا به سرورده مرحوم حجة الاسلام خراسانى در حريم مكه خورشيدى درخشيد كه مروه و صفا از نور او روشنائى يافتند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اشرقت فى حريم مكة شمس‏ |  | فاستنارت بمروها و صفاها |

بدنيا آمد در حاليكه بنا به نوشته محدث قمى ره ذكر شهادت بر لب داشت. (19) بدينگونه:

- اشهد ان لا اله الا الله گواهى مى‏دهم كه خدائى جز الله نيست.

- و ان ابى رسول الله سيد الانبياء و گواهى مى‏دهم كه پدرم رسول خدا و سيد پيامبر است.

- و ان بعلى سيد الاوصياء و همسرم على سيد اوصياءاست

- و ولدى سادة الاسباط

و فرزندانم سيد اسباط پيامبرند

شايد بروز چنين واقعه‏اى براى اذهان كمتر قابل قبول باشد ولى در بينش دينى وقوع چنين امرى غير قابل امكان نيست. اين قرآن كتاب خداوند است كه در دست ماست و در حقانيت آن شك و ريبى نيست در قرآن سخن از مريم است كه بدون واسطه و اسباب عادى زاد و ولد، از او فرزندى چون عيسى پديد آمد. عيسائى كه در گهواره سخن گفت و يا آدم ابوالبشر را از خاك پديد آورد و از روح منسوب به خود در او دميد و حياتش بخشيد. از چنان خدائى بعيد نيست كه بخواهد دخترى از صلب پيامبر بدين حال و هوا و خصايص پديد آورد. داستان چنين كارهاى شگفت‏انگيز در همه كتب مقدس فراوان مشاهده مى‏شود و طبيعى است كه اين امر از آيات خداوند باشد.

در تاريخ ولادتش

اينكه فاطمه (عليه‌السلام) كى و در چه تاريخى بدنيا آمد در بين مورخان وحدت نظر نيست و اين خود يك بحث تاريخى است و حق اين است كه در اين باب اطلاع درستى نداريم و آنچه كه درباره آن داورى مى‏شود باتكاى نوعى استحسان عقلى است. ما در اينجا نظراتى را كه ديگران در كتب خود نوشته و جمع‏آورى كرده‏اند ذكر مى‏كنيم و نخست در مورد سال ولادتش بحث كنيم.

1- ابوالفرج اصفهانى در كتاب مقاتل الطالبين سال ولادتش را پنج سال قبل از بعثت، مقارن سال نوسازى خانه كعبه ذكر كرده است. صاحب كشف الغمه هم اين رأى و نظر را پسنديده و از امام باقر (ع) روايتى را در اين باره ذكر كرده است. ابن اثير هم همين رأى را برگزيده است. (20)

2- صاحب الاستيعاب (ابن عبدالبر) ولادت او را در سال دوم بعثت ذكر كرده، رأيى كه مورد تأييد در كتاب الاصابه هم هست (21)، شيخ طوسى، كفعمى، و مجلسى هم اين رأى را برگزيده‏اند(22) به همين گونه است طرز فكر حاكم در مستدرك، شيخ مفيد در ارشاد و ابن شهر آشوب در مناقب.

3- گروهى از علماى اماميه ولادت او را در سال پنجم بعثت نوشته‏اند، يعنى در 45 سالگى پيامبر مثل مرحوم طبرسى، مرحوم كلينى (23) و در اين انديشه مورخان اهل سنت تاييدى نكرده‏اند.

البته گروه اندكى هم هستند كه ولادت او را در سال اول بعثت نوشته‏اند ولى در كل به نظر مى‏رسد رأى سالهاى پنجم قبل از بعثت و يا دوم آن به صواب نزديكتر باشد.

اما درباره روز ولادت او.

- عده‏اى آن را روز جمعه دهم جمادى الاخر نوشته‏اند.

- برخى هم آن روز جمعه بيستم جمادى الاخر.

و البته به تناسب روز و تاريخ ولادت فاطمه (عليه‌السلام) كه مورد بحث و اختلاف است در مورد سن و سال ازدواج و وفات او هم اختلاف رأى خواهد بود و اينكه او در چه سنى ازدواج كرده و در چه سنى وفات يافته جاى سخن بسيار است.

نامگذارى او

اسم به معنى نشانه و اسم گذارى نوعى نشانه‏گذارى است. از نظر علمى نوع اسم در شخصيت حال و آينده فرد بسيار مؤثر است و از نظر روان موجب نوع احساس نيك يا بد، حركت يا ركود، رشد يا انحطاط است و به همين خاطر در اسلام راجع به آن توصيه‏هاى بسيارى شده است.

مثلاً اسلام خواسته است براى فرزندان نامى را برگزينند كه سازنده و رشد دهنده باشد، وابستگى او را به مكتبى و انديشه‏اى نشان دهد، موجب احساس غرور و سرافرازى او در حال و آينده باشد، او را به موضعگيرى ويژه و مثبتى وا دارد، حتى در مواردى خط فكرى و سياسى آدمى را در حفاظت و احياى يك انديشه نشان دهد.

رسول خدا به تناسب ابعاد متعدد شخصيتى فاطمه (عليه‌السلام) او را به اسامى و القاب متعددى مى‏ناميد كه همه آنها زيبايند و غرور آفرين، رنگ مكتب و انديشه اسلامى دارند و هر كدام به مناسبتى و در جائى به كار مى‏رفته‏اند و يا نوعى از حالات و صفات فاطمه (عليه‌السلام) را نشان مى‏دادند.

نوع اسامى

امام صادق (ع) فرمد: ان لفاطمة تسعة اسماء عند الله عزو جل. براى فاطمه (عليه‌السلام) در نزد خدا نه اسم است: فاطمه، والصديقه، و المباركه، و الزكيه، و الراضيه، والمرضيه، و المحدثه، و الزهراء و الطاهره. (24)

در شرح و توضيح اين اسماء گفته‏اند او

- فاطمه است زيرا كه از شر و از دوزخ بريده است.

- طاهره است يعنى پاك و پاكيزه از نقايص و صفات ناپسند.

- زكيه است يعنى رشد يافته و رشد يابنده در جنبه كمالات و خيرات.

- مباركه است يعنى صاحب خير و بركت در علم و فضل و كمالات و نسل.

- صديقه است يعنى بسيار راستگو و درست.

- راضيه است يعنى خشنود به رضاى حق و تسليم در راه او.

- مرضيه است يعنى مورد پسند خدا و اولياى او.

- محدثه است يعنى زنى كه فرشته الهى با او سخن مى‏گويد.

- مطهره است يعنى از هر آلودگى و پليدى دور است.

- نامهاى ديگرى هم براساس روايات، براى او ذكر كرده‏اند كه اهم آنها عبارتنداز:

- زهراء يعنى كسى كه از او نور و درخشندگى متجلى مى‏شود، فروغ تابان معرفت، نمونه روشن خداپرستى است و نُوُرها اشتقّ مِن نور عظمة اله.

- معصومه يعنى محصوره از گناه.

- بتول يعنى كسى كه حيض نشود. التى لم ترحمرة قط (25).

- ابن اثير در النهايه گويد بدان علت بتولش خواندند كه از زنان عصر خود بحسب فضيلت و تقوا و نسب منقطع و ممتاز بود و هم به دليل انقطاعتش از دنيا و اتصالش بمنبع سرمدى.

- منصورهيعنى كسى كه يارى مى‏شود (به قصاص قاتل فرزندش).

- حصان يعنى كسى كه عفيف است و پاكدامن.

- حره يعنى كسى كه آزاد از وابستگى به خاك و رمل و شوائب آن است.

- عذرايعنى بكر و باكره.

- هانيه يعنى مهربان در حق شوهر.

- شفيعه يعنى دارنده مقام شفاعت.

و اينها خود درس آموزند و جهت دهنده و مى‏ارزد كه در خانواده‏هاى شيعى براى فرزندان از اينگونه نامها برگزيده شود. ما را در اسامى ديگرى كه براى فرزندان بر مى‏گزينيم اگر اعتراضى نباشد انتقادى وارد است.

درباره نام فاطمه (عليه‌السلام)

در ميان اسامى متعددى كه براى اوست نام فاطمه (عليه‌السلام) از همه معروفتر و به گوش‏ها آشناتر و در كتب اسلامى ذكر اين نام بيشترين است. در مورد معنى و وجه تسميه‏اش گفته‏اند: او فاطمه (عليه‌السلام) است: (26)

- لا نها فطمت عن الطمت، بدان خاطر كه از آزار حيض بازداشته شده.

- لا نها فطمت عن الشر زيرا كه او از شر بريده و جداست.

- لانها فطمت عن الخلق‏زيرا كه او از مردم بريده شده.

- لا نها فطمت محبيها عن النار زيرا كه دوستدارانش از آتش دوزخ دور و بركنارند.

- لانها فطمت و شيعتها عن النار زيرا كه او و شيعيانش از آتش دور و بركنارند.

- لان الخلق فطموا عن كنه معرفتها زيرا كه مردم از كنه معرفتش بازداشته شده‏اند.

- لانها فطمت عن ماسوى اله‏زيرا كه او از غير خدا بريده است.

- و امام صادق (عليه‌السلام): لقد فطمها بالعلم و عن الطمث فى الميثاق - فسماها فاطمة - ثم قال انى فطمتك بالعلم و فطمتك بالطمث (27) خداوند اورا با علم و دانش درآميخت و از شكول در پيمان بازداشت او را فاطمه (عليه‌السلام) ناميد و فرمود تو را از كسب دانش اكتسابى بازداشتم و از پليدى‏ها دور نمودم.

كنيه‏ها و تعابير

براى فاطمه (عليه‌السلام) كنيه‏هائى است و كنيه‏ها در دنياى گذشته تقريباً نقش نام خانوادگى امروز را براى افراد ايفا مى‏كرده‏اند اين كنيه‏ها متعددند و هر كدام به مناسبتى و در بيان شأنى از فاطمه (عليه‌السلام) بكار مى‏رفته‏اند.

- برخى از آنها در رابطه با انتساب او به فرزندان اوست مثل ام الحسن، ام الحسين، ام المحسن، ام الائمه، ام السبطين، ام الازهار.

- برخى ديگر داراى رنگ جامعه و اجتماعند مثل ام المومنين، ام الايتام، ام النساء، ام الامه.

- بعضى در رابطه بافضائل اوست مثل ام العلوم، ام الخيره، ام الفضائل.

- و بعضى هم در انتساب او به پدرش مثل ام ابيها (مادر پدرش) (28).

تعابيرى هم كه از او در دست است همگى زيبا و در خور شأن اوست از جمله:

- فاطمه (عليه‌السلام) لطيفه‏اى از عالم لاهوت است، فاطمه (عليه‌السلام) مظهر زنى كامل و نمونه انسانيت و فضيلت است، فاطمه (عليه‌السلام) واجد بوى بهشت است.

- فاطمه (عليه‌السلام) ريحانه يا گلى خوشبوست و رسول خدا (ص) مى‏فرمود من از فاطمه (عليه‌السلام) بوى بهشت را مى‏شنوم.

تربيت او

او در خانه وحى بدنيا آمد و در مهبط فرشتگان رشد يافت. در محلى نشو و نما كرد كه آيه‏هاى قرآن در آن جا نازل شده‏اند. خانه او از خشت و گلى بيش نبود ولى خانه زبده‏ترين انسانهاى جهان بود، پدرش خاتم انبياء و مادرش سيدة النساء او را چون دو بال ملكوتى در ميان گرفتند و به رشد و پرورش او همت گماشتند.

او از ديدى نخستين ثمره وحى و نبوت است و طبعاً سرمايه‏گذارى درباره او بسيار. و اين درس مهمى براى مسلمانان است كه براى داشتن نسلى ارزنده و پر ثمر حضور والدين عامل و متعهد ضرورى است. پدر و مادر چون دو بالند كه بايد فرزند را هم چون جوجه‏اى زير پر گيرنده و از حرارت بدن وگرمى عاطفه، در آنان حرارت ايمان و علاقه به مذهب را در او پديد آورند و كودكى كه از اين حرارت دور باشد بزرگ نخواهد شد.

فاطمه (عليه‌السلام) در شرايطى بود كه تنها كودك خانواده بحساب مى‏آيد، آنهم خانواده‏اى كه پسر نداشت. دو خواهر بزرگش پيش از او ازدواج كرد و ترك خانواده خود كرده بودند. همبازى او بدين سان تنها پدر و مادر اويند و همراز او مادرش.

بسته به اينكه سال ولادت او را در چه تاريخى حساب كنيم مى‏توانيم حدس بزنيم كه ايام شير خوارگى را در شعب گذرانده يا نه، محتمل است او در همانجا به راه افتاده و يا به زبان آمده باشد و در آن دوران خردسالى و پرستارى جز محيط شعب را نديده باشد. ولى در تمام دوران خردسالى او پدرش كه مصداق وانك لعلى خلق عظيم است (29) توجه عميقش را به او مبذول مى‏داشت و مهر و محبتش را درباره او اعمال كرده و براى آينده‏اى دشوار او را نيكو به بار مى‏آورد. آرى همت پدر و مادرش او را ام الائمه ساخت، و فاطمه (عليه‌السلام) پروراند كه ميراث قرآن و عترت ازطريق او سرايت يابند. در همرازى به مادر به درجه‏اى رسيد كه توانست وارث اسرار مادر و متحمل آن باشد. و در همراهى با پدر به درجه‏اى رسيد كه لقب ام ابيها گرفت و در همه اين مورد عنايت خدا با او قرين بود.

مرگ مادر

براساس پاره‏اى از روايات او هنوز كودك و خردسال بود و نياز به مادر را با تمام وجود احساس مى‏كرد كه دست اجل آغوش مادر را از او گرفت و در كودكى به دنبال جنازه مادر روانش ساخت. او حامل اسرار مادر و در دم مرگ حامل پيام مادر به پدر و در لحظات جان سپردن خديجه، مايه آرامش و تسلى او بود.

خديجه در هنگام مرگ به فكر تجهيز و كفن خويش افتاد و ديد كه فاقد كفن است. زنى كه روزى شوكت عظيم و ملوكانه‏اى داشت و عمرى را پيش از ازدواج با پيامبر غرق در نعمت گذارنده بود، با بذل و بخشش مختارانه دستش از مال دنيا چنان خالى شده بود كه حتى كفنى براى خود ذخيره نكرده بود. از طريق فاطمه (عليه‌السلام) از پيامبر (ص) خواست عباى خود را كفنش كند.

خديجه در دم مرگ دلواپس بود، دلواپس دخترى كه بايد درگرداب بلا غوطه بخورد، خس و خاشاك از سرو روى پدر پاك كند و براى او ام ابيها باشد. دخترى كه بايد قربان و صدقه اسلام شود، در فقرى سخت بسوزد و باجهل‏ها و نادانى‏ها بسازد، و حتى ضربه‏هاى خصم را بر بازو و لطمه در را بر پهلو تحمل كند.

خديجه در حين مرگ به رسول خدا سفارش كرد فاطمه (عليه‌السلام) را به خدا و به دست تو مى‏سپارم، مراقب دختر كوچكم باش... فاطمه (عليه‌السلام) كوچك كنار بستر مرگ مادر مى‏نشيند و جان دادن او را تماشا مى‏كند، به مادر دلدارى و تسليت مى‏دهد تا آرام جان بسپرد به او قول و اطمينان مى‏دهد كه به وصايايش عمل خواهد كرد. او شاهد آخرين دم مادر است كه به همراه آن اين كلمات را از او مى‏شنود: ان الله هو السلام، و منه السلام، و الله يعود السلام. خديجه از دنيا مى‏رود در حاليكه عمر فاطمه (عليه‌السلام) را قوياً بين 5 تا 10 سال و محتملاً تا 15 سال مى‏توان ذكر كرد.

همگامى با پدر

فاطمه (عليه‌السلام) از همان دوران كودكى كه در كشمكش‏هاى پدر با مشركان با او همراه همگام بود.

- او در جريان نقشه ترور پيامبر قرار گرفته و پدر را مضطربانه از اين واقعه هشدار داد.

- دشمن شكمبه شتر يا گوسفند بر سر پدر مى‏ريزد و او با دستهاى كوچك خود آنها را از سر و روى پدر پاك مى‏كند.

- پدرش را كتك مى‏زنند و او از شدت تاثر مى‏گريد و پدر را نوازش مى‏كند.

- بر بدن پدرش جراحات وارد مى‏كنند او هم چون پرستارى مهربان بر آن جراحات مرهم مى‏گذارد.

- والحق كه اين دختر را چه تحملى در رنجها و نامردى‏ها بود و چه آثارى از خدمات ارزنده.

- السلام على البتول الطاهرة؛ الصديقة المعصومة، المغصوبة حقها و الممنوعة ارثها.

- السلام على بضعة لحمه و صميم قلبه و رحمة اله و بركاته.

### فصل 2: مقام و رتبت فاطمه

مقدمه

سخن از فاطمه (عليه‌السلام) است، شخصيتى كه جلالت و بزرگى او در قالب مفاهيم و الفاظ نمى‏گنجد. و افراد عادى بشر را توان آن نيست كه در شأن و عظمت او سخن گويند. درجه رشد او، و شأن كمالات او را خدا مى‏شناسد، و رسول خدا (ص) و همسر گراميش امير مؤمنان (عليه‌السلام) و بس، ديگران را نرسد از كنه معرفتش سردر آورند. در اين صورت ما را چه توان و امكانى است كه در شأن او سخن گوئيم؟ آنچه را كه ما مى‏گوئيم و ديگران پيش از ما درباره او گفته‏اند در حد عرض ارادتى است نه تعريف واقعى، و تازه به همانگونه كه مى‏بينم و با تعريف ناقصى كه از او در دست است فاطمه (عليه‌السلام) را بتى ساخته‏اند كه بشريت بايد در برابرش زانو زند. او را فرشته‏اى تصوير كرده‏اند كه ديگران بايد به تقديس او بپردازند.

بيان ما از شأن و جلال فاطمه (عليه‌السلام) و عظمت و فضائل او در حد فهم و ادراك محدود ماست و آن هم بدان اميد است كه باشداز آسمان ولايت او روزنه‏اى در انديشه و روان پديد آيد، دل مان به نور وجودش روشن گردد و درس آموزى از او ما را در برابر حوادث روزگار مقاوم سازد. و گرنه بگفته فاضلى شاعر به اين نكته واقفيم كه:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اتريدان تحصىفضائلفاطمه(عليه‌السلام) |  | نفدالحساب وفضلهالم ينفد (30) |

آيا تو مى‏خواهى فضائل فاطمه را بشماره در آورى‏

شمارش و حساب بپايان مى‏رسدولى فضل او پايان نمى‏يابد.

مظهرى از انسان كامل

اگر بخواهيم فاطمه (عليه‌السلام) را در عبارتى كوتاه معرفى كنيم، خواهيم گفت او همان انسان كاملى است كه قرآن و روايات چهره آن را تصوير كرده‏اند. زنى است كه مى‏توان گفت مثَل اعلاى نفْس بشرى است و مظهر صفات و اسماى الهى. از معدود زنانى است كه توانسته است به مرحله كمال انسانى دست يابد. قاضى بيضاوى در تفسير خود مى‏نويسد:

- عن النبى عليه الصلوة و السلام: كمل من الرجال كثير و لم يكمل من النساء الا اربع: آسيه بنت مزاحم، مريم بنت عمران، خديجه بنت خويلد، فاطمه (عليه‌السلام) بنت محمد (ص) (31) رسول خدا كه درود و رحمت خدا بر او باد فرمود در مراحل رشد و تكامل انسانى مردان بسيارى به مرحله كمال مقدر خود رسيده‏اند ولى از زنان جز چهار تن به آن مقام دست نيافته‏اند و آن چهار آسيه، مريم، خديجه و فاطمه (عليه‌السلام).

او برترين بانوى اسلام و سيده زنان عالم است. گوهرى تابناك در منظومه و رشته نسل پيامبر است و فرشه‏اى است از ملكوت اعلى. او همسر شهيد است و امام شهيدان، تربيت كننده نسل شهيد است و خود زن شهيده، واجد كمالات انسانى است و نمونه تربيت محمد (ص).

او تنها زنى است كه از همان آغاز حيات و تشكّل، براساس اصول متعالى اسلام و ارزشهاى اسلامى رشد و پرورش يافته و به درجه‏اى رسيده است كه او را در عالم زنان همتائى و در عالم مردان كفى جز على (عليه‌السلام) نبوده است. سرمايه‏گذارى‏هاى تربيتى پيامبر (ص) درباره او ثمر داد و كوشش‏هاى خود او نيز عاملى مهم در رشد او بحساب مى‏آمده است.

در وصف او

فاطمه (عليه‌السلام) را به اوصاف و القابى ستوده‏اند كه ما بخشى از آن را در بحث پيشين ذكر كرده‏ايم و البته در قالب القاب و اسماء و تعابير، ولى مى‏توانيم مراتبى را بشرح زير بر آن بيفزائيم و متذكر شويم كه او:

ولىّ خداست، محل اسرار ربٌ العالمين است، دختر ولىّ خدا پيامبر است و همسر ولىّ ديگر خدا اميرمؤمنان (عليه‌السلام) و مادر اولياى خدا از حضرات ائمه و معصومان است.

او ذخيره بزرگ الهى و ذخيره‏دار حجت خداوند است. نور چشم رسول است، دُردانه خديجه كبرى است، معجزه تربيت محمد (ص) است و پرورنده امامان و حجت‏هاى الهى، مهدى (عليه‌السلام) ذخيره امت و بقية الله فى الارض از فاطمه (عليه‌السلام) پديد، فاطمه (عليه‌السلام) مظهر است، مظهر عفت، مظهر طهارت نفس، مظهر تقوا، مظهر حلم و متانت، مظهر ادب، مظهر خدمت، مظهر شجاعت، مظهر عصمت، مظهر مظلوميت، مظهر حق‏طلبى، مظهر مبارزه و سياست، مظهر عبادت، مظهر عشق به خدا، مظهر رحمت و مظهر اشك و آه و ناله، مظهر عصيان عليه ظلم و تجاوز و مظهر قهر عليه دشمنان خدا.

برترى او از فرشتگان و انبياء گذشته

فاطمه (عليه‌السلام) انسان است ولى تعبيرات ديگران، از جمله رسول خدا (ص) درباره او تعبير فرشته‏اى است در صورت انسان. رسول خدا (ص) فرمود: فاطمة خلقت حوريه فى صورة انسية(32) و براساس پاره‏اى از ديگر روايات او فوق فرشته است و حتى فرشتگان در خدمت او بودند، و از انفاس قدسيه‏اش بهره مى‏گرفتند.

كدام فرشته است كه خداى را چون فاطمه (عليه‌السلام) با تمام وجود پرستيده باشد؟ و با آن همه علم و ايمان و اخلاص در پيشگاه او به خضوع و خشوع بايستد؟ و كدام فرشته است كه پيك الهى در ورود به آستانش از او اجازه بطلبد؟ روايات و اسناد ما نشان مى‏دهند كه از حتى از فرشتگان مقرّب خداى هم برتر است و حتى فرشته مرگ در زمان رحلت رسول خدا (ص) بايد از او اجازه ورود بطلبد.

به نص بسيارى از احاديث و روايات فاطمه (عليه‌السلام) از بسيارى از انبياى گذشته افضل بود، و حتى روايات ما در اين زمينه استثنائى قائل نشده‏اند. پاره‏اى از روايات گويند كه پيامبران حتى همشأن و همتاى فاطمه (عليه‌السلام) در ازدواج نبودند و اگر على نبود براى فاطمه (عليه‌السلام) كفوى نبود.

كوشش و تلاش انسان‏ها زمينه‏ساز او جهاست و انسان در سايه آن تلاش‏ها مى‏تواند قدرت توان گيرد. به پرواز در آيد در آدمى قدرت سيرى است از منهاى بينهايت تا باضافه بينهايت. آنجا كه جاى رشد است اگر آدمى در آن گام نهد تا اعلى عليين به پيش مى‏رود، و به جائى مى‏رسد كه فرشته وحى گويد لودنوت انملة لا حترقت اگر به ميزان گام مورچه‏اى قدم فراتر گذارم خواهم سوخت (به جايگاه بلند (ثمّ دنى فتدلى فكان قاب قوسين اوادنی) (33) برسد).

و آنجا كه جاى سقوط است اگر در آن افتند تا اسفل سافلين سقوط خواهند كرد (ثم رددناه اسفل سافلين) و در گزينش دو مسير حق انتخاب با خود انسان است.

فاطمه (عليه‌السلام) راه اول را برگزيد و همسر نوح طريق دوم را و ديگر انسانها هم در بين دو مسيرند يا به اين نزديكترند و يا به آن.

در حسب و نسب

فاطمه (عليه‌السلام) از تبار پاكان و نيكان است، از اصلاب شامخة و مطهره‏اى پديد آمده كه هرگز آلودگى‏هاى جاهليت آن را نيالوده است، از نطفه‏اى پديد آمد كه مايه اوليه آن را غذاى بهشتى تشكيل مى‏داد و در رحمى پرورش يافت كه هرگز وسوسه غذاى شبه ناك در جريان خون او وارد نشد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من مثل فاطمه الزهراء فى نسب‏ |  | وفى فخار وفى فضل و فى حسب‏ |
| والله فضلها حق و شرفها |  | اذ كانت ابنة خير العجم و العرب‏ |

در جنبه حسب و نسل و فضل و افتخار چه كسى مى‏تواند چون فاطمه (عليه‌السلام) باشد. او دختر بهترين افراد عرب و عجم است و خداوند است كه او را اشرف و افضل قرار داده است و او را حقاً چنين برترى و شرافتى بر ديگران است و دختر بهترين افراد عجم و عرب است.

او وارث انبياء، از سلاله ابراهيم، آن پيامبر بت شكن و از نسل اسمعيل ذبيح آن قربانى راه صفا و اخلاص و از نسل خاتم انبياء سيد رسولان و هم انس و همسر سيد اوصياست، پدر سر سلسله انبياى الهى و مصداق و شأن لولاك لما خلقت الافلاك است و وضع مادر را هم ديده‏ايم كه سيدة نساء العالمين بود. و خود هم اولين بانوى اسلام است.

در شأن خاندانش پيامبر فرمود:

- يا فاطمة منا خير الانبياء و هو ابوك اى فاطمه (عليه‌السلام) بهترين پيامبران از ماست و آن پدر تست.

- و منا خير الاوصياء و هو بعلك بهترين اوصياء از ماست و آن شوهر تست.

- و منا خير الشهداء و هو حمزة عم ابيك بهترين شهيدان از ماست كه آن حمزه سيدالشهداء عموى پدر تست.

- و منها من له جناحان يطير بهما فى الجنة حيث شاء و هو جعفر ابن عم ابيك. و از ما شهيدى است كه او را در بهشت دو بال است كه به وسيله آن در بهشت بهر كجاى كه بخواهد پرواز مى‏كند و آن جعفر پسر عموى پيامبر تست.

و منا سبطا هذه الامة و سيد شباب اهل الجنة الحسن و الحسين و هما ابناك از ما دو سبط پيامبر اين امتند كه سيد جوانان اهل بهشتند و آن حسن و حسين دو پسر تواند.

و اللذى نفسى بيده منا مهدى هذه الامه و هو من ولدك و قسم به آنكس كه جانم در دست اوست مهدى اين امت از ماست و او از فرزند تست. (34)

جايگاهش نزد پيامبر:

فاطمه (عليه‌السلام) را نزد پيامبر احترامى عظيم بود بسى فراتر از احترام پدرى به دخترش و اين بگونه‏اى بود كه حيرت ديگران را بر مى‏انگيخت او با آن همه شأن و عظمت دست دخترش را مى‏بوسيد و به گفته عايشه هرگاه كه فاطمه (عليه‌السلام) بر پيامبر وارد مى‏شد رسول خدا به احترامش از جاى بر مى‏خاست و پيشانى او را مى‏بوسيد.

(35) و يا در حين ورود از او جداً استقبال مى‏كرد و يا در حين خروج از محضرش مشايعتش مى‏فرمود.

در شأن وصف فاطمه (عليه‌السلام) و در انتساب او بخودش پيامبر كلمات والا و عجيب بكار مى‏برد. گاهى مى‏فرمود فاطمه (عليه‌السلام) يك شاخه گل است (ريحانه)؛ زمانى مى‏فرمود فاطمه (عليه‌السلام) پاره تن من است (بضعة مِنّى)، و گاهى مى‏فرمود فاطمه (عليه‌السلام) عزيزترين مردم به نزد من است. (36)

يا مى‏فرمود هر كه فاطمه (عليه‌السلام) راشادان كند مرا شادان كرده است، و هر كه فاطمه (عليه‌السلام) را بيازارد مرا آزرده است، با اين اضافه كه شادى و غضب من، يا محبت و آزارم،همانند محبت و آزار خداوند است، حتى در پاسخ به سؤال فاطمه (عليه‌السلام) و على از پيامبر كه كدام محبوبتر و عزيزترند فرمود فاطمة احبُّ الىَّ منك و انت يا علىُّ اعزّ علىّ منها (37) فاطمه (عليه‌السلام) از تو نزد من محبوبتر است و تو اى على از فاطمه (عليه‌السلام) نزد من عزيزترى.

و اين گونه سخنان از يك سو شأن فاطمه (عليه‌السلام) را نشان مى‏دهد و از سوئى ديگر درس تربيتى است براى پدران و مادران در رابطه با دخترشان كه او را بحساب آورند و وزن و قدر او را كمتر از پسر ندانند، تعصبهاى ناروا را درباره دختران ناديده گيرند و... ضمن اينكه اين سخن انسان مى‏تواند نوعى پيشگيرى از جرأت خصم بر فاطمه (عليه‌السلام) باشد تا به او جسارتى نكنند و يا شأن او را نزد همسر بالا برند و...

فاطمه (عليه‌السلام) مصداق آيات

براساس اسنادى كه در دست و مورد قبول و اتفاق فريقين است فاطمه (عليه‌السلام) مصداق آيات متعدد قرآن است كه ما را توان آن نيست همه آنها را احصاء كرده و به شرحش بپردازيم. ذيلاً به چند مورد آن اشاره مى‏كنيم و اين جمله را هم مى‏افزائيم كه نكته‏اى ظريف است. فاطمه (عليه‌السلام) مصداق آيات قرآن است و نسل و ذريه‏اش مصداق تفسيرى آن‏ها و اين پيوندى ملكوتى بين قرآن و فاطمه (عليه‌السلام) و ذريه اوست.

اما آن آيات

1- مصداق آيه قدر:

امام صادق (عليه‌السلام) در تفسير و معنى آيه (انا انزلنا فى ليلة القدر)، (38) فاطمه (عليه‌السلام) را معنى آن دانسته و مصداق كسى مى‏داند كه در شب قدر نازل شده.

2- مصداق خير كثير:

خداى در قرآن او را كوثر يا خير كثير ناميدو اساس نزول آن كوتاه كردن شر سخن مشركان از سر پيامبر بود. او مصداق آيه (انا اعطيناك الكوثر) (39) است و شماتت كنندگان پيامبر مصداق ابترند، فاطمه خير كثير است و مجسمه خير، استوانه بركت است و اسطوره بالندگى.

3- مصداق آيه نسائنا:

در داستان مباهله كه بين پيامبر (ص) و مسيحيان نجران پديد آمد، سرانجام قرار شد طرفين ادعا، خود با زنان و فرزندان خويش براى نفرين متقابل حاضر گردند تا ناحق در معرض خشم و لعن خدا قرار گيرد. در آن روزگار زنان گرانقدرى در دنياى اسلام حضور داشتند مثل صفيه عمه پيامبر، اسماء همسر ابوبكر، ام هانى و ديگران، ولى هيچكدام مصداق نسائنا قرار نگرفتند.

رسول خدا (ص) فاطمه (عليه‌السلام) را بعنوان الگوى زن و مصداق و نماينده كلى زنان اسلام و بر اين اساس نام او را در قرآن در قالب (نسائنا) (40) ثبت داد. و هم بر اين بنيان جايگاه قربى براى زن معين كرد كه بر خلاف طرز فكر معهود بود.

4- مصداق آيه تطهير:

او مصداق آيه (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً) (41) در قرآن است. در كتاب صواعق المحرقه، تفسير طبرى، و كتب ديگر از رسول خدا نقل شد كه اين آيه درباره من و على (عليه‌السلام) و حسن و حسين و فاطمه (42) (عليه‌السلام) نازل شده است (43) و طبرى در تفسير خود 15 روايت به سندهاى مختلف در اين باره ذكر مى‏كند.

5- مصداق اهلبيت:

او مصداق كامل اهل‏بيت رسول خداست. (44) كه در دامان وحى پرورش يافته و اهل عصمت و تقوا مصون از لغزش، و كاملترين افراد اهلبيت و عزيزترين آنها در نزد رسول خدا (ص) است.

6- مصداق آيه ايثار و اطعام:

او مصداق آيه شريفه قرآن است كه: (و يؤثرون على انفسهم و لو كان بهم خصاصة) (45) و مصداق آيه (و يطعمون الطعام على حبه مسكيناً و يتيماً و اسيراً) (46).

اوست كه به همراه على و فرزندان خود و فضه افطارى خود را در راه خدا داد و با آب روزه را افطار كرد و اين عمل تا سه روز پى در پى ادامه يافت.

7- مصداق نگهدارى خود از آتش:

فاطمه (عليه‌السلام) براساس نامش و طبق سنى كه ذكر شد از آتش دوزخ دور و بر كنار معرفى شد: (فصلمت عن النار.) اما آيه قرآن در اين مورد صريح‏تر است زيرا به اتفاق فريقين او مصداق آيه (فوقيهم الله شر ذلك اليوم) (47) است. و اين نشان مى‏دهد كه دورى از عذاب خدا لياقت، انسانيت و عبادت مى‏خواهد و ربطى به زن يا مرد بودن ندارد. و اين برخلاف انديشه رايج بود كه زن همكار شيطان است و اهل دوزخ است.

8- مصداق ذى القربى:

او از نظر خويشاوندى دختر پيامبر و نزديكترين خويشاوند اوست. پس مصداق همان ذى القربائى است كه در قرآن مودت او درخواست شده (قل لا اسالكم عليه اجراً الا المودة فى القربى) (48) جز فاطمه (عليه‌السلام) چه كسى است كه خون پيامبر را در رگهاى خود داشته باشد و بضعه رسول و پاره تن او باشد؟ از او خويشاوندتر كيست؟

9- آيات ديگر

او هم چنان براساس روايات متعدد ديگر مصداق آيات زير است:

- آيه شريفه (والقمر اذا تليها) (49) آيه و جمع الشمس و القمر در امر ازدواجش (50)آيه (ان الابرار يشربون من كأس كان مزاجها كافوراً) (51) مصداق آيه (مرج البحرين يلتقيان) (52) و...

نظرى به روايات

روايات ما كه در شأن و مقام فاطمه (عليه‌السلام) آمده و از نظر كثرت به حد تواتر رسيده‏اند چنان بسيارند كه احصاء آنها خود مجلداتى را مى‏طلبد و اين روايات تنها از يك منبع و راوى ذكر نشده و يا تنها از سوى شيعيان نيستند كه اهل سنت نيز در اين زمينه داد سخن داده‏اند و كتب آنها پر است از اينگونه روايات.

اگر بناى اظهار و بررسى باشد مى‏توان آنها را بدسته‏هائى تقسيم كرد از آن جمله رواياتى كه از سوى پيامبر در شأن فاطمه (عليه‌السلام) ذكر شده‏اند در يك گروه، و رواياتى كه از سوى على (عليه‌السلام) يا ديگر امامان ذكر شده‏اند هر كدام در يك گروه، و رواياتى كه از سوى صحابه و موافق و مخالف ذكر شده‏اند هر يك در دسته‏اى و گروهى ديگر. و در اين بحث ما را توان ذكر آنها نيست.

رسول خدا (ص) فرمود فاطمه (عليه‌السلام) بهترين زنان اهل بهشت است. (53) و هم به او فرمود: يا فاطمه، ان الله اصطفاك و طهرك و اصطفاك على نساء العالمين (54) اى فاطمه (عليه‌السلام) خداى ترا برگزيد و مطهرت گردانيد و ترا بر زنان جهان برترى داده و گزينش و انتخاب كرده است.

و هم فرمود: دخترم فاطمه (عليه‌السلام)، سيده زنان ازگذشتگان و آيندگان است. فأمّا انبنتى فاطمه فانها سيدة نساء العالمين من الاولين و الاخرين.و يا در سخن ديگرى فرمود او از همه زنان جهان برتر است. (55) و يا فرمود كه او سيده نساء اهل الجنه است و اين تعريف‏ها نوعى درس آموزى هستند به مردم كه ديگران دريابند به چه كسانى متوسل شوند و از چه كسانى براى زندگى الگو گيرند.

سخن ديگران درباره فاطمه (عليه‌السلام)

ما از زبان حضرات معصومان عليهم‌السلام درباره فاطمه (عليه‌السلام) بحث نكنيم كه آنها جاى خود دارند از ديگران بگوئيم و از جمله از عايشه همسر پيامبر (ص) كه مى‏گفت كسى را نديدم از فاطمه (عليه‌السلام) راستگوتر باشد جز پدرش. (56) ابن ملقن گويد عايشه سر فاطمه (عليه‌السلام) را بوسيد و گفت اى كاش من موئى بر سر تو بودم. (57)

ابوبكر پس از وفات پيامبر در برابر سخنان و احقاق حق فاطمه (عليه‌السلام) از او، در مقام پاسخ گفت: انت معدن الحكمة و موطن الهدى و الرحمة، و ركن الدين و عين الحجة (58) تو معدن حكمتى، مركز هدايت و رحمتى، ركن و اساس دين و عين محبت خدائى...

(البته ما فعلاً وارد اين بحث نمى‏شويم كه اگر فاطمه (عليه‌السلام) براستى چنين بود پس چرا در رابطه با سخنان در خواستهاى او موضع خلاف در پيش گرفتند؟ چرا كتك زدن او را دستور داده و يا لااقل در برابر صدمه و آزارش سكوت كردند و دم بر نياوردند آرى آنجا كه پاى مطامع و منافع در ميان باشد، درخت شرف را مى‏سوزانند و حتى تنها يادگار رسول خاتم سيلى مى‏خورد و ديگران خاموش مى‏مانند...)

تعبيرها از فاطمه (عليه‌السلام)

تعبيراتى كه از فاطمه (عليه‌السلام) در دست است بگونه‏اى است كه حكايت از مقام و عظمت والاى او دارند.براساس روايات متعدد عبارات و كلماتى در شأن او بسيار و از آن جمله است:

او فاضله است، عليمه است، محدثه است (يعنى فرشته سخن مى‏گويد) معصومه است و محصوره از گناه، رشيده است، شهيده است بمعناى خاص و عامش، كنيز خداست،واجد بوى بهشت است، مدافع حق است و حق طلب، مادر امامان است،ادامه شجره نبوت است تقيه و نقيه است، پاره تن پيامبر، يا بضعة رسول است، سيده زنان است، و...

فاطمه (عليه‌السلام) رابرتر از مريم دانسته‏اند زيرا كه مريم مادر يك عيسى است و فاطمه (عليه‌السلام) مادر 11 امام معصوم، كه عيسى فرزند مريم در عين نبوت بايد در پشت سر مهدى او نماز بگذارد. امام صادق (عليه‌السلام) فرمود خداوند فرمود از نور فاطمه (عليه‌السلام) امامانى پديد آوردم كه به امر من قيام كنند و افراد را بحقم هدايت نمايند. (59) و از اينگونه تعبيرات درباره او بسيارند، كه برخى از آنها صفات موهبتى هستند و برخى ديگر صفات مكتب و زنان ما با بهره‏گيرى از جنبه الگوئى او مى‏توانند بسيارى از صفات مورد انتساب فاطمه (عليه‌السلام) را بدست آورند و يا لااقل قدم در جاى قدم او بگذارند. او طاهره است و از هر آلودگى و ناپاكى به دور است. و زن مى‏تواند طاهره باشد بشرطى كه راه فاطمه (عليه‌السلام) را طى كند، در برابر وقايع و جريانات و در مشى‏ها و حركت‏ها و در برخورد با نامحرم چون فاطمه (عليه‌السلام) موضع گيرد.

شرف و افتخار فاطمه (عليه‌السلام):

شرف و افتخار فاطمه (عليه‌السلام) در اين است كه از همه گسسته و به خدا پيوسته است، بنده حق است و تسليم او، عابده‏اى است بى مانند كه با تمام وجود به پرستش خداى پرداخته است. در پيشگاه حكم و فرمان الهى كالميت بين يدى الغسال است تنها و تنها در پى آن است دريابد كه خداوند از چه چيز خرسند است، چه امرى به نظر او مبغوض است، رضايتش در چيست؟ سخطش در كدام عمل و رفتار؟ و او همان را مورد عنايت قرار دهد.

فاطمه (عليه‌السلام) در سايه بندگى خدا خير نساء اهل الجنة (60) شد، و به همين خاطر افضل نساء اهل الارض بحساب (61) و در سايه چنين امرى است كه نور او از نور عظمت خدا مشتق مى‏شود. (62)و رهيابى‏ها در سايه ادامه راه اوست و افضليت در سايه بهره‏مندى از هدايت او، و بهترين زن بودن در سايه پذيرش جنبه الگوئى او.

فاطمه (عليه‌السلام) در سايه بندگى خدا به درجه‏اى رسيده كه مى‏تواند عزيز خدا باشد و ميوه دل پيامبر به حساب آيد، همتا و همراز على باشد و همپرواز با سيد اوصيا و سرانجام، ميزان و معيار سنجش حق و باطل، و كفر و ايمان براى ديگران گردد. فاطمه (عليه‌السلام) يك محك انسانيت و فضيلت است و زنان ملاك اعتلاء و انحطاط خود را براساس او بايد در نظر گيرند. رمز عظمت را در او بايد بجويند و سعادتمندى را در گروه ادامه راهش بدانند.

فاطمه (عليه‌السلام) آبرومند درگاه خداوند است، و اين آبرو را در سايه اطاعت و تسليم خود به خدا پديد آورده و دانسته است كه عزت از آن خداست. (ان العزة لله جميعا) (63)و هم اوست كه بشرط زمينه سازى ما، عزت را براى ما مقدر مى‏سازد تعز من تشاء (64) و فاطمه (عليه‌السلام) كوشيد خود را در مسير عزت خدائى قرار دهد و عزيز گردد.

او دريافته است كه حكومت بر دلها در سايه سازش با خدا و پيوند با او حاصل مى‏شود، نه در سايه خود آرائى و نه در سايه فريب و نيرنگ. دلها را خداى مى‏گرداند نه مردم، صفاى باطن و رشد در سايه بندگى خدا بدست مى‏آيد نه در سايه دلقكى و موى افشانى و رنگ كارى و اين دريافت درسى مهم براى همه زنان در طول تاريخ است. و اگر زنى چون فاطمه (عليه‌السلام) با خدا بسازد و در نزدش آبرويى پيدا كند، چنان خواهد شد كه پيامبر بجاى او بنشيند و گندم او را آسياب كند. و از او بوى بهشت استشمام كند.

مقام عصمت او

فاطمه (عليه‌السلام) داراى مقام عصمت است (65) بدين معنى كه معصومه است، يعنى محصوره از گناه، يعنى ممنوع و محفوظ از لغزش و انحراف و از اين ديد مى‏تواند الگو باشد. عصمت يك سبب شعورى است كه به هيچ وجه مغلوب نمى‏شود و از انواع شعور و ادراكى نيست كه ما با آن آشنائيم و از سنخ علوم و ادراكات متعارضى نيست كه قابل اكتساب و تعلم باشد. (66)

پس در راه و روش فاطمه (عليه‌السلام) اشتباه و لغزشى نيست. آيه تطهير هم او را از رجس و خطا دور معرفى مى‏كند و حديث معروف ان الله اصطفاك و طهرك...نيز آن را تأييد مى‏نمايد. البته مقام بصيرتش و ادراكش از جهان و ماسواى آن خود عامل ديگرى براى دورى او از لغزش است.

عصمت موجد صورت علمى ريشه‏دارى است كه پديد آورند. آثارى از اخلاق چون شجاعت، عفت و سخاوت است و مانع پديد آمدن جبن، خمود و شره، بخل، تبذير، تدبر و براين اساس فاطمه (عليه‌السلام) داراى فضايل اخلاقى است به صورت كامل و مطلق و به دور از رذايل اخلاقى است آن هم در صورت كلى آن، او نه تنها تن به گناه نمى‏دهد، بلكه حتى ترك اولائى از او سر نمى‏زند. هرگز قول و فعلى را مرتكب نمى‏شود كه در آن شائبه ترك اولى و يا گناه باشد. بدين سان او در خورتر از هر كس در داشتن جنبه الگوئى است.

مقام علم او

فاطمه (عليه‌السلام)زنى عالمه است، عالمه‏اى كه بلا معلمه است (67)، معلم او خداست و علم موهبتى به او عنايت كرده در عين اينكه رسول خدا (ص) در مسؤوليت پدرى بالاى سر او بوده و راه رشد و آگاهى را براى او هموار كرده است. چه بسيارند سؤالات و پرسش‏هائى كه فاطمه (عليه‌السلام) در طول مدت حياتش از پدر پرسيده و براى آنها پاسخ مناسب و عملى يافته است.

مقام علمى فاطمه (عليه‌السلام) را در نحوه برخورد او نسبت به خود و ديگران، و نسبت به خداى جهان و پديده‏هاى آفرينش مى‏توان يافت، هم چنين در عرصه الهيات و در عرصه ادب و سخن تنها خطبه او در مسجد، آن هم در چنان حال و هوائى، كافى است كه او را فردى نمونه و زبده قلمداد كند و برترى و علو فكرى او را نسبت به ديگران نشان دهد.

- او در مقام دانش بجائى رسيد كه رسول خدا (ص) درباره‏اش فرمود فطمها اله تبارك و تعالى بالعلم و او در اين مقام همانند مقام عصمتش از انبياى پيشين پيش‏تر رفته است. چنين امرى نبايد استبعادى را پديد آورد زيرا آدمى در سايه بندگى خدا مى‏تواند به جائى رسد كه واجد سمع و بصر الهى گردد. كنت سمعه اللذى يسمع به و بصره اللذى يبصربه و براى انسانى واجد چشم و گوش خدائى سر در آوردن از حقايق و اسرار امرى عادى و طبيعى است.

مقام تقواى فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) داراى ملكه تقواست و بدين خاطر همه گاه هشيار است كه معصيتى پديد نيايد و جز در مسير فضايل حركت نكند. هواى حق را بر هواى دل ترجيح مى‏دهد و در اين راه به جائى مى‏رسد كه براى افراد عادى جامعه قابل تعليل نيست. هم چون فردى عادى از پدر تقاضاى خدمتكارى مى‏كند، و بر خلاف آن درخواست پيامبر خدا به او تسبيح ويژه‏اى براى تكبير و ستايش خدا مى‏آموزد، و فاطمه (عليه‌السلام) خدا را بر اين عطاى پيامبر سپاس مى‏گذارد.

عمل و رفتار فاطمه (عليه‌السلام) بر خلاف مقتضاى تقوا نيست و بدين خاطر هرگز مرتكب امرى خلاف تقوى نيست، و هرگز اسير حرص و طمع نيست، از شأن و موقعيت خود، پدر، و همسر سوء استفاده نمى‏كند. در مسير خود دچار گمراهى و سردرگمى نمى‏شود.

- او راه تقوا را در پيش مى‏گيرد و در خور شأنى مى‏گردد كه خداى براى او راه در رُو و نجات از مشكل را كه در قرآن وعده داده است فراهم مى‏سازد (و من يتق الله يجعل له مخرجا) (68) شما در عالم انسانى كدام زن را سراغ داريد كه در تقوا بتواند همدوش و همگام فاطمه (عليه‌السلام) باشد؟ پس وعده الهى درباره او محقق مى‏گردد.

- او سعى به هدايت‏طلبى و رهيابى مى‏كند و مى‏كوشد اهل هدايت و در معرض راهنمائى خدا واقع گردد. در نتيجه خداوند عوامل زيان و ضرر بخشى گمراهان را از ساحت او دور مى‏دارد. (عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذ اهتديتم). (69)و اين هم وعده ديگر خداوند است كه فاطمه (عليه‌السلام) خود را در معرض آن قرار مى‏دهد.

- و بالاخره او خود را با سر منشأ عزت و سرافرازى همگام مى‏كند و در نتيجه پيوند عزت براى او پديد آمده و مصداق اين آيه قرآن مى‏شود ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين در جنبه ايمان و باور داشت چه كسى در عالم زنان چون فاطمه (عليه‌السلام) است؟ پس حق است كه عزت و آبرومندى از آن او باشد.

بخاطر عصمتش و مقام علميش همه حركات و مواضعش براساس حكمت بالغه الهى و خود در اين جنبه نيز الگويى تام و تمام است. ديگران هم وظيفه تبعيت از راه و رسم او را دارند و هم خود موظفند در مسيرى قرار گيرند كه حاصل آن رشد و كمال و دستيابى به بصيرتى براى يافتن راه خود باشد.

آبرويش نزد خدا

فاطمه (عليه‌السلام) آن بنده‏اى است كه در نزد خدا آبروئى عظيم و پردامنه پيدا مى‏كند. تا حدى كه خداى به رضاى فاطمه (عليه‌السلام) خرسند و به غضب فاطمه (عليه‌السلام) غضبناك مى‏شود، ان الله يرضى لرضاء فاطمة و يغضب لغضبها (70) و نمونه همين سخن در آثار ديگر روايات از اهل شيعه و سنت زياد بچشم مى‏خورد. (71)

به امام صادق (ع) گفتند كه برخى اين حديث را باور ندارند - آيا قابل قبول است كه خداى از خشم فاطمه (عليه‌السلام) بخشم آيد؟ امام فرمود چرا باور نمى‏داريد؟ آيا شما باور نداريد كه خداى از خشم بنده مؤمن بخشم مى‏آيد؟ فاطمه (عليه‌السلام) نيز زنى با ايمان است و طبيعى است خداى از خشمش بخشم مى‏آيد.(72)

فاطمه (عليه‌السلام) در پيشگاه خدا و در سايه عبادت قرب و آبرو پيدا كرده و در مثال آبرومنديش اين بس كه براى او مائده‏اى آسمانى نازل مى‏شد آن هم، نه يكبار و دوبار، بلكه بصورتى مكرر. رسول خدا (ص) بهمراه على مرتضى بر او وارد شدند در حاليكه هر دو بمانند فاطمه (عليه‌السلام) گرسنه بودند. ظرف غذائى گوارا در كنار او يافتند.

پرسيدند أنّى لكِ هذا؟ اين غذا از كجا پديد آمد؟ پاسخ داد من عندالله - از جانب خدا. (73)

هم چنين اين سخن از سلمان است كه گفت به هنگامى كه فاطمة (عليه‌السلام) در مسجد قصد نفرين كردن كرد و غضبناك شد. ديدم ديوارهاى مسجد مى‏لرزد. و امام باقر (عليه‌السلام) فرمود به خدا سوگند اگر فاطمه (عليه‌السلام) گيسو مى‏گشود و لب به نفرين باز مى‏كرد زمين اهل خود را فرو مى‏برد و يا عذاب بر مردم نازل مى‏شد و اين حقيقتى است كه پيامبر (ص) به فاطمه (عليه‌السلام) فرمود: يا فاطمه ان اله عزوجل يغضب لغضبك و يرضى لرضاك (74).

مقام شفاعت

بخاظر آبرومنديش در پيشگاه خداوند فاطمه (عليه‌السلام) داراى مقام شفاعت است، و اين سخنى است كه پيامبر درباره‏اش فرموده بود: جعل الله مهر فاطمة الزهراء شفاعة المذنبين من ام ابيها (75)خداوند مهر فاطمه زهرا (عليه‌السلام) را شفاعت گنهكاران امت پدرش قرار داد. (البته بدان شرط كه لايق و در خور شفاعت گردند).

امام باقر (عليه‌السلام) فرمود: در قيامت كنار آتش دوزخ، براى مادر ما فاطمه (عليه‌السلام) جايگاهى بلند است كه به منظور شفاعت و نجات دوستان مى‏ايستد و گنهكاران به دختر پيامبر پناه مى‏برند - و امام صادق (عليه‌السلام) هم در تأييد اين سخن فرمود معنى خير كثير همين است و او نفع بسيارى را بخاطر آبرومنديش در پيشگاه خدا متوجه امت مى‏سازد.

در اين ادعا جاى تعجب و استبعادى نيست. خداوند اين چنين مى‏كند كه به بنده‏اى مقام عزت و شفاعت مى‏بخشد، بدون اينكه بنده‏اى را در آن امر مستقل و يا خود را در اين جنبه خلع يد كند. بر خلاف تصور گروهى كه آن را محال مى‏دانند اين دعوى مبناى قرآنى دارد بدينگونه كه:

جانها بدست خداست (الله يتوفى الانفس حين موتها) (76) ولى آن را در اختيار فرشته مرگ قرار مى‏دهد بدون اينكه آن حق را از خود سلب كند (قل يتوفيكم ملك الموت اللذى و كل بكم) (77) - در امر شفاعت (قل لله الشفاعة جميعا) (78).

در عين حال به اين آيات توجه كنيد: (من ذاللذى يشفع عنده الا باذنه) (79) (ولا يشفعون الا لمن ارتضى). (80)

ديگر مقامات

ما را توان آن نيست كه همه كمالات او را در اين محدوه فكر كنيم. اوج رتبت و مقام او بحدى است كه هيچ پرنده تيزبالى به درك مقامش دست نمى‏يابد و چند بعدى بودن حياتش سبب مى‏شود كه اگر يك جنبه آن را مورد عنايت قرار دهيم از ديگر جنبه‏ها باز مى‏مانيم. ناگزير به صورت اشاره‏اى به مواردى از آنها را به صورت گذرا متذكر مى‏شويم:

- او از نور عظمت خدا خلق شده لان الله تعالى خلقها من نور عظمته، (81) حوارء انسيه است و نطفه او از ميوه بهشتى است. و پيامبر بوى بهشت را از فاطمه (عليه‌السلام) مى‏شنيد (82) شب قدر هزار ماه و فاطمه (عليه‌السلام) تأويل شب قدر است (83)، و محور اهلبيت است (84) و از زنان برگزيده جهان است (سيدة نساء اهل الارض)(85).

زهرا از صابرين است (86) و بهشت براى فاطمه (عليه‌السلام) خلق شده. (87) و داراى مقام شفاعت است (88)، با جبرئيل مراوده داشت، و براى او مائده نازل مى‏شد، خدا پيش از خلقت دنيويش امتحانش كرد و موفقش يافت، آبرومند نزد خداست، امانتدار خلفاى الهى است، مادر مهدى است و...

همانگونه كه ذكر شد ريشه و منشأ كمالات او عبادت، اطاعت و تسليم است. زهد و تقوا و امانت دارى تكليف و رعايت آن است. متعهد و مسؤول است، داراى وقار و استقامت است. غضب دارد و بى باك نيست، زبان دارد و اهل همز و لمز نيست او زنى است كه موقعيت خود را در عرصه تكليف يافته و آگاهانه و فضيلت مندانه در راه وصول به آن به پيش مى‏رود و هدفى جز جلب رضاى الهى ندارد.

درود بر فاطمه (عليه‌السلام)

شأن و مقام او را از سخنانى كه ديگر اين درباره او گفته‏اند، مخصوصاً حضرات معصومان (عليه‌السلام) مى‏توان دريافت مثل درودهائى كه مرحوم مجلسى از زبان معصوم (عليه‌السلام) درباره او گفته است (89) السلام على نفس الله القائمة بالسنن السلام على نفس الله العليا، و شجرة طوبى، و سدرة المنتهى و المثل الاعلى و...

اما در اين قسمت مى‏خواهيم از زبان فردى غير معصوم درود را درباره فاطمه نقل كنيم. محيى الدين عربى در كتاب مناقب براى هر يك از چهارده معصوم (عليه‌السلام) خطبه‏اى دارد كه در آن شؤونى را از آن معصومان نقل مى‏كند. درباره فاطمه عليه‌السلام چنين مى‏سرايد:

و صلّ على الجوهرة القدسية فى تعيّن الانسيّةِ - صورة النفس الكلية - جواد العالم العقلية - بضعة الحقيقة النبوية مطلع الانوار العلوية - عين عيون الاسرار الفاطمية - الناجية المنجية لمحبيها عن النار، ثمرة شجرة اليقين، سيدة نساء العالمين، المعروفة بالقدر، المجهولة بالقبر، قرة عين الرسول، الزهراء البتول، عليها الصلوات و السلام.

### فصل 3: محوريت فاطمه (عليه‌السلام)

مقدمه

در شأن و مقام فاطمه (عليه‌السلام) هر چه بگويند كم گفته‏اند و رتبت و عظمت او بسى بيشتر از وصف توصيف كنندگان است او دخت پيامبر است و همسر امير مؤمنان، مادر سبطين است و خود معصومه‏اى شهيده، نمونه تربيت پدرى است كه داراى مقام نبوت است و مادرى كه سيده زنان عالم است.

او داراى ملكه تقوا، عفت و عدالت است و داراى مقام عبد است و در اين راه واجد صفاتى كه افراد عادى بشر را توان اكتساب آن در چنان حد نيست. حق اين است كه گفته‏اند براى او رازى الهى و لطيفه لاهوت مطرح است. ان لفاطمة عليه‌السلام سرّاً الهياً و معنى لاهوتيا...(90)

محور بودن فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) در جهان آفرينش و در دنياى اسلام مى‏تواند محورى به حساب آيد كه گردش بسيارى از پديده‏ها و چرخش آنها بدور او باشد. روايات بسيارى بنقل از مورخان شيعه و اهل سنت در دست است كه او را مورد عنايت خداوند در امر آفرينش خوانده‏اند و حتى متذكر شده‏اند كه اگر فاطمه (عليه‌السلام) نبود آفرينش جهان نبود.

در دنياى اسلام او محور اسلام است، محور رسالت است، محور امامت و خلافت منصوص است.وعده الطاف حق در حفظ و تداوم آئين محمدى (ص) به وسيله او محقق شده و اسلام و قرآن به بركت حضور ذريه طيبه او از مهجوريت بدر آمده است.

او محور اهلبيت است و محور اصحاب كسا، تداوم بخش نسل پيامبر است و محور سادات. در جريان مباهله او مصداق نساء ناست و الگوى همه نيك زنانى كه تا قيام قيامت بر تارك تاريخ بشريت مى‏درخشند واسلام بوسيله آنان مى‏تواند امروز هم مباهله كند و حقانيت اين آئين را به اثبات برساند.

مهدى امت كه چشم جهانى منتظر اوست از نسل فاطمه (عليه‌السلام) است و فرزند اوست و جهان آشفته را فرزندش تحت سلطه اسلام در مى‏آورد و پرچم توحيد را او بر جهان مى‏افرازد. پس فاطمه (عليه‌السلام) مادر اسلام است و مادر قرآن، ام ابيها بوده و ام الاسلام هم مى‏تواند به حساب آيد.

مصداق‏هاى ديگر

گفتيم كه فاطمه (عليه‌السلام) مصداق آيات مختلف قرآن و تجلى بخش جنبه‏هاى مختلفى از ابعاد حيات اسلامى است بگونه‏اى كه هر كدام از آنها نوعى محوريت او را نشان مى‏دهند.

- او مصداق اهل بيت پيامبر و واجد شأن آيه تطهير است.

- مصداق عترت و يكى از دو ثقلى است كه رسول خدا آن را به مردم سفارش كرده است. (91)

- مصداق ذوى القرباى قرآن است كه مودت آنها مورد توصيه است. (92)

- مصداق نفس پيامبر در آيه مباهله است.

- مصداق ام الائمه و ام المومنين است كه پيامبر درباره او سفارش داشته است.

- مصداق كوثر به معنى خير كثير كه شعاع بركتش سراسر عالم و جود را پر كرده و از وجود او و از رحمش شخصيت‏هائى پديد آمده‏اند كه هر كدام مايه افتخار اسلامند. اين همه فيوضات و درخشندگى از ستاره‏هاى تابان اسلام، اين همه هاديان و راهنمايان كه هم چون اخترهائى فروزان بر تارك آسمان اسلامند همه از فاطمه‏اند. و اين همه شاهدان ايثارگر تاريخ اسلام از عاشورا تا غيبت همه از زايندگى فاطمه‏اند.

آرى، در جهان اسلام هر جا سخن از صفاى خانوادگى و وفاست فاطمه (عليه‌السلام) در رأس آن است و هر جا كه از همسرى نمونه بحش شود فاطمه (عليه‌السلام) سر آمد آنهاست و هر جا كه از زنى حق طلب ومبارز سخن رود نام فاطمه (عليه‌السلام) در آن محفل ياد مى‏شود و هر جا از خانه شهيد و مادر شهيدان ياد است فاطمه (عليه‌السلام) از زبدگان آنهاست. و محور همه اين بحثها و عناوين فاطمه (عليه‌السلام) خواهد بود. و شگفت از يك زن، رشد يافته درخانه‏اى محقر و اين همه عظمت و آن همه محوريت.

فاطمه (عليه‌السلام) محور خلقت

اگر به حديث لولاك لما خلقت الا فلاك كه در شأن پيامبر اسلام است اتكا شود، بايد فاطمه را محور آفرينش دانست از آن بابت كه بدون وجود او نسل پيامبر منقطع بود وتداوم بخشى اسلام تا قيام قيامت كه توسط نسل فاطمه (عليه‌السلام) است على الظاهر بى‏اثر مى‏ماند.

در قوس صعودى و نزولى، در سيركمالى وجود فاطمه (عليه‌السلام) منشأ فيض و منبع آثار انوار عاليه بحساب مى‏آيد و اگر رسول خدا را اصل اصيل آفرينش بحساب آوريم و اگر او را علت غائى خلقت بدانيم طبيعى است كه محور همه اين سيرها و رشد فاطمه (عليه‌السلام) خواهد بود.

فاطمه (عليه‌السلام) واسطه نبوت و امامت است و تكامل خلقت در سايه تبيين رسالت است و ائمه مبين قرآن و رسالت و همه از نسل فاطمه (عليه‌السلام). پس فاطمه (عليه‌السلام) مصدر ائمه است و تداوم بخش دعوت محمد (ص) آيا جز اين است كه 11 ذريه پاك بعنوان خليفه راستين پيامبر از نسل فاطمه‏اند؟

حلقه تكامل انبياء

بگفته استاد فاضل حسينى دانشمند مصرى، فاطمه (عليه‌السلام) مانند موجى بود كه بايد نور رسول خدا (ص) را در طول رشته‏هاى ممتد اعصار و قرون عبور دهد و بشريت را از آن نور فياض روشن و نورانى كند (93)او حلقه تكامل انبياء الهى و بقيه النبوه به تعبير على است (94) زندگى او امتداد حيات پيامبران است.

همه آنچه را كه پيامبران در طول تاريخ گفته و سروده بودند، از طريق فاطمه (عليه‌السلام) به امامان برحق، و از امامان به خلق خداى رسيده است. او از طريق پدر وارث و نيز سرايت ده همه مفاخر انبياى گذشته است و بدين سان همه ارزش‏هاى نياكان خويش از انبياء و رسل را در خود داراست و آنها را از طريق ازدواج با على در نسل خود سارى و جارى ساخته است.

پس فاطمه (عليه‌السلام) از اين ديد ادامه دهنده رسالت‏ها و از ديدى اميد رسالت‏هاست، ثمره باغ وجودى انبياء است و مهدى موعود را او به جامعه اسلامى تحويل داده است و از اين ديد فاطمه (عليه‌السلام) رسالت‏هاى گذشته را با خاتميت و امامت پيوند بخشيده است.

تداوم بخش نسل پيامبر

فاطمه (عليه‌السلام) زنى است كه سلاله پاك رسول خدا (ص) بوسيله او تداوم يافته است. يازده خليفه راستين پيامبر و ولى خدا از رحم او پديد آمده‏اند و وارث فضائلى شده‏اند كه فاطمه (عليه‌السلام) از طريق رسول خدا (ص) بدان صفات متصف بود.

رسول خدا (ص) بوسيله فاطمه (عليه‌السلام) نشان داد كه بر خلاف رسم معهود دختران هم مى‏توانند نسل پدر را تداوم بخشند آن هم پدرى كه خاتم انبياست. و نيز از طريق دختر مكتب، تربيت، شهادت مى‏تواند به نسل بعد سرايت كرده و استمرار يابد، و اين مزيت مخصوص مردان نيست.

رحم فاطمه (عليه‌السلام) همانند منبع فيضى بود كه از آن معادن نور و حكمت پديد آمدند و خلفاء خدا در زمين از آن رحم پاك بروز و ظهور كردند. رسول خدا (ص) بر خديجه وارد شد و ديد با جنين خود سخن مى‏گويد، پس از سؤال و جوابى به او گفت:

' هذا جبرئيل، فيبشرنى انهاانثى. اين جبرئيل است كه به من مژده مى‏دهد طفلى كه در رحم دارى دختر است.

- و انهاالنسلة الطاهرة الميمونة و او نسل پاك و ميمون و مباركى است.

- و ان اله تبارك و تعالى سيجعل نسلى منها و مژده‏ام داد كه خداى تبارك و تعالى تداوم نسل مرا از او معين كرده است.

- و سيجعل نسلها ائمة. و بزودى نسل او را پيشوايان زمين قرار دهد.

- و يجعلهم خلفا فى ارضه بعد انقضاء و حيه‏(95) و پس از انقضاى وحى آنها را خليفه خود در زمين قرار دهد.

محور رسالت

فاطمه (عليه‌السلام) محور رسالت است. پيامبر او را جدّاً گرامى مى‏داشت و محبت او به دخترش بيش از حد محبت عادى پدرى به دخترش بود. شرايطى در فاطمه (عليه‌السلام) بود كه براساس آن او ركن مهم پيشرفت اسلام بحساب مى‏آمد. هم در دوران حيات پيامبر، هم در عصر پس از وفاتش نقش‏هاى مهم و اساسى را در زندگى ايفا كرد.

او پس از وفات رسول خدا (ص)، رسالت را زنده نگه داشت. همتاى على در مبارزه حق طلبانه بنفع اسلام بود. و هم او زمينه ساز شرايطى شد كه مقدمتاً به صلح حسن و نهايتاً به شهادت حسين منجر گرديد بار رسالت كربلا در واقع به دوش فاطمه بود و حاملان پيام شهادت دختران فاطمه‏اند.

پيامبر در شب عروسى فاطمه (عليه‌السلام) فرموده بود: پروردگارا اين دو محبوبترين آفريدگان تو نزد منند. پس دوست بدار آنها را، و نسل شان را مبارك گردان و در تداوم بدار نسل و تبارشان را و از جانب خود آنها را نگهدارى بنما... بدين سان فاطمه (عليه‌السلام) وزنه‏اى گرانقدر براى اسلام و محور استمرار هدف عاليه اسلام است.

محور عصمت

فاطمه (عليه‌السلام) محور عصمت است. معصومان اسلام در عصر او پيامبر است كه پدر اوست، على است كه همسر اوست حسن و حسين‏اند كه دو فرزند او هستند و او هم چون قطبى است كه عصمت‏ها به دور او مى‏گردند و از طريق او به نسل بعد سرايت مى‏كنند.

بدين سان فاطمه (عليه‌السلام) محور تداوم عصمت است. گردش چرخ امامت و ولايت به نيرو بخشى فاطمه(عليه‌السلام) وصل است و تربيت معصومان و شهادت آموزى و زندگى سازى، و هدايت آموزى‏هاى بعدى هم در محور او دور مى‏زنند. ابواب عليم الهى از دريچه فاطمه (عليه‌السلام) گشوده مى‏شود واقتداى مردم به راه خداوند از بركت اوست.

جابر عبدالله انصارى از قول پيامبر چنين نقل مى‏كند:

- ان اله جعل عليا زوجته و ابناءه حجج الله على خلقه خداوند على و همسر او و فرزندان او را حجت‏هاى خدا بر خلقش قرار داد.

- و هم ابواب العلم فى امتى - آنان دروازه‏هاى علم در امت منند.

- من اهتدى بهم هدى الى صراط مستقيم آن كس كه بوسيله آنها ره يابد به صراط مستقيم هدايت گردد.(96)

محور اهلبيت

فاطمه (عليه‌السلام) محور اهل بيت و نزديكترين فرد به بيت رسول اله است. ام سلمه گويد روزى پيامبر (ص) در منزل من بود على و فاطمه (عليه‌السلام) هم دم در خانه بودند. پيامبر (ص) فرمود اهلبيت مرا صدا بزن. و من على و فاطمه (عليه‌السلام) را صدا كردم، وارد شدند وپيامبر آنها را در كنار گرفت. (97) و اين خود حكايت از معرفى مصداق اهلبيت دارد.

فاطمه (عليه‌السلام) وزنه سنگين اهل بيت است و محور علاقه رسول خدا (ص) هر وقت سخن ازمورد محبت بودن كسى در نزد پيامبر (ص) بود فاطمه (عليه‌السلام) بر همه آنها مقدم بود. از كسانى كه در زير عبائى گرد آمده ومورد ادعاى پيامبر قرار گرفته‏اند فاطمه (عليه‌السلام) از اعضاى مهم آن است پيامبر درباره آنها چنين فرمود اللهم هولاء اهل بيتى فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً. خداوندا اينان اهلبيت من‏اند، پليدى را از آنان دور دار و آنان را كاملاً پاك و پاكيزه بدار.

محور اهل كسا

داستان كسا بدينگونه است كه روزى رسول خدا (ص) على، فاطمه، حسنين (ع) را در زير عبائى كه خود هم در آن بود گرد آورد. و آيه تطهير را در شأن آنان خواند كه انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيراً و دعا كرد وفرمود خداوندا اينان اهلبيت و آل محمدند درود و بركات خود را بر اينان قرار داده كه تو ستوده و الا مقامى. اين حديث كه شأن خاندان پيامبر، فاطمه زهرا (عليه‌السلام)، على و حسنين را نشان مى‏دهد از طرق مختلفى از شيعه و اهل سنت نقل شده است بنابر آنچه صاحب كتاب فاطمه الزهرا ء ذكر كرده‏است (98) نويسندگان حديث كسا بخط خود عبارتند از شيخ عبداله بحرانى در كتاب العوالم العلوم، كه در آن خط بيش از 20 تن از علماى بزرگ مثل شهيد ثانى، علامه حلى، فخر المحققين، ابن شهر آشوب و ديگر افراد مورد وثوق گردآورى شده است.

اين حديث با 29 سلسله سند به جابربن عبداله انصار مى‏رسد و افرادى چون علامه حلى، طبرسى، شيخ طوسى، شيخ مفيد و امثالهم بر آن صحه گذارده‏اند كه صدق و اتقان سخن شان جاى بحث و وسوسه‏اى نيست و جز اعتماد بر آن گزيرى نتواند بود.

- طبرى در تفسير الجامع البيان از 25 طريق، سيوطى در تفسير درالمنثور از 20 طريق درباره اين حديث بحث كرده‏اند.

- و بنابر آنچه علامه سيد شهاب الدين تبريزى تحقيق كرده حديث كسا داراى سندى است كه او آنرا بدست آورده و در رساله‏اى كوچك به زبان فارسى آن را نگاشته است. (99)

اهميت حديث و محوريت فاطمه (عليه‌السلام)

خداوند خواست حقيقت نورانى و ملكوتى اهلبيت را در حديث آشكار سازد و آنان را اشرف مخلوقات معرفى كند، و افضل موجودات، اينان اهلبيت پيامبر (ص) معرفى شدند و جان او، در زير آن عباى كوچك و محدود جهانى گرد آمده بودند (ليس على اللّه بمستنكر - ان يجمع العالم فى واحد) و و رسول خدا در محوريت و ارزش آنان از سوگندهاى غليظ استفاده كرده بود.

در كسا فاطمه (عليه‌السلام) محور و اول و آخر آنها بود - معرفى جبرئيل از اهل كسا هم همين نكته را نشان مى‏دهد جبرئيل در معرفى آنها به اهل آسمان و فرشتگان عبارتى بدين شرح داشت: هم فاطمة و ابوها، و بعلها و بنوها.

در اين معرفى چنان است كه گوئى خداى هم دوست داشت نام فاطمه (عليه‌السلام) مكرراً ذكر شود و ترجمه عبارت فوق چنين است:

- فاطمه (عليه‌السلام) است و پدر فاطمه (عليه‌السلام).

- فاطمه (عليه‌السلام) است و شوهر فاطمه (عليه‌السلام).

- فاطمه (عليه‌السلام) است و فرزندان فاطمه (عليه‌السلام). و محوريت تعريف روى او دور مى‏زند - نام پيامبر و على و فرزندان يكبار مورد اشاره قرار گرفته و نام فاطمه (عليه‌السلام) چند بار.

محور مباهله

مسيحيان نجران درباره حقانيت اسلام با پيامبر به بحث و جدال پرداختند و نتوانستند حقانيت اسلام را بپذيرند و ياخود را قانع كنند بر اين مقرر شد كه خاندان و عزيزان خود را در مجلسى گرد آورند و به نفرين گروهى كه ناحق است بپردازند. دعوت پيامبر چنين بود:

و قل تعالوا، (ندع ابنائنا و ابنائكم - و نسائنا و نسائكم - و انفسنا و انفسكم ثم نبهتل فنجعل لعنة الله على الكاذبين) (100) پيامبر براى حضور در آن مجلس على و فاطمه و حسنين (عليه‌السلام) را بهمراه خود برگزيد و در اين آيه فاطمه (عليه‌السلام):

- از جهتى مصداق فرزند پيامبر است ابنائنا.

- از ديدى مصداق نسائنا است و تنها زنى است كه در جريان مباهله حاضر شده.

- و از ديد سوم مصداق انفسنا و نفس و جان پيامبر است.

- در مورد گزينش پيامبر اين عده را حديثى بدينگونه داريم از رسول خدا (ص):

- لو علم الله تعالى ان فى الارض عباداً اكرم من على و فاطمه و الحسن و الحسين لامرنى ان اباهل بهم ولكن امرنى بالمباهله على هؤلاء و هم افضل الخلق (101)اگر خداى تبارك و تعالى در روى زمين بندگانى گراميتر از على و فاطمه و حسن و حسين (عليه‌السلام) سراغ مى‏داشت به من دستور مى‏داد كه با آنها به مباهله بپردازم ولى او مرا به مباهله فرمان داد بهمراهى اين گروه و اينان برترين آفريدگان خدايند.

محور امامت

فاطمه (عليه‌السلام) محور امامت است. خداوند به او مژده داد كه از نسلش 11 ذريه پاك و امام پديد آيد كه همه هدايتگر دوران خود مى‏باشند. (102) ام الائمه است و ام الازهار (مادر شكوفه‏هاى و گلهاى اسلام) و هم ام انوار الائمه نام دارد زيرا كه نور امامان از او مشتق است.

او حامل سرّ مستودع خدا، ولى امر و بقية الله است. در دعاى حاجتى كه به اسم اوست چنين مى‏خوانيم:

اللهم انى اسالك بحق فاطمة و ابيها و بعلها و بنيها، و السّر المستود ع فيها - ان تصلى على محمد و آل محمد (ص) و ان تفعل بى ما انت اهله - و ان تقضى حوائجى (103) خداوندا از تو مسألت دارم كه بحق فاطمه (عليه‌السلام) و پدرش، و شوهر و فرزندانش، و سرّ وديعه نهاده در او، كه بر محمد (ص) و آلش درود فرستى، و آنچه خود اهل و سزاوار آنى برايم انجام دهى و حوائجم را برآورده سازى.

فاطمه (عليه‌السلام) آن زنى است كه نور امامان از او پديد آمده و تداوم يافت. در زيارتش مى‏خوانيم:

- حليفة الورع و الزهد - و نفاحة الفردوس - والخلد اللتى شرف مولدها بنساء الجنة - و سللت منها انوار الائمة و ازجت دونها حجاب النبوة و...(104) و بدين سان او امامت اسلام را به تاريخ بشريت و به انبياى گذشته الهى پيوند مى‏دهد. روايات در اين زمينه بسيارند و مورد ديگرى را به اين شرح ذكر مى‏كنيم:

قال رسول الله (ص) فاطمة بهجة قلبى و ابناها ثمرة فوادى و بعلها نور بصرى - و الائمة من ولدها امناء ربى و حبله الممدود بينه و بين خلقه...(105) پيامبر فرمود فاطمه (عليه‌السلام) مايه روشنائى دل من است و فرزندانش ميوه دل من هستند و شوهر او نور چشم من است و امامان ازفرزندان او امناى پروردگار من‏اند، و رشته ممدود خدا بين او و خلق خدايند...

محور سادات

فاطمه (عليه‌السلام) محور سادات است. مليونها نفر در جهان بشريت زندگى مى‏كنند كه شجره حسب و نسب شان به فاطمه (عليه‌السلام) پيوند مى‏خورند. با آن همه دشوارى و مشكلتراشى خصم در سر راه رشد خاندان پيامبر و با آن همه محدوديت‏ها كه در ارتباط با آنان پديد آوردند باز هم نسل او بميزان و حدودى است كه يك فاميل چند مليون نفرى را تشكيل‏داده و همه آنها از دامان فاطمه (عليه‌السلام) بوجود آمدند. و چه بسيار از آنان كه ستارگان درخشان اين امت در علم و تقوا بوده‏اند.

نوع سادات جهان امروز را در نظر آوريم از سادات علوى، فاطمى، حسنى، حسينى، زينبى، زيدى، جعفرى، رضوى، اسمعيلى، موسوى، همه و همه از نسل فاطمه‏اند. پس او چشمه جوشان و فيض الهى است و به تعبير عالمى در تفسير سوه كوثر (106) معنى خير كثير وجود صدها هزار خانواده سيادت است كه هر كدام وارث صفاتى از فاطمه‏اند. و چه بسيار از آنها كه براى حمايت از دين برخاسته و تا پاى جان به پيش رفته‏اند. پس دامن زهرا (عليه‌السلام) دامن فضيلت و خير و بركت است.

محور هدايت و پيشوائى

فاطمه (عليه‌السلام) محور هدايت است و در جنبه پيشوائى امت. رسول خدا (ص) در پيشرفت آئين خود و اهداف و مقاصد خويش الگوى مردانه بسيار داشت اما در جنبه الگوئى زن عده او بسيار اندك بودند و در آن جمع اندك فاطمه (عليه‌السلام) در رأس بود. تشبيهات درباره فاطمه (عليه‌السلام) تشبيه زهره‏اى است كه در بين كواكب آسمانى درخشان است و جلب نظر كننده. به اين حديث توجه شود.

رسول خدا (ص) فرمود:

اهتدوا بالشمس، فاذا غاب الشمس فاهتدوا بالقمر، فاذا غاب القمر فاهتدوا بالزهرة فاذا غابت الزهرة فاهتدوا بالفرقدين...بوسيله خورشيد و ماه و زهره و فرقدان، هدايت يابيد در صورت غيبت يكى به ديگرى تمسك جوئيد. از او درباره اين لغات و اصطلاحات توضيح خواستند. فرمود خورشيد منم، و على (عليه‌السلام) چون قمر است، و فاطمه (عليه‌السلام) چون زهره، و فرقدان حسن و حسين (عليه‌السلام)...(107) و ديديم كه محور اين پنج تن فاطمه (عليه‌السلام) بود.

- در تفسير آيه (ربنا هب لنا من ازواجنا و ذرياتنا قرة اعين و اجعلنا للمتقين اماماً) (108) رسول خدا (ص) مقام پيشوائى را درباره خانواده خود پرسيد همانگونه كه درباره كلمات ازواج و ذريه و قرة اعين پرسش كرد. جبرئيل، خديجه را مصداق ازواج، فاطمه (عليه‌السلام) را مصداق ذريه، حسن و حسين (عليه‌السلام) را مصداق قرة اعين و على را مصداق امام ذكر كرد. (109) و مى‏دانيم كه از ذريه او چه نسل پاك و پاكيزه‏اى پديد آمد. در سخنى ديگر رسول خدا خود را به يك درخت، و فاطمه (عليه‌السلام) را حامل آن، و على (عليه‌السلام ) را عامل لقاح و حسن و حسين (عليه‌السلام) را ميوه آن معرفى كرد: انا شجرة، فاطمة حملها، و على لقاحها، و الحسن و الحسين ثمارها (110).

محور ديانت

فاطمه (عليه‌السلام) محور ديانت ديروز و امروز بشر است. ببركت او چراغ اسلام روشن است و در سايه تربيتش فروغ شيعه پر تو افكن - اين همه آثار تربيت از وعظها و سخنرانى‏ها، و اين همه آموزش‏هاى دينى از تعليمات و تبليغات همه از فاطمه (عليه‌السلام) است و خيراتش هم به فاطمه (عليه‌السلام) بر مى‏گردد.

فاطمه (عليه‌السلام) زنى است كه تحولات جهان تشيع در طول تاريخ، و حتى تحولات جهان اسلام در جنبه حركت آفرينى و رشد از او منشاء مى‏گيرند. چه بسيارند آثار خدماتى و انسانى كه در سايه حيات فاطمه (عليه‌السلام) پديد آمده‏اند. اين همه آثار ديانت از مساجد و بارگاه‏ها، از حسينيه‏ها و مراكز تبليغى، اين همه مدارس علمى و دينى همه از آثار فاطمه (عليه‌السلام) است.

او محور عالم عصمت است، محور فضيلت است، محور عفت و تقواست، محور تبليغ است، محور تلاش پدران درباره دختران است، محور گسترش دين و مذهب است. و او حتى محور و ميزان عمل محبان و مبغضان است، يوزن فيها اعمال المحبين لنا و المبغضين لنا (111).

هم چنين فاطمه (عليه‌السلام) محور نجات گنهكاران از دوزخ است، او را فاطمه (عليه‌السلام) ناميده‏اند بدان خاطر كه خدا او و ذريه‏اش را از آتش دوزخ دور داشته است، البته بدان شرط كه خداى را در سايه اعتقاد به توحيد و به آنچه من پيامبر آورده‏ام ملاقات كند. (سميت فاطمه - لان الله فطمها و ذريتها من النار - من لقى الله بالتوحيد و الايمان بما جئت به (112)).

محوريت امروز او

فاطمه (عليه‌السلام) نه تنها در گذشته بلكه در امروز هم محور است، محور شناخت مخالفان و طرفداران است. اگر او نبود از كجا در مى‏يافتيم كه موافق كيست و منافق كيست؟ ممكن چيست غير ممكن كدام است؟ از كجا مى‏فهميديم چه كسى سخن پيامبر را در ولايت رها مى‏كند؟ حق را ناديده مى‏گيرد؟ خداى را به غضب مى‏آورد؟ و...

- امروز هم اگر بخواهيم از دخترى محبوب پدر نام ببريم نام‏فاطمه (عليه‌السلام) بر زبان خواهد آمد.

- اگر بخواهيم از زنى مويد در زندگى ياد كنيم بايد فاطمه (عليه‌السلام) را معرفى كنيم.

- اگر بخواهيم از همسرى دلدار سخن بگوئيم چه كسى اصلاح از فاطمه (عليه‌السلام)؟

- اگر بخواهيم از زنى مبارز و سياستمدار در نظام دين ياد كنيم چه كسى برتر از فاطمه (عليه‌السلام)؟

- و اگر بخواهيم از مادرى موفق ياد كنيم زبده‏ترين از فاطمه (عليه‌السلام) چه كسى تواند بود؟

او محور نگرش‏ها براى كسب تكليف و وظيفه آموزى براى همه دختران، همسران، مادران و مديران كانون خانوادگى و همه زنان صالحه و قانته است. با اعتماد و يقين مى‏توان از او درس وظيفه آموخت.

پاورقى ها:

1- ج 1 سيره ابن هشام.

2- سيره حلبيه ج 1، ص 132.

3- ص 131 معالم العترة النبويه.

4- ص 139 كشف الغمه ج 2.

5- ص 279 سفينة ج 1.

6- همان مدرك.

7- ص 55 الزهراء.

8- ص 10بحار ج 16.

9- ص 302 تذكرةالخواص.

10- مسند احمد ص 117.

11- ص 302 تذكرة الخواص.

12- عوالم العلوم و المعارف ج 6 ص 10.

13- ص 17 انوار البهيه.

14- ص 129 منتهى الامال.

15- كشف الغمه ج 2 ص 139.

16- احقاق الحق ج 10 ص 12 و منابع ديگر.

17- امالى صدوق ره.

18- زندگانى حضرت زهراء (عليه‌السلام)

19- ص 31 منتهى الامال.

20- كامل التواريخ ج 2، ص 341.

21- ص 101 - الزهراء

22- بحارالانوار ج 43 ص 809.

23- ص 143 روضة الواعظين ج 1

24- ص 414 خصال صدوق، ج 2.

25- ص 15 بحارالانوار ج 23.

26- بحارالانوار ج 43 ص 10.

27- ص 191 الزهراء.

28- ج 3 مناقب ابن شهرآشوب ص 357 و ص 86 نخبة البيان فى تفصيل سيدة النسوان.

29- آيه 4 - سوره قلم.

30- عبدالعظيم ربيعى.

31- انوارالتنزيل - آيات آخر سوره تحريم.

32- بحار ج 43 ص 91.

33- آيه 8 سوره نجم.

34- ص 436 ينابيع الموده.

35- ص 41 ذخائر العقبى.

36- ص 132 منتهى الامال.

37- ص 522 اسد الغابة ج 5.

38- آيه 1 سوره قدر.

39- آيه 1 سوره كوثر.

40- آيه 54 سوره آل عمران.

41- آيه 33 - تطهير.

42- شرف المؤيد ص 7.

43- ص 198 در المنثور ج 5 - ص 124 ينابيع المودة.

44- همان آيه تطهير.

45- آيه 9 حشر.

46- سوره دهر آيه 8.

47- آيه 11 سوره انسان.

48- آيه 23 سوره شورا.

49- آيه 2 سوره شمس.

50- آيه 9 قيامت.

51- آيه 5 انسان.

52- آيه 19 سوره رحمان.

53- ص 76 كشف الغمه ج 2.

54- بحار ج 43 ص 24.

55- ص 219 كنزالعمال ج 6.

56- ج 1 مناقب ص 462.

57- ص 229 خصايص.

58- بحار ج 8 كمپانى ص‏111.

59- ص 92 الزهراء.

60- ص 135 كشف الغمه.

61- ص 137 كشف الغمه.

62- ص 133 المختصر.

63- آيه 139 سوره نساء.

64- آيه 26 سوره آل عمران.

65- ص 16 بحار ج 25.

66- ص 126 ج 9 - الميزان.

67- ص 13 بحار ج 43.

68- آيه 2 سوره طلاق.

69- آيه 105 سوره مائده.

70- مناقب خوارزمى ج 1 ص 52.

71- مستدرك حاكم ج 3 ص 153 و ص 113 الزهراء.

72- ص 22 بحار ج 43.

73- ص 22 بحار ج 43.

74- اسدالغابه ج 5 ص 522.

75- زندگانى حضرت زهراء.

76- آيه 42 سوره زمر.

77- آيه 11 سوره سجده.

78- آيه 44 سوره زمر.

79- آيه‏255 سوره بقره.

80- آيه 28 سوره انبياء.

81- ص 92 الزهراء.

82- ص 20 رياحين الشريعه ج 1.

83- ص 97 بحار ج 25.

84- با توجه به حديث كسا.

85- بحار 43 ص 36.

86- ص 65 رياحين الشريعه ج 1.

87- ص 213 بحار ج 36.

88- ص 203 رياحين ج 1.

89- تحفة الزائر.

90- زندگانى حضرت زهرا (عليه‌السلام).

91- انى تارك فيكم الثّقلين...

92- قل لما اسئلكم عليه اجرا...

93- فاطمة الزهراء ترجمه صادقى ص 61.

94- سخنان على در مسجد به هنگام خطبه فاطمه (عليه‌السلام).

95-ص 143 ج 1 - روضه الواعظين.

96- ص 58 ج 1 شواهدالتنزيل - حافظ حسكانى.

97- مسند احمد بن حنبل ص 323.

98- ص 292 - الرحمانى.

99- الذريعه ج 6 ص 378.

100- آيه 61 سوره آل عمران.

101- ص 131 ينابيع الموده.

102- دلايل الامامه ابن جرير ص 18.

103- ص 134 منتهى الامال ج 1.

104- تحفة الزائر - مجلسى.

105- ص 66 فرائد السمطين ج 2 به نقل از امام حسين (عليه‌السلام).

106- فخر رازى.

107- ص 59 شواهد التنزيل - از جابر.

108- آيه 74 سوره فرقان.

109- شواهد التنزيل ج 1ص 416.

110- احقاق الحق ج 9 ص 157.

111- ص 107 مقتل الحسين - خوارزمى.

112- ص 18 بحار ج 43.

## بخش سوم - حيات خانوادگى فاطمه (عليه‌السلام)

اين بخش را در چهار فصل خلاصه مى‏كنيم.

فصل اول از آن در مورد فاطمه (عليه‌السلام) بعنوان دخترى براى پدر است

و در آن نقشى را كه فاطمه (عليه‌السلام) در خانه و در رابطه با پدرش ايفا كرد تصوير كرده و همگامى‏هاى او را با پدر و تلاش او را در تحكيم پايه‏هاى انقلاب اسلامى چه در جنگ و چه در شرايط عادى تصوير مى‏كنيم و نشان مى‏دهيم كه او را با پدر چه ادبى نيكو بود. آنگاه به علاقه و محبتى كه پدر درباره او معمول مى‏داشت اشاره كرده و رمز و راز اين محبت و عاطفه را شرح مى‏دهيم.

فصل دوم آن مربوط به بيان نقش همسرى فاطمه (عليه‌السلام) است

و در آن پس از بحثى مقدمه گونه راجع به ازدواج و سنين آن، از ازدواج فاطمه (عليه‌السلام) با على و خواستگارى و وصلت آن دو سخن گفته و از مراسم ازدواج و جهيزيه و عقد و مهر او و جشن و وليمه‏اش بدان خاطر كه درسى براى ديگران باشد بحث خواهيم كرد. و سپس از زندگى اين دو و سعادتمندى زوجين و همراهى و سازگارى‏شان و دوستدارى و همرزمى آنان سخن مى‏رانيم.

فصل سوم آن در مورد فرزند دارى فاطمه (عليه‌السلام)

و مسير مادرى اوست و در اين قسمت از ديدگاه فاطمه (عليه‌السلام) در مورد خانواده و فرزند و تربيت و از شرايط و ضوابط تربيت و درسى كه در زمينه اخلاق و عبادت و زندگى سازى به فرزندان القاء كرد و محصولى كه در آن بدست آمد سخن مى‏گوئيم.

و فصل چهارم آن در مورد كانون دارى فاطمه (عليه‌السلام) است

كه در آن از اهميت خانه‏دارى از ديد فاطمه (عليه‌السلام)، از مسؤوليت و تلاش او از كوشش او براى ايجاد جو سكون و آرامش در خانه، از تحمل سختيهاى او در اين راه براى خدا و از كمك كارى‏هاى على درباره او بحث مى‏كنيم (البته دو فصل پايانى اين بخش با رعايت اختصار مطرح شده‏اند زيرا كه بحث داراى جنبه تربيتى و كتب در اين مورد بسيار است).

### فصل 1: فاطمه و پدر

مقدمه

در اين قسمت دوست داريم از نوع رابطه فاطمه (عليه‌السلام) با پدر و جنبه‏هاى درس آموزى آن سخن بميان آوريم. اصولاً زندگى و ابعاد حيات فاطمه (عليه‌السلام) از نظر هدايت و از ديدگاه درس آموزى و روشنگرى بحدى وسيع و پر دامنه است كه او را در حد يك امت، آن هم با همه پيچيدگى‏ها و جوانبش قرار مى‏دهد.

عمرى محدود و بس كوتاه داشت و به تعبير امام اميرالمؤمنين (ع) چه زود به پدر ملحق شد (السريعة اللحاق بك (1)) ولى اين مقدار عمر بسيار پر بركت و خير آفرين بود. كودكى او زودگذر بود ولى بسيار پرنكته و درس‏آموز. جوانى او نيز به سرعت گذشت ولى مدل ساز و نمونه آفرين بود.

او آخرين دختر خانواده بود و محبوب پدر و مادر. در عصر بعثت بدنيا آمده و همه آنچه كه در اسلام راجع به تربيت فرزند و مخصوصاً دختران آمده درباره او پياده شد. او از ديدى چون ديگر دختران در رابطه با پدر بود و در ديدى ديگر چون همه دختران عادى نبود. رابطه‏اش با پدر در علقه و درس آموزى شگفت‏انگيز و فوق‏العاده جلب كننده بود.

دوران اوليه حيات:

او در مكه بدنيا آمد، آن هم در عصرى سخت و دشوار، تنها فرزند خانواده بود زيرا كه خواهرانش پيش از او ازدواج كرده و از خانه رفته بودند و برادرانش نيز همه قبل از او از دنيا رفته و مرده بودند و طبيعى است كه چنين فرزندى جدا مورد علاقه والدين و مورد توجه آنان باشد.

رسول خدا (ص) حق پدرى و معلمى را درباره او نيكو انجام داد و مادرش خديجه نيز همه برنامه‏هاى حيات را عملاً به او آموزش داده بود. بدين سان تربيت او در دامان وحى است و از سوى بزرگترين مربيان جهان آفرينش بويژه كه در زمينه مساعده او هم در تربيت پذيرى فوق‏العاده بود و اين دو در رشد او نقش اساسى داشته و ضمن اينكه خداى را هم بر اين رشد و پرورش نظرى عنايت -آميز بود.

او تنها دخترى است كه تلاش تربيتى پدر را به هدر نداد و تنها زنى است كه براساس اصل اسوه‏گيرى از رسول خدا مدل و نمونه شد. او مصداق اين كيه قرآن قرار گرفت كه: و كذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء على الناس و يكون الرسول عليكم شهيدا(2).

رسول خدا (ص) براى او همان ارزشى را قائل شد كه ديگران در آن عرصه و روزگار براى پسران، و بلكه بيشتر و فراتر. زيرا در نظام تربيتى اسلام كفه ترازو و عنايت و محبت به سوى دختران كمى سنگين‏تر از پسران است، آن هم دخترى چون فاطمه (عليه‌السلام) كه بايد مادر امامان و اسوه زنان عالم باشد.

او در خانه‏اى پرورش يافت كه آيات قرآن دائماً در حال نزول بود. پس رشد او در حال و هواى وحى بود و تربيت قرآنى درباره او در حال پياده شدن و اجرا. و اين درست در عصرى است كه هنوز انديشه كفرآميز زنده به گور كردن دختران در اذهان بود و برخى از دختران زنده به گور مى‏شدند.

از سوى ديگر او تنها دخترى است كه در سلسله جليله نبوت قرار دارد، دخترى كه معصومه است و حامل و ناقل صفات انبياى الهى از آدم تا خاتم (ص) - خداى را هم بر اين خاندان و اين دختر نظر عنايتى بود. و اين مجموعه در به ثمر رسيدن فاطمه (عليه‌السلام) فوق‏العاده مؤثر افتاد.

نقش او در خانواده

در ايام حيات خديجه و رسول الله طبيعى است كه فاطمه (عليه‌السلام) بعنوان تنها فرزند حاضر، مايه گرمى كانون و به تعبير خود رسول الله مايه روشنى و سرور دلش باشد (فاطمة بهجة قلبى) (3) حركت و رفتار او، جنب و جوش و تلاش او، شيرين زبانيهاى دخترانه و معصومانه او دل پدر و مادر را شادان مى‏ساخت بويژه كه آينده روزگار و نسل او از پيش براى رسول خدا (ص) و خديجه شناخته شده بود.

مى‏دانيم با همه انس و الفتى كه بين زن و شوهر است گاهى واقعه يا جريانى پديد مى‏آيد كه شرم حضور زوجين مانع از ذكر آن است در چنان صورت كودكان خردسال واسطه‏هاى خوبى براى اداى رسالتند و فاطمه (عليه‌السلام) در كنار پيامبر و خديجه ايفاگر چنان نقشى بود و نمونه ايفاى اين نقش‏ها از سوى فاطمه (عليه‌السلام) بسيار است و از جمله مورد زير.

خديجه زنى ثروتمند بود ولى پس از ظهور اسلام بعلت دشوارى‏هاى اقتصادى مسلمين و نيازهاى مالى مردم جديد الاسلام به پيامبر و خاندان او، دست خديجه از مال دنيا چنان خالى شد كه حتى كفنى براى خود نداشت و در شرح زندگيش گفتيم كه او فاطمه (عليه‌السلام) را واسطه قرار داد كه از پيامبر عباى وحيش را كفن او كند و پيامبر چنان كرد.

او در عين خردسالى محرم انس و خلوت خديجه بود و راز دار مادر - پيام‏هاى او را نيكو مى‏گرفت و نيكو عمل مى‏كرد و دل آن مادر به اين دختر خردسال بسيار گرم بود. چه بسيارند مواردى كه خديجه در تنگناى فكرى و تحمل روانى قرار مى‏گرفت و اين دختر خردسال براى او گره گشائى مى‏كرد و با صبر و تحمل به او القاء مى‏نمود و حتى در آلام مصائب او را تسكين مى‏داد.

پس از مرگ خديجه (عليه‌السلام)

خديجه از دنيا رفت و اين در سال دهم بعثت بود. اينكه اين مرگ و جدائى براى اين دختر و آن شوهر چه آثارى داشت خود موضوع بحث ديگرى است تأثر فاطمه (عليه‌السلام) از اين مرگ بسيار و تحمل پيامبر در اين مصيبت زيادتر بود. اما ياد و ديدار فاطمه، يعنى عزيزترين يادگار خديجه براى پيامبر همه گاه الهام بخش بحساب مى‏آمد.

گاهى رسول خدا با ديدار فاطمه (عليه‌السلام) به ياد خديجه مى‏افتاد و از خود مى‏پرسيد چه كسى مى‏تواند جاى خديجه را پر كند؟ و جز فاطمه (عليه‌السلام) چه كسى مى‏تواند يادآور او باشد؟ همه توجهش در خانه به فاطمه (عليه‌السلام) بود و دلگرمى پيامبر در حين بازگشت از بيرون و ورود به خانه ديدار فاطمه (عليه‌السلام) بود.

اما فاطمه (عليه‌السلام) نيز پس از مرگ مادر خود را وقف پدر كرده و همه كاره خانواده شده بود و همراز او شد و هم سخن پدر. او را در همه احوال نزد پيامبر مى‏ديدى، حتى پس از ازدواج، رسول خدا (ص) پس از مرگ خديجه و مخصوصاً در دوران زندگى در مدينه ازدواجهاى متعدد داشت ولى هيچگاه از كمك فاطمه (عليه‌السلام) بى نيازنبود و از ارتباط و انس با او احساس بى نيازى نمى‏كرد.

او در تنگناها براى رفع موانع، در رهيابى‏ها براى حل مشكل، در بيمارى‏ها و مجروح بودن پدر براى پرستارى و زخم بندى او، در زندگى خصوصى براى سر و سامان دادن زندگى و در نيازمندى‏ها براى عرضه خدمت همه گاه در كنار پيامبر بود. و اين همراهى و تلاش تا لحظه مرگ رسول خدا (ص) ادامه يافت.

محبت به پدر

دوستى و محتبت فاطمه (عليه‌السلام) به پدرش زبان زد بود و اين محبت در حدى بس فراتر از حد رابطه دخترى با پدر خويش است او پيامبر را از ديدى بچشم پدرى مى‏نگريست و از ديدى بس عميق‏تر به چشم يك مراد و يك پيشوا و عقلاً اين جنبه از او قوى‏تر بود زيرا او قدر مقام و رتبت پدر و آبرومندى و رسالت الهى او را بيش از ديگران مى‏شناسد.

چهره عاطفى او نسبت به پدر از سوئى دخترانه است و ما مى‏دانيم كه دختران را به پدر عنايتى بيشتر از پسران است و از سوئى ديگر محبت او رنگ مادرانه داشت تا حدى كه با دستهاى كوچكش چون مادرى مهربان پدر را نوازش مى‏كرد.

با پدر هم خانه است و اوقات فراغت پدر با اوست ولى كمك كار او، يار و غم خوار او، حامى اوست، از او دلجوئى دارد، ايمان به مكتب پدر، و اعتقاد به رسالت او سبب مى‏شود كه اين محبت و عاطفه رنگ و بوى الهى مى‏گيرد و او را بيش از پيش مريد پدر سازد.

پس از ازدواج كه طبعاً فاصله‏اى بين او و پدر افتاد، تحمل جدائى بر او گران بود. على و فاطمه (عليه‌السلام) در خانه‏اى زندگى مى‏كردند كه كمى از خانه پيامبر دور بود اين دورى براى فاطمه (عليه‌السلام) و رسول خدا (ص) دشوار بود. پيامبر (ص) روزى به او فرمود قصد دارم ترا نزديك خودم منتقل سازم. سپس با حارثة بن نعمان مذاكره كرد و فاطمه (عليه‌السلام) را به خانه او كه نزديك خانه پيامبر بود منتقل ساخت. (4)

مادر پدر

در انس و رابطه عاطفيش با پدر كار به جائى رسيد كه او را مادر پدر مى‏خواندند. (ام ابيها) او مى‏ديد كه در مسجد الحرام بدستور ابوجهل فضولات را بر دوش او مى‏ريختند. دويد و خود را به پدر رساند و با دستهاى كوچك خود آن را پاك كرد. (5)

او گاهى مى‏ديد كه دشمن به سوى پدرش سنگ مى‏پراند. او مى‏كوشيد، در مواردى، حتى با حائل گردانيدن خود جلوى صدمه و آسيب را بگيرد و اين نكته‏اى است كه بارها اتفاق مى‏افتاد و در آنگاه كه دستش از كمك به پدر خالى مى‏ماند و جلوگيرى از آزار را نمى‏توانست، معصومانه مى‏گريست و اين نهايت علاقه او را به پدر نشان مى‏دهد.

رفتارش با پدر رفتارى نوازشگرانه و مادرانه بود. گاهى گرد و غبار از سر و رويش پاك مى‏كرد وطبيعى است كه دخترى اينچنين، بيش از پيش محبوب پدر باشد. رسول خدا (ص) او را دوست مى‏داشت و بخاطر چنين صفايش اورا دوست‏تر مى‏داشت.

به هنگامى كه آيه و ازواجكم امهاتكم آمد و زنان پيامبر لقب ام المومنين يافتند پيامبر به فاطمه (عليه‌السلام) فرمود اگر آنهامادر مومنين شدند تو مادر منى. برخى از روايات ما گويند كه لقب ام ابيها براى فاطمه (عليه‌السلام) در اين رابطه بود (6) گو اينكه استحسان‏هاى ديگرى هم در اين رابطه وجود دارد.

همگامى با پدر

فاطمه (عليه‌السلام) در تمام مدت زندگى با پدر همگام بود. در كوچه‏ها، خيابان‏ها، در مسجد الحرام، با پاى كوچك خود پدر را همراهى مى‏كرد. او استهزاء مردم را نسبت به پدر تماشا مى‏كرد و زخم زبان‏ها را مى‏شنيد و آزار و اذيت‏ها را مى‏ديد، تا حد توان از او دفاع مى‏كرد و آن جا كه توان دفاعى نبود جز اشك‏ريزى چاره‏اى نداشت.

او در كشيدن بار رسالت پدر سهمى داشت، مى‏كوشيد زمينه را برا راحت و آرامش او فراهم كند تا او وظيفه رسالت را بوجهى نيكو انجام دهد. آن روز كه اسلام در حال شكل‏گيرى بود، او سنگر به سنگر، در طريق كار و تلاش پدر، كار و كوشش داشت.

او هم چنين در گرسنگى‏ها، تشنگى‏ها، فقر و نادارى‏ها، تحمل رنجها و سختى‏ها با پدر همراه بود و چه بسيار بودند دشوارى‏هائى كه براى پيامبر پديد مى‏آمد ولى شدت و رنج آن خود به خود بر فاطمه (عليه‌السلام) كوچك هم وارد مى‏شد. تنها پرستارى پدرى كه آزار مشركان او را زخمى و فرسوده مى‏كرد كارى كوچك و آسان نبود. مگر يك دختر كوچك تا چه حد مى‏تواند متحمل باشد.

در تحكيم انقلاب اسلامى

فاطمه (عليه‌السلام) در تحكيم انقلاب اسلامى و رشد و گسترش آن نقش مهم و ارزنده‏اى داشت، چه در دوران قبل از هجرت و چه در دوران پس از آن. اقدامات حمايتى او از پيامبر، همگامى و همرزمى او با على، تلاش‏هاى مقاومتى و هشدار دهنده‏اش پس از وفات پيامبر بحدى بود كه اميرالمؤمنين على (عليه‌السلام) او را يكى از دو ركن مهم در حيات اسلامى معرفى مى‏كند.

على (عليه‌السلام) در سخنان خود پس از وفات فاطمه (عليه‌السلام) فرمود اوست، همان ركن دومى كه امروز از دست دادم، پيامبر ركن اول حيات بود و فاطمه (عليه‌السلام) ركن دوم، (7) و اين واقعيتى است كه مطالعه در تاريخ و حيات فاطمه (عليه‌السلام) آن را به صورتى روشن نشان مى‏دهد.

ما تنها ذكرى از مقاومت فاطمه (عليه‌السلام) و كتك خوردن او را مى‏شنويم. اما شايد كمتر آگاه باشيم كه حركت فاطمه (عليه‌السلام) در احقاق حق با چه دشوارى‏هائى همراه باشد و چه عذاب وجدانى را براى خلفاى حال و آينده او پديد آورد. و چه استخوان گلوگيرى براى او شد.

تنها در داستان فدك مسأله بحدى مهم است كه 150 سال بعد هارون، امام موسى بن جعفر (عليه‌السلام) را مى‏طلبد كه بيايد و فدك را پس بگيرد. و شما مى‏دانيد امام نسل پنجم فاطمه (عليه‌السلام) است. و مى‏دانيم امروز هم پرونده طرح شده فاطمه (عليه‌السلام) گشوده و سندى براى محكوميت شان در نتيجه ناحقى‏شان در خلافت و رهبرى در اسلام است.

در جنگهاى اسلامى

فاطمه (عليه‌السلام) زن است اما در برخى از جنگهاى اسلامى بهمراه پدر حضور داشت و به زخم‏بندى مجروحان و اصلاح ابزار جنگى مى‏پرداخت. به هنگامى كه شايعه شهادت پيامبر در احد پيچيد و در مدينه هم نشر يافت فاطمه (عليه‌السلام) به همراهى عده‏اى از زنان خود را به صحنه رساند. پدر را زخمين يافت، گريان شد و دست در گردن او انداخت، خون زخمش را شست و زخم او را بست. (8)

آنگاه بالاى سر مجروحان ديگر رفتند، زخم آنها را بستند و مرهم نهادند و سپس به صورت جمعى بر سر نعش حمزه سيدالشهداء رفتند و به عزادارى پرداختند.

(9) اين كار فاطمه (عليه‌السلام) بعدها نيز ادامه يافت، هم درباره پدر و هم درباره شوهر.

تاريخ مى‏نويسد در جنگهاى اسلامى كه على مجروح مى‏شد اين فاطمه (عليه‌السلام) بود كه زخم‏هاى على را مى‏شست، مرهم مى‏نهاد و آن را مى‏بست - و يا اين فاطمه (عليه‌السلام) بود كه شمشير خون آلود على را مى‏شست، و آن را براى جنگ و مبارزه‏اى ديگر آماده مى‏كردو چنين اقدامى از يك زن عجيب است. البته نه براى فاطمه (عليه‌السلام) كه عقلش بر احساسش غالب است و همه كار و تلاشش در راه خدا و براى خداست و حب و بغض او در اين مسير است.

در خطاب به پدر

او طبق روالى كه در هر جامعه وجود دارد پدر خود را پدر، بابا و يا با عباراتى از اين قبيل مى‏ناميد و البته حق هم همان بود تا اينكه آيه شريفه لا تجعلوا دعا الرسول كدعاء بعضكم بعضا(10) نازل شد اين آيه خطاب به مردم است و به آنها هشدار مى‏دهد كه پيامبر را به همان نامى كه بين مردم معروف است ننامند، آنچنان نباشد كه گوئى فردى فردى ديگر را به اسم و رسم صدا مى‏زند، عنوان رسول الله را برگزينند و در خطاب به پيامبر او را رسول الله بنامند.

فاطمه (عليه‌السلام) گويد من از دستور خدا ترسيدم كه از اين پس پدرم را پدر صدا كنم. تصميم گرفتم او را رسول الله خطاب كنم و دو سه بار اين كار را انجام دادم و پيامبر فرمود، فاطمه جان، تو از منى و من از توأم، تو مرا پدر صدا كن كه مرا خوشتر مى‏آيد. انت قولى يا ابه، فانهااحيى للقلب و ارضى للرب (11).

علاقه پدر به او

محبت و علاقه فاطمه (عليه‌السلام) و پدر دو طرف بود. رسول خدا هم او را شديداً دوست مى‏داشت وكلمات و عباراتى كه درباره او بكار مى‏برد حكايت از اين علاقه دارد.

تاريخ فريقين پر است از اين گواه كلمات كه ذيلاً ذكر مى‏شود:

- فاطمة بضعة منى (12)فاطمه (عليه‌السلام) پاره تن من است.

- هى نور عينى (13)فاطمه (عليه‌السلام) نور چشم من است.

- فاطمة ثمره فوأدى (14)فاطمه (عليه‌السلام)ميوه دل من است.

- فاطمة روحى اللتى بين جنبى (15)فاطمه (عليه‌السلام)روح و جان من است.

- و هى قلبى (16)فاطمه (عليه‌السلام) دل و قلب من است.

- گاهى در جنبه محبت به او رفتار خلاف با فاطمه (عليه‌السلام) را زشت مى‏شمرد مثلاً مى‏فرمود هر كه او را غضبناك كند مرا بغضب آورده است. (فمن اغضبها اغضبنى (17)) - هر كه او را اذيت كند مرا اذيت كرده (فمن آذاها فقد آذانى (18)) آزار كننده فاطمه (عليه‌السلام) آزار رسان به پيامبر و مورد لعنت خداست (19) - هر كه فاطمه (عليه‌السلام) را شاد كند مرا شاد كرده هر كه فاطمه (عليه‌السلام) را نگران كند مرا نگران كرده - و يبسطنى ما يبسطها و يريبنى ما رابها و...نمونه اين روايات فراوانند.

نمونه عملى اين محبت

امام صادق (عليه‌السلام) فرمايد كان النّبى لا ينام ليلة حتى يقبل فاطمه (عليه‌السلام) (20) رسول خدا هيچ شبى به خواب نمى‏رفت جز اينكه نحست فاطمه (عليه‌السلام) را ببوسد. و يااين سخن معروف را همه مى‏دانيم كه وقتى رسول خدا (ص) به سفر مى‏رفت، فاطمه (عليه‌السلام) آخرين كسى بود كه پيامبر با او خداحافظى مى‏كرد و وقتى كه از سفر بر مى‏گشت فاطمه (عليه‌السلام) نخستين كسى بود كه پيامبر با او ديدار مى‏نمود. (21)

نمونه‏هاى ابراز علاقه پيامبر به فاطمه (عليه‌السلام) در كتب مختلفى ذكر شده‏اند كه نويسندگان آنها اغلب از اهل سنت و جماعت هستند مثل نسائى در خصايص خود (ص 35) بخارى در صحيح خود (ج 2 ص 60) مسلم در صحيح خود (ج 2 ص 339) و...

مطالعه در روش و طرز برخورد پيامبر با فاطمه (عليه‌السلام) نشان مى‏دهد كه رسول خدا در پى يافتن كلمات و عباراتى بود كه درجه واقعى محبت او را به فاطمه (عليه‌السلام) نشان دهد، كلماتى كه حجت‏آور براى خصم باشد و موقعيت فاطمه (عليه‌السلام) را تحكيم بخشد و به قول وفعل فاطمه (عليه‌السلام) سنديت دهد تا در آينده وسيله‏اى براى اثبات حقانيت او باشد.

احترام به فاطمه (عليه‌السلام)

رسول خدا (ص) براى فاطمه (عليه‌السلام) حرمتى بسيار قائل بودند. شنيديد كه دست فاطمه (عليه‌السلام) را مى‏بوسيد و مى‏فرمود از فاطمه (عليه‌السلام) بوى بهشت مى‏شنوم و اين نهايت احترام پيامبر را به فاطمه (عليه‌السلام) نشان مى‏دهد و البته فاطمه (عليه‌السلام) چنان عمل مى‏كرد كه در شأن چنين حرمت گذارى قرار مى‏گرفت و اين از ديدى مى‏تواند امرى طبيعى باشد و هم رسول خدا به احترام ورودش از جاى بر مى‏خاست و او را در كنار خود مى‏نشاند، به هنگام داخل شدن در خانه از او استقبال مى‏كرد و به هنگام خروج از خانه او را بدرقه مى‏نمود و اين سخن عايشه است كه گفته بود: هيچ زنى به اندازه فاطمه (عليه‌السلام) نزد پيامبر عزيزتر و محترم‏تر نبود. (22)

پيامبر در برخوردها با فاطمه (عليه‌السلام)و يا به هنگام ورودش براو سلام مى‏كرد و به او خوشامد و مرحبا مى‏گفت (23) درباره او دعا مى‏كرد و درباره ذريه و همسر او نيز دعاهائى داشت و اين رفتار يكباره‏اى پيامبر نبود كه امرى بود بطور مكرر انجام مى‏شد - بگونه‏اى كه هيچگاه رسول خدا را نمى‏يافتى كه مشيى خلاف آن داشته باشد.

تازه سه روز از عروسى فاطمه (عليه‌السلام) مى‏گذشت كه رسول خدا (ص) جدائى او را تحمل نتوانست كرد. به ديدن فاطمه (عليه‌السلام) رفت، در كنار او و على (عليه‌السلام) نشست.

احوال شان را پرسيد با آنها حرف زد، زن و شوهر رادعا كرد، فضيلت آنها را براى‏شان برشمرد و برخاست و بخانه برگشت.

گفتيم كه او دخترش را مى‏بوسيد و اين كار موجب تعجب عايشه بود و روزى پرسيد با اينكه فاطمه (عليه‌السلام) بزرگ شده و شوهر دارد او را مى‏بوسى؟ پيامبر فرمود اگر مى‏دانستى چرا فاطمه (عليه‌السلام) را دوست دارم تعجب تو نسبت به او زيادتر مى‏شد. آرى من هر وقت مشتاق بهشت مى‏شوم فاطمه (عليه‌السلام) را مى‏بوسم من از فاطمه (عليه‌السلام)بوى بهشت را مى‏شنوم.

رمز و راز محبت

گفتيم كه اين محبت تا سر حد شيفتگى است ود اراى رنگ عاطفى تنها و يا رنگ رابطه پدر با دختر نيست كه عامل معنوى و الهى در آن كاملاً بچشم مى‏خورد. رنگ وارث بودن و حامل رسالت بودن پيامبر هم در آن وجود دارد. فاطمه (عليه‌السلام) وارث انبياء و حامل آثار رسالت الهى است، خدمات و زحمات رسول خدا (ص) او را مثمر ثمر مى‏سازد و نيز ذريه طيبه او، هم چنين پيامبر (ص) به فاطمه (عليه‌السلام) محبت دارد از آن بابت كه او بنده كامل خداوند است، عابده و زاهده است و نمونه عالى مكتب اوست و الگوى يك زن كامل و اسلامى، مؤمنه‏اى راستين در آئين اوست و اين خود موجب پيوندى معنوى است نه تنها براى فاطمه (عليه‌السلام) كه گاهى سلمان هم اهل البيت مى‏شود. (السلمان منا اهل البيت).

پيامبر (ص) حق دارد كه به او علاقه بسيار داشته باشد. كدام مؤمن به اسلام چون فاطمه (عليه‌السلام) مى‏تواند باشد؟ و كدام مؤمن است كه در راه دفاع از اسلام و اثبات حقانيت پيامبر و خليفه‏اش حاضر باشد كتك بخورد؟ ضربه تازيانه را بر بازو تحمل كند؟ سيلى بخورد؟ فرزند سقط كند؟ و آگاهانه و با بصيرت به استقبال اين صدمه‏ها برود؟

در پاسخ كسى كه به پيامبر گفته بود تو با هيچ يك از دختران خود چون فاطمه (عليه‌السلام) محبت و رأفت نداشتى فرمود تو حق دارى كه راز آن را ندانى چون فاطمه (عليه‌السلام) را نمى‏شناسى - فاطمه (عليه‌السلام) كارى خلاف رضاى خدا انجام نمى‏دهد... در جاى ديگر فرمود كه فاطمه (عليه‌السلام) سرمايه‏گذارى‏هاى مرا به ثمر مى‏رساند، تحمل زجرهاى من را به نتيجه منجر مى‏سازد، او عامل بقاى دين من است، سبب حفظ نظام و سنّت من است و...

فاطمه (عليه‌السلام) و مرگ پدر:

فاطمه (عليه‌السلام) شبى پس از حجة الوداع پيامبر را در خواب ديد كه قرآن در دست دارد و سر گرم خواندن است ولى ناگهان قرآن از دستش فرو افتاده و مفقود شده بود وحشت‏زده از خواب جست و آن را براى پدر نقل كرد. پيامبر فرمود دخترم من آن قرآنم كه به همين زودى از نظرها ناپديد خواهم شد و فاطمه (عليه‌السلام) گريست. (24) پيامبر (ص) از ستمى كه پس از مرگ او بر فاطمه (عليه‌السلام) خواهد رفت برايش شرح داد - فاطمه (عليه‌السلام) گريه كرد و پيامبر هم گريست. آنگاه رسول خدا (ص) او را دلدارى داد كه دخترم گريه نكن. فاطمه (عليه‌السلام) گفت من از آنچه كه بر من وارد خواهد شد نمى‏گريم، بلكه از فراق تو مى‏گريم، پيامبر فرمود ترا بشارت مى‏دهم در سرعت الحاق تو به من (25) و فاطمه (عليه‌السلام) آرام شد.

نمونه اين سخن بصورت ديگرى نيز از عايشه نقل شده است. او مى‏گويد:

- ان رسول الله (ص) دعا ابنته فاطمة - فسار فبكت ثم سارها فضحكت - رسول خدا (ص) دخترش فاطمه (عليه‌السلام) را به نزديك خواند - سر در گوشش نهاد وسخنى گفت و فاطمه (عليه‌السلام) گريست - سپس بار ديگر سر در گوش او نهاد و سخنى گفت و فاطمه (عليه‌السلام) خنديد.

قلت لفاطمة ما هذا الذى سارك به رسول الله فبكيت ثم سار فضحكت؟ عايشه گويد از فاطمه (عليه‌السلام) پرسيدم پيامبر كه سر در گوش تو نهاد و گريستى و سپس سر در گوش تو نهاد و خنديدى علت چه بود؟

فقالت عليها‌السلام اخبرنى بموته فبكيت - ثم سارنى فاخبرنى انى اول من يتبعه فضحكت - فاطمه (عليه‌السلام) فرمود در بار اول پيامبر خبر مرگش را به من داد و من گريستم - و سپس خبر داد من نخستين كسى هستم كه بدنبالش روان خواهم شد و به عالم بقا خواهم شتافت و من خندان شدم (چون در خبر مرگش لقاى پدر است خرسند مى‏شود).

آن‏ها نمونه علاقه پدر به دخترش بودند و اين هم پاسخ علاقه دخترى به پدرش. سخن از مرگ است ولى چون در آن خبروصل است خوشحال مى‏شود و مى‏خندد و اين حكايت از آن دارد كه پيوند معنوى فاطمه (ص) و پدر ريشه در جان او دارد و گرنه اين خلاف عادت و طبيعت است كه كسى در خبر مرگ خويش خوشدل باشد.

آثار ناشى از مرگ پدر

به هر صورت رسول خدا (ص) از دنيا رفت و فاطمه (عليه‌السلام) با ماتم‏ها مواجه شد - نه يك ماتم بلكه چند ماتم - ماتم رسول خدا (ص) كه براى او اعظم المصايب بود، ماتم از ميان رفتن حق على (عليه‌السلام) كه فاجعه‏اى در اسلام بشمار مى‏آمد، ماتم جهل و غفلت مردم از ضايع شدن حقوق خود و جامعه انسانى‏شان، ماتم وارد آمدن صدمه بر بدن او بخاطر زورگوئى آن فرد نابكار، ماتم غربت اسلام كه براى روح فاطمه (عليه‌السلام) موجب آزارى شديد بود و...

اين مجموعه سبب شدند كه او پس از رحلت پدر نتواند بيش از سه ماه دوام آورد ومنتظر حصول وعده پيامبر در الحاق به او باشد. جريانات پشت پرده پس از مرگ پيامبر علنى شدند و طبيعى است فاطمه (عليه‌السلام) را بعلت بينش قوى‏تر غم و رنج سنگين‏تر باشد. بويژه كه ببيند عده‏اى به اسم دين فريبكارى كنند و زحمت پيامبر (ص) را بر باد دهند.

فاطمه (عليه‌السلام) در صدمه اين امور دچار اشك و آه و ناله گشت. وضع او همانند وضع كسى شد كه از معشوق خود دور افتد و در عين حال صدمات و لطمات وارده بر اسلام دل او را بلرزانند و بدانگونه كه توصيف كرده‏اند پيش بينى پيامبر در اشك ريزى فاطمه (عليه‌السلام) در بيت‏الاحزان محقق شد و او قرين و همدم اشك‏ها شد.

گويند پيامبر روزى در حال مگر چنان گريست كه محاسنش از اشك‏تر شد، از او علت گريه را پرسيدند فرمود: ابكى لذريتى و ما تصنع بهم شرار امتى من بعدى كأنّى بفاطمة بنتى و قد ظلمت بعدى و هى تنادى يا ابتاه فلا يعنيها احد من امتى (26) براى نسل و ذريه‏ام مى‏گريم كه شروران امتم بعد از من با آنها چه‏ها خواهند كرد، گوئى فاطمه (عليه‌السلام) را مى‏بينم كه مظلوم واقع شده و فرياد يا ابتاه او بلند است و احدى از امتم او را يارى نمى‏كند...

اذان بلال

جلوه‏اى ديگر از رابطه محبت‏آميز او رابا پدر در واقعه پس از مرگ پيامبر مى‏بينيم آن هم به هنگام اذان گفتن بلال - مى‏دانيم بلال پس از وفات رسول خدا (ص) در صف مخالفان سقيفه قرار گرفت و بعنوان اعتراض ترك اذان گفت و از مدينه خارج شد. روزى به مدينه برگشت و درب خانه على (عليه‌السلام) را آتش زده و فاطمه (عليه‌السلام) را در بستر يافت و از اين ماجرا شديداً متعجب گشت و علت را پرسيد. و ماجرا را به او خبر دادند و طبيعى است كه شنيدن اين واقعه دل او را بلرزاند و او را متأثرتر سازد.

ظاهراً فاطمه (عليه‌السلام) پيامش داد كه دوست دارد صداى اذان او را بشنود، بدينوسيله خاطره پيامبر (ص) را تجديد كرده و خود را آرامش بخشد بلال به مسجد رفت و اذان گفت. وقتى به نام پيامبر (ص) رسيد حسنين (عليه‌السلام) دويدند كه بلال بس كن، مادر ما از شنيدن نام پيامبر (ص) مدهوش گرديده است و بلال مجدداً ترك اذان گفت ولى اين بار بخاطر جلوگيرى از آزار دل فاطمه (عليه‌السلام) و احياى غم و درد او، و اى كاش خصم فاطمه (عليه‌السلام) به اين ميزان حميت و انسانيت داشت.

بر سر مزار پدر

فضه گويد او روزى بر سر مزار پدر رفت و مشتى از خاك برداشت و استشمامش كرد و چنين فرمود:

بر آنكس كه خاك مزار رسول خدا را استشمام كند حق است كه در طول زمان از بوى عطر و عود بى‏نياز گردد. مصائبى بر من وارد شدند كه اگر بر روزگاران وارد مى‏شدند آنرا به شب بدل مى‏ساختند (حقيق على من شمّ تربة احمد ان لا يشمّ مدى الزمان غواليا صبت على مصائب لو انهاصبت على الايام صرن ليالياً).

بر سر مزار پيامبر (ص) شكوه از دو نان كرد و از فراق سخن گفت و متذكر آن شد كه تنها و حيران است، فريادش در گلو شكسته و قدرت و توانش به پايان آمد، حزن او بسيار است، شوقش به ديدار پيامبر (ص) بى‏پايان. (27) او در شرايطى بود كه غم و اندوه او را از درون مى‏خوردند و كثرت تأثرات به ههمراه مرارت‏ها و صدمات جسمانى زمينه را براى مرگ زودرس او فراهم ساختند آرى، فاطمه (عليه‌السلام) از دنيا رفت در حاليكه جوان بود.

### فصل 2: فاطمه و همسر

مقدمه

هر بُعد و جنبه‏اى از حيات فاطمه (عليه‌السلام) كه مورد مطالعه قرار مى‏گيرند نكته آموزند و هدايت كننده و شگفت‏آور. بركات آن بر همه افراد نازل است و براى امتى كه خواستار رهيابى است نازل‏تر. ما آثار اين بركات را هم در دوران حياتش مى‏بينيم و هم پس از وفاتش. چه بسيارند درس آموزى‏هائى كه زمينه‏هاى مختلف‏زندگى فاطمه (عليه‌السلام) وجود دارند و مسلمانان با استفاده از آنها مى‏توانند راه حيات را براى خود هموار سازند.

از مسائل درس‏آموز حيات فاطمه (عليه‌السلام) مسأله ازدواج و همسردارى اوست. بناى زندگى ويژه‏اى كه اساس آن مبتنى بر اهداف و مقاصد انسانى و الهى، انس و صفا، تكميل و تكامل، خلوص و وحدت و ثمره آن رشد طرفين، توليد نسل و گزينش آن براساس كفويت ايمانى و اخلاقى و برترى يكى بر ديگرى در رديف افسانه‏هاست.

ازدواج در اسلام

ازدواج امرى محبوب و نوعى تن دادن به سنت آفرينش است. نظام آفرينش براساس زوجيت است منفرد ماندن نوعى دور ماندن از اين نظام است. بدون ازدواج وصول به كمال مقدر ميسر نيست آدمى اگر علامه زمان باشد و دائماً در مسير رشد و تحول، مادام كه ازدواج نكرده است كامل نيست.

چه بسيارند اهداف و مقاصد عاليه‏اى كه تنها در سايه‏ازدواج ميسر مى‏شوند مثل آرامش و سكون كه براى تصميم‏گيرى‏هاى معقول آدمى نقشى اساسى ايفا مى‏كنند و يا توليد نسل كه در سايه آن با حفظ شرايط زمين خدا پر بار مى‏گردد. و بر اثر آن عبادت‏ها رشد و كمال مى‏يابند و عمل آدمى در عبادت، او را در رديف قديسين و مقربان قرار مى‏دهد كه دو ركعت نماز متاهل از 70 ركعت نماز افراد مجرد برتر است و بالاتر. (28)

آنچه كه در ازدواج مهم است وصول به حيات مشتركى است كه در آن رنگ و بوى انسانيت باشد و الحق موجبات رشد و تكامل آدمى را براى او ميسر سازد. و گرنه ازدواجى كه موجب دغدغه خاطر گردد به زحمتش نمى‏ارزند. اگر در بحث مربوط به فاطمه (عليه‌السلام) سخن از ازدواج است از آن نوعى است كه در آن رشد و كمال، همدلى و انس بچشم مى‏خورد و آگاهى از كيفيت و رمز و رازش مى‏تواند درس‏آموز باشد.

ازدواج فاطمه (عليه‌السلام)

او ازدواجى دارد آگاهانه و هدفدار، گزينش شده و انديشيده كه بنايش استوار است بر اتكاى به صفات انسانى و اخلاقى و ايمان، مرد و زن همتاى هم و يا به زبان عادى و جارى همسرند، يعنى همشأن و هم رتبه، چيزى كه در اسلام از آن به كفويت و همتائى ياد شده است.

فاطمه (عليه‌السلام) تن به ازدواجى مى‏دهد كه حاصل آن رشد و كمال باشد نه سقوط و انحطاط و افت كردن، ازدواجى را طلبيد و پذيرفت كه او را در نيل به اهداف انسانى او كمك رساند، و پايه‏هاى ستبر ايمان و عقيده‏شان را استوارتر سازد. در آن ارضاى هوس زرق و برق ماديت نبود و يا دستيابى به جلال و جبروت ظاهر مطرح نبود.

فاطمه (عليه‌السلام) ازدواجى كرد كه داراى بار تقوا باشد، اگر چه از نظر ماديت در سطحى نازل و حتى فروتر از حد معمول است. او به دختران درس داد كه در ازدواج به دنبال معيارهائى بروند كه زندگى سازند، نه اسم و رسم آفرين. در انتخاب همسر شرافت و ايمان و تقوا را مد نظر قرار دهند، نه دارائى و ثروت مكنت را، كه اگر فاطمه (عليه‌السلام) آن را مى‏خواست برايش از هر جهت آمده و ميسر بود، و ما در همين بحث به آنها اشاره خواهيم داشت.

سن ازدواج او

بد نيست نخست در اين مورد هم اشاره‏اى داشته باشيم كه مسأله‏اى بحث‏انگيز است. آنچه كه در عرف و در بين عامه مردم شايع است و حتى گروهى از مورخان شيعه بدان اشاره دارند اين است كه او در حين ازدواج 10 سال اول عمر را به پايان برده بود. امكان وقوع چنين امرى محال و حتى داراى استبعاد عقلى هم نيست. زيرا از نظر اسلام شرط ازدواج از يك سو رسيدن به مرحله بلوغ شرعى (پايان 9 سال قمرى) و از سوى ديگر وصول به مرحله رشد است و اين هر دو در فاطمه (عليه‌السلام) وجود و حضور داشته‏اند.

اما مورخان ديگر سنين ديگرى را هم براى تاريخ و سن ازدواج فاطمه (عليه‌السلام) ذكر كرده‏اند. از جمله ابوالفرج اصفهانى در كتاب خود سن فاطمه (عليه‌السلام) را در ازدواج 18 سال ذكر كرده و ابن حجر هم در كتاب الاصابه همين سن را براى فاطمه (عليه‌السلام) مطرح نموده است.

صاحب كتاب الاستيعاب سن فاطمه (عليه‌السلام) را در حين ازدواج حدود 15 سال و نيم ذكر كرده كه در آن زمان از سن مولا اميرالمؤمنين (ع) 21 سال و 5 ماه گذشته بود. مرحوم آية الله محسن امين سن فاطمه (عليه‌السلام) را چهارده سال ذكر نموده و ديگران هم حدود 17 سال و كمتر را گفته‏اند. طوسى در مصباح المتهجد 13 سال نوشته (ص 561) ولى به نظر مى‏رسد كه با توجه به سخنان بزرگان تشيع مثل مرحوم شيخ مفيد و ديگران بتوانيم سند 14 - 16 سال را بپذيريم كه هم به سند نزديكتر است و هم از نظر رشد به عقل و انديشه و صواب، كه در همه حال خدا داناتر است و غرض از اين سخن آن بود كه پاره‏اى از استبعادهاى ذهنى را مخصوصاً در مسأله حمل و زاد و ولد طرد كنيم.

خواستگاران فاطمه (عليه‌السلام)

ازدواج فاطمه (عليه‌السلام) در مدينه صورت گرفت، مدينه در آن روزگار پايتخت حكومت اسلام و پيامبر (ص) حاكم آن و در اوج قدرت و امكان بود چهره‏اى بود شناخت شده و مورد اعتقاد مردم و طبيعى است كه در چنان صورتى علقه مردم را به داشتن پيوند با رسول خدا (ص) لااقل براى دستيابى به قدرت و آبرو بسيار باشد و خواستگاران ازدواج با فاطمه (عليه‌السلام) متعدد، بويژه كه دو دختر قبلى پيامبر (ص) هم همسر مردانى سرشناس بودند. دو پسر ابولهب داماد پيامبر (ص) بودند و دو دختر پس از جدائى و رهائى‏شان از آنان يكى پس از ديگرى با عثمان مرد مالدار و ثروتمند قريش ازدواج كرده بودند.

ابوبكر و عمر، هر كدام جداگانه خواهان فاطمه (عليه‌السلام) شدند و خواست خود را با پيامبر (ص) در ميان نهادند. (29) عثمان هم از سوئى ديگر اين درخواست را كرده بود و رسول خدا (ص) فرمود در اين راه منتظر حكم خداوند است و بدين سان آنها را از ازدواج با فاطمه (عليه‌السلام) مأيوس ساخت عبدالرحمن عوف كه از ثروتمندان به نام بود مدعى شد كه اگر فاطمه (عليه‌السلام) را به من تزويج كنند يكصد شتر كه بارشان كتان مصرى باشد، با خانه‏اى ببهاى 10 هزار دينار مهريه او خواهد كرد و پيامبر (ص) روزى مشتى سنگريزه از زمين برداشت و به سوى آنان پرتاب كرد كه شما فكر مى‏كنيد من برده ثروتم؟ كسى كه بتواند سنگريزه را مرواريد كند اين ثروت‏ها براى او مهم نيستند من يقدر على هذا لايهمه كثرة المهر (30).

در پاسخ بسيارى از آنان مى‏فرمود: فاطمه (عليه‌السلام) هنوز كوچك است، من منتظر قضاى الهى هستم (31)، من منتظر وحى هستم، (32) و مسأله ازدواج فاطمه (عليه‌السلام) را به مقام ربوبى ارتباط داد (33) يعنى كه خداى بايد اجازه فرمايد.

زمينه ازدواج

در خواست‏هاى ازدواج براى فاطمه (عليه‌السلام) مكرر شدند و رسول خدا (ص) هم چنانه از پاسخ مثبت خوددارى كرده و منتظر فرمان خدا بود. روزى سعد بن معاذ به على (عليه‌السلام) گفته بود: به خدا سوگند مى‏بينم پيامبر (ص) فاطمه (عليه‌السلام) را تنها براى همسرى تو برگزيده است. و اين فكرى است كه در بين صحابه پيامبر (ص) هم اشاعه يافته بود وبدان سان او را به خواستگارى فاطمه (عليه‌السلام) تشجيع كرد.

حق اين است كه رسول خدا (ص) مى‏دانست كسى همشأن و هم سنگر او نيست و على (عليه‌السلام) تنها كفو فاطمه (عليه‌السلام) است. ولى روال كار را از دست نداد و خواستگاران را كمافى السابق مى‏پذيرفت و محترمانه مى‏فرمود كه در اين كار منتظر حكم خداوند است و او بايد دستور دهد تا زمانى كه قضاى الهى در اين راه محقق گردد.

البته خانواده على (عليه‌السلام) هم با پيامبر (ص) بيگانه نبودند و على (عليه‌السلام) كسى بود كه در خانه پيامبر (ص) بزرگ شده و در آنجا رشد يافته بود البته روزگارى هم در گذشته بود كه خود پيامبر (ص) در خانه ابوطالب زندگى مى‏كرد. و امر سرپرستى او به عهده عمويش بود. بدين‏سان علاوه بر خويشاوندى نزديك فاطمه (عليه‌السلام) و على (عليه‌السلام) (پسر عمو و دختر عمو) رابطه انس هم بين دو خانواده برقرار بود و از آن گذشته، هم على (عليه‌السلام) و هم فاطمه (عليه‌السلام) اين ويژگى را داشتندكه دست پرورده پيامبر (ص) بودند و مخصوصاً على (عليه‌السلام) امين پيامبر (ص) بود. على (عليه‌السلام) كسى است كه در شب هجرت بجاى او خوابيده و پس ازهجرت فاطمه‏ها را (فاطمه مادر على (عليه‌السلام)، فاطمه (عليه‌السلام) دختر پيامبر (ص)،...) را به مدينه انتقال داده بود. غرض اينكه با آن سابقه آشنائى باز هم على (عليه‌السلام) مراقب بود كه بى حساب قدم پيش نگذارد و پيامبر (ص) هم بى‏اذن خدا اقدامى نكرد.

خواستگارى

سرانجام على (عليه‌السلام) مصمم به خواستگارى از فاطمه (عليه‌السلام) شد. و براى اين خواستگارى وضو گرفت و دو ركعت نماز خواند (امرى كه در اسلام مستحب است) لباس بر تن كرد و كفش پوشيد و به خانه پيامبر (ص) رفت و در زد. رسول خدا (ص) در خانه ام سلمه بود فرمود در را باز كنيد، كسى است كه خدا و پيامبر (ص) او را دوست مى‏دارند. در را باز كردند.

على (عليه‌السلام) وارد شد و روبروى پيامبر (ص) دو زانو نشست سر به زير انداخت و چشم‏ها را به زمين دوخت و ساكت ماند. پيامبر (ص) خطاب به على (عليه‌السلام) كرد چه كارى دارى؟ على (عليه‌السلام) گفت به خاطر حاجتى آمدم و از بيان آن شرم دارم و عرض كرد كه كرامت رسول خدا (ص) به من اجازه مى‏دهد كه حرف خود را بگويم.

اى رسول خدا (ص) تو بزرگم كرده‏اى، تو برايم از پدر و مادر نيكوتر بوده‏اى، من خواستگارى دخترى هستم كه در خانه تست و... رسول خدا (ص) از اين سخن شادان شد و ذكر توحيد بر زبان راند(34).

در پاسخ على (عليه‌السلام) فرمود فابشر يا على - اى على ترا مژده باد.

- ان الله عزوجل اكرمك كرامة لم يكرم بمثلها احدا مطمئناً خداى عز و جل به تو كرامتى داد كه احدى را بدان مفتخر نداشت.

- و ان الله تعالى اذا اكرم و ليّه و احبه، اكرمه بمالا عين رأت و لا اذن سمعت (35) و خداى تبارك و تعالى به هنگامى كه ولى خود را احترام كند و دوست بدارد، او را به گونه بزرگ مى‏دارد كه نه چشمى آن را ديده و نه گوشى آن را شنيده است و...

على (عليه‌السلام) بر اين اساس پاسخ موافق شنيد وچنين فرمود: رب اوزعنى ان اشكر نعمتك اللتى انعمت علىّ - خداوندا به من توفيقى عنايت كن تا سپاس نعمتى را كه به من عنايت كردى بجاى آورم و...

آرى پيامبر (ص) قول موافق داده بود - بعد كه به مسجد تشريف برد در نخستين سخنرانى خود فرمود: جبرئيل بر من فرود آمد و از جانب فرمانروائى عرش فرمان داد كه دختر فاطمه (عليه‌السلام) را به عقد على (عليه‌السلام) درآورم و هم فرمود پيوند همسرى على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) در آسمانها بسته شده، (36) و بر اين اساس زبان ديگران را از غيبت‏ها و سرزنش‏ها كوتاه كرد.

در كفويت آنها

مى‏دانيم از مسائل فوق‏العاده مهم در ازدواج و اختيار همسر مسأله كفويت است، امرى كه اسلام را بر آن سفارش و نظرى بسيار است. غرض اين است كه زن و مرد در شأنى باشند كه بتوانند همسر، همشأن و همتاى يكديگر باشند زبان و منطق هم را بفهمند و در بُعد اعتقادى مثل هم باشندو چون دو بال هم قدرت و هم توان باشند.

در ازدواج فاطمه (عليه‌السلام) و على (عليه‌السلام) بايد گفت كه كفو و همتاى يكديگر بودند. فاطمه (عليه‌السلام) خود مى‏دانست كه دخترى بدون خواستگار نبود پدرش دنياى اسلام را زير نگين داشت او در مقايسه با دختران ديگر وابسته به فردى مقتدر بود. مى‏دانست كه او را در اين ازدواج به علت فقر على (عليه‌السلام) سرزنش مى‏كنند ولى در عين حال او را بعنوان شوهر برگزيد (37) چون على (عليه‌السلام) را همتاى مؤمن خود مى‏شناسد.

على (عليه‌السلام) هم مى‏دانست كه فاطمه (عليه‌السلام) هم پرواز اوست و مى‏تواند همگام با او باشد. مى‏دانست او توانائى آن را دارد كه با روح عظيم على (عليه‌السلام) همراه گردد. از همشأنى و همسرى او، از همدلى و هم سخنى او، از توان همرازى و مشاورت او خبر دارد و به همين علت به ازدواج با فاطمه (عليه‌السلام) دلخوش است و او را همسر بر مى‏گزيند.

بررسى‏ها هم نشان مى‏دهند كه على (عليه‌السلام) كوه مقاومت وايثار بود و فاطمه (عليه‌السلام) هم دست كمى از او نداشت، على (عليه‌السلام) در فقر و نادارى اختيارى بود و متحمل آن و فاطمه (عليه‌السلام) نيز اين چنين بود. در پوشش و لباس، در احسان و تفضل، در فضايل انسانى و اخلاق اين دو هم انديشه و همراه بودند و بفرموده پيامبر (ص) جداً اگر على نبود تا روز قيامت همتائى در روى زمين براى فاطمه (عليه‌السلام) نبود. (لولا ان اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) تروجها، لما كان لها كفوا لى يوم القيامة على ارض فمن دونه) (38)و نمونه اين سخن از پيامبر (ص) بصورت ديگرى با اندك تفاوتى وجود دارد بدينگونه لو لا ان الله خلق فاطمة لعلى ما كان لها على وجه الارض كفو من آدم و من دونه (39) در استحسان برخى از بزرگان آمده است برخى از پيامبران جد فاطمه‏اند و اگر زنده بودند نمى‏توانستند با فاطمه (عليه‌السلام) ازدواج كنند ولى موسى (عليه‌السلام) و عيسى (عليه‌السلام) جد فاطمه (عليه‌السلام) نبودند و مثلاً اگر بناى ازدواج بود حق ازدواج داشتند ولى كفو او نبودند و اين نشان ميدهد كه شأن فاطمه (عليه‌السلام) از انبياى اولوالعزم هم برتر است. (40)

سخنى ديگر از پيامبر (ص) در همين زمينه موجود است كه فرمود: هبط علىَّ جبرئيل - جبرئيل بر من نازل شدن فقال يا محمد ان الله جلّ جلاله يقول و گفت اى محمد، خداوند جل جلاله مى‏فرمايد: لو لم اخلق عليّاً ما كان لفاطمه كفو من ولد آدم و من ذريته،اگر على (عليه‌السلام) را خلق نمى‏كردم از نسل آدم و ذريه او همتايى نبود.(41)

هزينه ازدواج:

رسول خدا (ص) از على (عليه‌السلام) پرسيد براى ازدواج چه دارد؟ گفت شمشيرى، زرهى، و شترى آبكش، رسول خدا (ص) فرمود شمشير براى مرد جهاد و قدرت لازم است، شتر نيز براى گذران معيشت بايد باشد - ولى براى آنكس كه از مرگ نهراسد زره به چه كار آيد؟ فرمود زره را بفروشد و باقى را نگه دارد(42).

على (عليه‌السلام) زره را به 480 درهم (43) يا 500 درهم فروخت (44) و آن را براى ازدواج در اختيار گرفت. البته زندگى على (عليه‌السلام) در بين مردم مدينه كمى پائين‏تر از حد متوسط بود و در واقع مى‏توان او را جزء طبقه ضعيف و فقير بحساب آورد.

رسول خدا (ص) بخشى از آن را به بلال داد كه بوى خوش بخرد، بخشى را به ابوبكر داد كه با آن آنچه را دخترم نياز دارد بخر و الباقى هم براى ديگر هزينه‏ها نگهداشتند و عمار ياسر و چند تن ديگر را با ابوبكر همراه كرد كه با صوابديد هم تهيه جهاز ببينند.

صورت جهيزيه

اينكه براى فاطمه (عليه‌السلام) چه چيزهائى تهيه شد وبهاى آن‏ها چقدر بود روايات مختلف است. ما در اين بحث سعى كرديم جامعترين ليستى را كه در اين زمينه تهيه شده است عرضه كنيم و آنها عبارت بودند از:

- يك پيراهن - يك روسرى - يك چادر سياه خيبرى - يك تخت طناب پيچ كه طنابش از پوست خرما بود - دو عدد تشك با روكش كتان مصرى كه در داخل يكى ليف خرما بود و در ديگرى پشم گوسفند. چهار بالش، با روكش چرم طائف و پر شده از پوشال علفهاى خوشبو - پرده نازك پشمى، حصير بافت هجر (از روستاى بحرى) آسياب دستى، طشت مسى، مشك آب چرمى قدح چوبى براى شير، ظرف آب آشاميدنى، آفتابه‏اى قير اندود، خم سبز رنگ، چند كوزه سفالين، سفره‏اى چرمى، عباى فطوانى، محفظه آب (45)...

وسايل و ابزار بعنوان جهيزيه همين‏هابودند، در برخى از اسناد مختصر تفاوتى ممكن است به چشم بخورد كه چندان قابل ذكر نيستند و بهاى آن را برخى تا حدود 63 درهم نوشتند. (46)

پيامبر (ص) جهيزيه را ديد و بادست خود آنها را زير و رو كرد فرمود خداوند آن را به اهلبيت مبارك گرداند (47) در سخنى ديگر آمده است كه فرمود اللهم بارك لقوم جل آنيتهم الخزف و...(48) و اين حكايت از ناچيزى و بى قدرى جهيزيه داشت و اين خود درسى است براى همه كسانى كه درآستانه ازدواجند و از فقر خود نگران، كه از فاطمه (عليه‌السلام) سرمشق گيرند و به حداقل جهيزيه قانع باشند.

عقد و مهر

پيامبر (ص) به مسجد رفت و عقد على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) را در مسجد خواند. خطاب به مردم كه خداى مرا امر كرد كه فاطمه (عليه‌السلام) را همسر على (عليه‌السلام) قرار دهم. هم اكنون به امر حق فاطمه (عليه‌السلام) را به عقد على (عليه‌السلام) درآوردم با مهريه 400 درهم (برخى تا 500 درهم نوشته‏اند). (49)على جان آيا رضايت دارى؟ على (عليه‌السلام) عرض كرد ازرسول خدا اطاعت مى‏كنم و كاملاً رضايت دارم.

در مورد عقد اوكه در آسمانها بسته شده و مورد امريه خداوند بود مطالب پردامنه‏اى نوشته شده و نويسندگان در اين مورد داد سخن داده‏اند وحتى از تزيين بهشت، از شادمانى اهل آسمانها، از نسل پاكى كه از آنها پديد مى‏آيد بحث كرده‏اند. (50)

رسول خدا در اين مورد خطبه‏اى خواند و در آن پس از حمد و ثناى خدا مسأله ازدواج را ستود و آن را بعنوان يك امرى الهى معرفى كرد. و از على (عليه‌السلام) هم خواست خطبه‏اى بخواند و على (عليه‌السلام) چنان كرد و رسول خدا (ص) آن را پسنديد (51) و سپس رسول خدا دعائى كرد بدين سان كه خداوندا عترت هاديه را از نسل على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) قرار ده (اللهم فاجعل عترتى الهاديه من على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام)) (52).

در روايتى آمده است كه رسول خدا پس از خواندن عقد چنين دعا كرد: جمع الله شملكما و اسعد جد كما و بارك الله عليكما، و اخرج منكما نسلاً كثيراً طيباً (53)خداوند انس و الفتى دهد و زندگى‏تان را خوش و سعادتمندانه كند و اين ازدواج را بر شما مبارك گرداند و از شما نسلى بسيار و طيب و پاكيزه پديد آورد.

جشن و وليمه

پيامبر (ص) دستور وليمه داد و به على (عليه‌السلام) گفت برو غذائى تهيه كن، گوشت و نان از شما، خرما و روغن از ما و مردم را به احترام فاطمه (عليه‌السلام) دعوت كن: على (عليه‌السلام) گويد به مسجد رفتم و فرياد زدم وليمه فاطمه (عليه‌السلام) را بپذيريد و در اين وليمه جمع عظيمى از دوست و دشمن، فقير و غنى حضور يافتند.

زمان ازدواج فرا رسيد پيامبر (ص) به دختران عبدالمطلب و زنان مهاجرو انصار دستور داد همراه فاطمه (عليه‌السلام) به خانه على (عليه‌السلام) بروند و در راه شادمانى كنند و شعرهاى شاد بخوانند وهم فرمود در شب عروسى فاطمه (عليه‌السلام) مواظب باشيد گناهى واقع نشود و فاطمه (عليه‌السلام) را با الله اكبر به خانه داماد ببريد. (54)

زمام مركب بدست سلمان بود، مردان فاميل به دنبال آن و زنان به دنبال آنها. صداى هلهله و تكبير بلند بوده زنان به صورت دستجمعى و همصدا اشعارى مى‏خواندند كه مفهوم آن مدح فاطمه (عليه‌السلام) و على (عليه‌السلام) بود مثل اين شعر: فاطمة خير نساء البشر و من لها وجه لوجه القمر - زوجك الله فتى فاضلاً اغنى علياً خير من فى الحضر...

فاطمه (عليه‌السلام) بهترين زنان در نسل آدمى است. كيست كه چون او چهره‏اى چون چهره ماه تابان داشته باشد خداوند او را به ازدواج جوان فاضلى چون على (عليه‌السلام) درآورد كه بهترين جوان روى زمين است...

مراسم دست به دست دادن

همه به خانه على (عليه‌السلام) رفتند - پيامبر (ص) فاطمه (عليه‌السلام) را در كنار خود نشاند. مجلس را خلوت كرد. نقاب از چهره فاطمه (عليه‌السلام) برداشت كه على (عليه‌السلام) همسرت را تماشا كن. دست فاطمه (عليه‌السلام) را به دست على (عليه‌السلام) داد و گفت يا على (عليه‌السلام) خداوند زوجيت فاطمه (عليه‌السلام) دختر پيامبر (ص) را بر تو مبارك گرداند. فاطمه (عليه‌السلام) خوب همسرى است. بارك الله لك فى ابنة الرسول يا على (عليه‌السلام) نعم الزوجة فاطمه (عليه‌السلام).

و دست على (ع) را در دست فاطمه (عليه‌السلام) داد و فرمود فاطمه جان، على شوهر خوبى است. نعم البعل على (عليه‌السلام).در مورد وديعه بودن اين دو در دست هم سخن گفت (55)و به آنها سفارش‏هاى بسيارى كرد. به على (عليه‌السلام) فرمود:

على جان به مثل فاطمه همانندى براى تو پيدا نمى‏شود. و تو اى فاطمه براى تو نيز همتاى و همشأنى بسان على خداوند نيافريده است. (56) دخترم به سخنان مردم گوش فرا مده و از فقر همسرت نگران مباش كه اگر فقر براى ديگران مايه سرشكستگى باشد براى خاندان پيامبر (ص) فخر است.

اى على (عليه‌السلام) آمده پذيرش دخترم باش. با همسرت به نرمى و لطف و رفتار نما. فاطمه (عليه‌السلام) پاره تن من است تو اى فاطمه (عليه‌السلام) از خشمگين كردن على (عليه‌السلام) بپرهيز كه خداى نيز به خشم او خشمگين و به رضاى او راضى است. (57) و نمونه اين سفارش‏ها را بسيار فرمود.

دعاى پيامبر (ص)

پيامبر (ص) آنگاه دست به دعا برداشت و چنين مناجات و دعا كرد:

اللهم انهما احب الخلق الىّ فاحبهما خداوندا اين دو محبوبترين آفريدگان تو نزد منند آنان را دوست بدار و بارك ذريتهما نسل‏شان را زياده و مبارك گردان - و اجعل عليهما منك حافظا - خداوندا از جانب خود بر آنها حافظ و نگهبانى بگمار و انى اعيذ هما بك و ذريتهما من الشيطان الرجيم (58) و من اين دو را و نسل شان را از شر شيطان رانده شده در پناه تو قرار مى‏دهم...

دعاهاى بسيارى ديگر از رسول خدا (ص) درباره او منقول است كه محتواى آنها همانى است كه در مباحث قبلى ذكر شد و تكرار آنها شايد مورد نداشته باشد از جمله آن دعاى معروفى است كه معمولاً پس از خطبه عقد بخشى از آن را مى‏خوانند و آن اين است:

اللهم اجعل شملهما و الف بين قلوبهما و اجعلهما و ذريتهما من ورثة - جنة النعيم - و ارزقهما ذرية طاهرة، طيبة مباركة، و اجعل فى ذريتهما البركة، و اجعلهم ائمة يهدون بامرك الى طاعتك، و يأمرون بما يرضيك طهركما الله و طهر نسلكما - انا سلم لمن سالمكم و حرب لمن حاربكم...(59)

فرداى ازدواج:

صبح روز بعد رسول خدا (ص) بر آنان وارد شد و براى شان شير آورد. جامى از آن را به دست فاطمه (عليه‌السلام) داد و گفت بنوش، پدرت فداى تو (اشربى فداك ابوك) و جامى ديگر را به على (عليه‌السلام) داد و فرمود بنوش پسر عمو فداى تو شود (اشرب، فداك ابن عمك) (60)

به آن دو فرمود آفرين به دو دريائى كه بهم برخوردند و اتصال يافتند و به دو ستاره‏اى كه قرين هم گشته‏اند. (مرحبا ببحرين يلتقتان و بنجمين يقترنان). سپس روى به فاطمه (عليه‌السلام) كرد: دخترم شوهرت را چگونه يافتى؟ گفت پدر، خداوند بهترين مردان را نصيب من كرده است.

طبق رسم آن روزگار از سوى مردم هدايائى براى عروس و داماد آورده بودند. بسيارى از آنها در راه خدا دادند و بخشى از آن را كنيز و غلام خريدند و در راه خدا آزاد كردند و اين هم تجربه‏اى نيكو و درسى است كه مردان و زنان در زندگى خود بايد داشته باشند كه از نعمتها و شاديهاى خود ديگران را بهره دهند.

بد نيست متذكر شويم در مورد تاريخ ازدواج آنها، شيخ طوسى آن را اول ذى حجه سال سوم هجرت، شيخ مفيد و سيد بن طاووس آن را شب پنجشنبه 21 ماه محرم، صدوق در امالى اوايل ماه شوال، ابوالفرج اصفهانى عقد را در ماه صفر و عروسى را در سه شنبه 6 ذى الحجه نقل كرده‏اند. (61)

آغاز زندگى

زندگى مشترك آغاز شد و على (عليه‌السلام) براى شروع زندگى كف اطاق زفاف را با شنى نرم فرش كرد. چوبى را از يك طرف ديوار به طرف ديگر وصل كرد كه لباس‏هاى خود را روى آن بيندازند - پوست گوسفندى را بگسترد و متكائى از ليف خرما در كنار آن نهاد (62) و اين اطاق عروسى‏شان بود.

على (عليه‌السلام) در وصف حيات مشترك روزهاى اول شان مى‏گويد:

- لقد تزوجت فاطمة مالى و لها فراش غير جلد كبش - ننام عليه بالليل و يعلف عليها الناضح بالنهار - و مالى و لها خادم غيرنا (63) با فاطمه (عليه‌السلام) ازدواج كردم براى من و او جز پوست گوسفندى نبود كه شبها بر روى آن مى‏خوابيديم و روزها بر آن شترما را غذا مى‏داديم - و جز خود خادمى نداشتيم.

خانه‏شان محقر و گلين بود و درب آن يك لنگه‏اى بود. ولى جهانى در اين خانه خلاصه شده بود و اين زوج خوشبخت با وجود فقر در عين عفت، عصمت و نجابت زندگى كردند و هيچگاه موجبات خشم و غضب هم را فراهم نكردند. عقيده‏ها واحد، سليقه‏ها واحد و هر دو مهذب و در طريق رشد هم بودند.

اينان عملاً بنياد خانواده را بر تكميل و تكامل نهادند و مصداق اين سخن سقراط شدند كه در ازدواج هر كس نيمه گمشده خود را باز مى‏يابد. و نشان داده‏اند كه در زندگى هدفدار خانوادگى برترى مرد بر زن و يا بالعكس افسانه‏اى بيش نيست. بنظر ما على (عليه‌السلام) براى على شدن به فاطمه (عليه‌السلام) محتاج بود و فاطمه (عليه‌السلام) هم براى فاطمه شدن به على (عليه‌السلام) (بحران عميقان لا يبغى احدهما على صاحبه (64) و مصداق مرج البحرين يلتقيان بودند (65).

افتخارآميزى اين ازدواج

ازدواج اين دو مهم بود. و همه جنبه‏ها، حركات، سكنات، روابط و رفتارشان درس‏آموز بود. زندگى‏شان زندگى دو نور بود كه راه را براى ديگران و خودشان روشن مى‏كرد. و حاصل آن پديد آمدند گلهائى كه هر كدام ميدان حيات اسلام را روشن كرده بودند.

دكتر بنت الشاطئ در وصف اين دو مى‏گويد: على (عليه‌السلام) چون كوهى سربلند بود و فاطمه (عليه‌السلام) سرچشمه رودى كه از اين كوه جارى مى‏شود وبستر رود سرشار از گلهائى كه فرهنگ اسلام را زينت مى‏دهند... آرى فاطمه (عليه‌السلام) آن زن بى تجربه و كياست نيست كه زندگى را بر مبناى بارى بهر جهت بگذارند شيوه زندگى دارد و هدف، او درس همسردارى را از مادرش آموخته و در زندگى على (عليه‌السلام) پياده كرده است.

و على (عليه‌السلام) هم فردى متعهد و مسؤول است، به حالات و كيفيات حيات خانوادگى آگاهى دارد و مى‏كوشد بناى زندگى در راه وحدت كلمه، توافق اخلاقى و از همه مهمتر ايمان و عقيده بگذرد. در برابر فرمان خدا خاضع و در انجام وظيفه‏اش كوشاست. على (عليه‌السلام) آبكشى مى‏كند، چوب و هيزم مى‏آورد و اجاق را روشن مى‏كند و فاطمه (عليه‌السلام) آسياب مى‏كند آرد را خمير مى‏كند و نان مى‏پزد. (كان اميرالمؤمنين (عليه‌السلام) يحتطب و يستقى و يكنس و كانت فاطمه عليها‌السلام تطحن و تعجن و تخبز) (66).

زندگى‏شان به گونه‏اى بود كه على (عليه‌السلام) به وجود فاطمه (عليه‌السلام) فخر مى‏كرد و مى‏فرمود ولى الفخر بفاطمه و ابيها ثم فخرى برسول الله اذزوجينها (67) من به فاطمه (عليه‌السلام) افتخار مى‏كنم و به پدرش رسول الله (ص) كه فاطمه را بتزويج من درآورده است. و ديديم كه فاطمه (عليه‌السلام) هم او را بهترين مردان به پدر معرفى كرده بود.

اميرالمؤمنين در رابطه با اين ازدواج حتى ابوبكر را زير سؤال مى‏برد و مى‏گويد آيا من مختار و برگزيده رسول خدا نيستم؟ آيا من آنكسى نيستم كه رسول خدا (ص) دخترش را به زوجيت من در آورد؟ (68)...

همراهى و سازگارى

اين دو يار و همراه هم بودند، با هم سازگارى داشتند. و اين سازگارى و وحدت و انس شان براى مادرس است. فاطمه (عليه‌السلام) 9 سال در خانه على (عليه‌السلام) زندگى مى‏كند و در اين مدت از او درخواستى و تمنائى ندارد. اصل را بر اين گذاشته كه بارى بر دوش على (عليه‌السلام) نباشد. گرسنه است و على (عليه‌السلام) از او مى‏پرسد كه پس چرا نگفته‏اى مى‏فرمايد انى لا ستحيى من الهى ان اكلف نفسك ما لا تقدر عليه (69) من حيا مى‏كنم از خدايم چيزى را بر تو تكليف كنم كه ترا توانائى انجام آن نباشد.

فاطمه (عليه‌السلام) نو عروس است ولى در اطاقى زندگى مى‏كند كه نصف آن حصير است و نصفى ديگر از شن نرم ولى به اين دلخوش است كه شوهر آقائى چون على (عليه‌السلام) دارد و خداى به رضاى او راضى است.

همدل و دلدار على (عليه‌السلام) است، تسلاى ده اوست، مشاور و همراز است، پناهگاه على (عليه‌السلام) است واين امربحدى بود كه اگر عملى بر على (عليه‌السلام) وارد مى‏شد مى‏فرمود به خانه روم و كمى با فاطمه (عليه‌السلام) سخن بگويم و آرام گيرم و اين اقدام در تمام مدت زندگى مشترك على (عليه‌السلام) با فاطمه (عليه‌السلام) رعايت مى‏شد حتى پس از وفات فاطمه (عليه‌السلام) على (عليه‌السلام) در كنار قبر فاطمه (عليه‌السلام) سخن مى‏گفت و به درد دل مى‏نشست.

او كدبانوى خانه بود و در عين حال مشاور على (عليه‌السلام)، محرم راز او و در مشكلات زندگى دلدار على (عليه‌السلام)، تلقى‏شان از هم تلقى امانتدارى بود و رفتارشان با هم رفتار دو امين امانتدار. بدين نظر سعى بر اين داشتند موجبى براى كدورت هم پديد نياورند و عامل آزار هم نباشند. و هرگز اين انديشه در ذهن على (عليه‌السلام) نبود كه در حيات فاطمه (عليه‌السلام) با زنى ديگر ازدواج كند و بفرموده امام صادق (عليه‌السلام) خداى آن را بر على (عليه‌السلام) حرام كرده بود (حرم الله النساء على علىٍّ مادامت فاطمة حية لانها طاهرة لا يحيض) (70)

دوستدارى و همرزمى:

دوستدارى‏شان از يكديگر به صورتى است كه رنگ مكتبى دارد و در اين رنگ است كه آن دو را همرزم و هم مبارزه مى‏سازد. فاطمه (عليه‌السلام) به دفاع از انديشه‏هاى على (عليه‌السلام) و على (عليه‌السلام) به دفاع از انديشه‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) مى‏پردازد. او همرزم و همپاى على (عليه‌السلام) است همرزم كسى است كه قدرتمندان عرب از سطوت او آرام نداشتند و پابه‏پاى او به پيش مى‏رود.

على (ع) مى‏رزميد و جهاد مى‏كرد و فاطمه (عليه‌السلام) شمشير خونين او را مى‏شست. فاطمه (عليه‌السلام) كانون خانواده را گرم و پناهگاه مى‏كرد و مى‏دانست پيروزى على (عليه‌السلام) در عرصه‏هاى مختلف تا حدود زيادى مربوط به اعتماد نيست به كانون است. و با اين اقدام كمكى مى‏داد تا رزم على (عليه‌السلام) چشمگير گردد و الحق نقش زن در موفقيت رزمى مرد تا چه حد مؤثر است.

على (عليه‌السلام) از جبهه بر مى‏گشت و فاطمه (عليه‌السلام) مهربان‏تر از هميشه او را دلگرم مى‏كرد، تقويتش مى‏نمود، زخم‏هايش را مى‏بست، كوفتگى بدن را مى‏زدود و البته على (عليه‌السلام) نيز مردى قدرشناس بود - وقتى به خانه مى‏آمد از حال فاطمه (عليه‌السلام) جويا مى‏شد از تن خسته‏اش سؤال مى‏كرد و او را دلدارى مى‏داد و اين دو دلدار هم بودند. او حامى على (عليه‌السلام) است. وقتى على (عليه‌السلام) را به مسجد مى‏بردند چند تن از دشمنان، على (عليه‌السلام) را مى‏كشاندند و فاطمه (عليه‌السلام) هم يك تنه او را مى‏كشيد و نمى‏گذاشت به مسجدش ببرند و وقتى هم كه او را جبراً به مسجد كشاندند فاطمه (عليه‌السلام) به دنبالش دوان شد. و خطاب به ابوبكر كه آيا مى‏خواهى مرا از همسرم جدا كنى؟ به خدا قسم اگر از او دست برندارى موى سرم را پريشان كنم، گريبان بگشايم، كنار قبر پدر روم، و در پيشگاه خدا ناله زنم...من درباره على (عليه‌السلام) صبر نتوانم كرد...(71)

خاطره على (عليه‌السلام) از زندگى

زندگى اين دو چنان بهم پيوسته بود كه حتى مرگ هم آنها را از يكديگر جدا نكرد.. موضع زهرا (عليه‌السلام) در قبال على (عليه‌السلام) بگونه‏اى بود كه على (عليه‌السلام) مى‏فرمود:

- وقتى به خانه مى‏آمدم و به زهرا نگاه مى‏كردم تمام غم و اندوهم بر طرف مى‏شد. (72)

- تا فاطمه (عليه‌السلام) زنده بود او را بخشم نياوردم و او نيز كارى نكرد كه من بخشم آيم. (73)

- من هيچگاه از فاطمه (عليه‌السلام) كوتاهى نديدم. (74)

- پس از مرگش خطاب به فاطمه (عليه‌السلام): تو تسليت بخش من بودى، بعد از تو به كه تسليت جويم (75)

- به معاويه نامه مى‏نويسد او را سرزنش مى‏كند كه: بهترين زنان جهان از ما و حمالة الحطب از شماست. (76)

- در سر جنازه‏اش در حين دفن فرمود اللهم انى راض عن ابنة نبيك (77)خداوندا من از دختر پيامبر تو راضيم.

- فاطمه (عليه‌السلام) دوستى بود كه كسى در دوستى معادل او نبود. حبيب ليس يعدله حبيب...

- و زمزمه على (عليه‌السلام) پس از وفاتش اين بود:

- جانم در قفس تن و در نفس‏هائى كه مى‏كشم زندانى است اى كاش اين جان دردمند به همراه نفس‏هايم از بدن بيرون مى‏جهيد.

- فاطمه جان بعد از تو خيرى در حيات نيست ترسم اين است كه زندگيم طولانى شود...

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| - نفسى على زفراتها محبوسة |  | فياليتها لخرجت مع الزفرات‏ |
| - لا خير بعدك فى الحيوة و انما |  | ابكى مخافة ان تطول حياتى‏ |

و فرمود اگر بيم چيرگى ستمكاران نبود براى هميشه در كنار قبرت منزل مى‏كردم و براى اين مصيبت جوى اشك جارى مى‏نمودم (لولا علبة المسؤولين علينا لجعلت المقام عند قبرك لزاماً و التلبث عنده معكوفا ولا عولت اعوال الثكلى على جليل الزريه. (78)

### فصل 3: فاطمه (عليه‌السلام) و فرزنددارى

مقدمه

مكتب فاطمه (عليه‌السلام) مكتبى اعجازآميز است. از آن آثار درخشانى پديد آمدند كه مطالعه هر كدام از آنها حيرت آدمى را بر مى‏انگيزاند. از جنبه‏هاى اعجازآميز زندگى فاطمه (عليه‌السلام) ازدواج اوست كه مصداق آيه (مرج البحرين يلتقيان) (79)است. و از آن مهمتر از مصداق آيه (يخرج منها اللؤلؤ و المرجان) است. (80)ابن عباس در تفسير اين آيه گويد:

- مقصود از مرج البحرين يلتقيان على و فاطمه‏اند.

- و مقصود از يخرج منهما اللؤلؤ و المرجان حسن و حسين‏اند. (81)

- آرى، فاطمه (عليه‌السلام) مادر است، مادرى كه رهبران آينده اسلام را مى‏پروراند و تحولات جهان تشيع و حتى در جامعه اسلامى از او منشأ مى‏گيرد و بسيارى از وقايع اسلامى از آنجا آغاز مى‏شوند. تربيت فاطمه (عليه‌السلام) درباره فرزندان نمايانگر روح با عظمت اين بانوى بزرگ است.

فاطمه‏شناسى

كار فاطمه‏شناسى اگر ممكن باشد يكى از راههاى مهم آن مطالعه در آثار تربيتى فاطمه (عليه‌السلام) بويژه تربيت نسل است فاطمه (عليه‌السلام) را مى‏توان از طريق فرزندانى كه او تربيت كرده شناخت، مخصوصاً در تربيت حسنين، زيرا فرزند آئينه تمام نماى والدين است بويژه مادر.

او در عين داشتن وظايف گوناگون فردى و اجتماعى به ايفاى نقش مادرى پرادخت و مادرى شهيد پرور بود فرزندانى تربيت كرد كه همه رهبر، تاريخ ساز، رزمنده، روشنگر،افشاگر، او زنى است بظاهر چون زنان ديگر جامعه، ولى به تربيت نسلى پرداخت كه براى بشريت آبرو آفريدند.

فرزندانى كه فاطمه (عليه‌السلام) تربيت كرد كسانى بودند كه امر رهبرى جامعه فرداى او را بر عهده گرفتند، آنچه را كه فاطمه (عليه‌السلام) خود داشت و آنچه را كه از انبياء گذشته از كانال پدر بميراث برده بود، و آنچه كه از قرآن بر پدرش و در خانه او نازل شده بود همه را به فرزندان خود بميراث داد و همه تعاليم را درباره‏شان عمل كرد و اين مسأله‏اى است كه در تاريخ بشر همانند ندارد. و اينك كه قرنها از تاريخ فرزند دارى فاطمه (عليه‌السلام) مى‏گذرد، به زحمت قابل بررسى است كه او چگونه از عهده اين وظيفه‏هاى سنگين، آن هم در آن شرايط بر آمد.

در مسير مادرى

فاطمه (عليه‌السلام) دختر بزرگ‏ترين رجال مذهبى و سياسى زمان بود، براى او حضورها و موضعگيرى‏هائى در رابطه با حيات خانوادگى ممكن و ميسر بود و مى‏توانست چون ديگر زنان نامدار از خانواده اشراف و سلاطين راهى توأم با ناز و تنعم را در پيش گيرد ولى او اين چنين نكرد.

اوخود را در نظام تكوينى حيات قرار داد كه خداوند او را موجودى بااحساس لطيف و با عاطفه و شور آفريده بود و متحمل و او اين سرمايه را در راه ساختن، بعمل آوردن ورشد دادن فرزندان بكار برد. و سند ادعاى من در اين راه حسن و حسين و زينب و كلثوم‏اند، با آن برنامه درخشان شان.

او مادرى موفق بود زيرا كه توانسته است به تربيت فرزندانى بپردازد كه همه رزمنده، دلير و مجاهد فى‏سبيل الله باشند. كدام مادر است كه در طول حيات خود توانسته است فرزندانى چون حسن و حسين بپروراند؟ و كدام زن شجاعى را سراغ داريم كه دختر شجاع و قهرمانى چون زينب بپروراند؟

فرزندانش هر كدام الگوى كامل مادر و پدر در همه صفات اخلاقى و انسانى و هر كدام مجسمه فضيلت و پاكى و تقوا بودند و اگر از ما نمونه‏هاى مكتب معجزه آساى اسلام را بخواهند ناگزير بايد فرزندان فاطمه (عليه‌السلام) را معرفى كنيم و اين ادعائى است كه در آن گزافه و انحرافى نيست، دوست و دشمن بدان اعتراف دارند - و مادرى چون فاطمه (عليه‌السلام) موجد اين اسوه‏هاست.

ديدگاههاى فاطمه (عليه‌السلام)

موفقيت فاطمه (عليه‌السلام) را در مسير مادى كه بايد سرمشقى براى زنان جهان باشد مرهون ديدگاهى است كه اين بانوى بزرگ اسلامى با استفاده از انديشه اسلامى براى خود پديدآورده و اتخاذ كرده است و ما را توان بررسى همه جانبه اين ديدگاه نيست فقط با رعايت اختصار به چند نمونه آن اشاره مى‏كنيم:

1- در مورد خانواده:

خانواده از ديدگاه فاطمه (عليه‌السلام) كانونى مقدس است و ميزان قداست آن بحدى است كه او دوست دارد تمام مدت عمر و اوقات خود رادر آن بگذارند و آن را سنگرى محكم در جبهه كارزار جهانى بسازد.

همه چيز از خانواده آغاز مى‏گردد، حتى سعادت يا بدبختى يك ملت در خانواده رقم مى‏خورد و عزت و سعادت جامعه از آنجا منشأ مى‏گيرد. هم چنين اگر با ديدى وسيع‏تر نگريسته شود جنگها و صلحها در محيط و جو خانواده تكون مى‏يابد. و در آنجاست كه كودكان، يعنى پدران فرداى بشر درس‏ها مى‏آموزند بدين سان اگر بناى رشدى در جامعه‏اى است آغاز آن بايد از خانواده باشد.

فاطمه (عليه‌السلام) به كانون خانوادگى دل بسته است، آنچنان كه وقتى مسأله تقسيم كار را پدرش با او مطرح مى‏كند و معلوم مى‏شود كه فاطمه (عليه‌السلام) بايد در كانون خانواده به امور داخلى آن بپردازد، خداى را سپاس مى‏گذارد. و به گرمى و سر و سامان دادن خانواده مى‏پردازد و آن را چون كارگاهى براى تربيت رهبرى قرار مى‏دهد.

2- در مورد فرزند:

فاطمه (عليه‌السلام) درباره فرزند اين تصور و انديشه را دارد كه امانتهاى خداوند در دست پدر و مادرند و والدين در برابر حفظ و رشد اين امانت مسؤولند. او فرزند را بعنوان كالائى بى‏ارزش نمى‏شناسد كه او را به دست لله‏ها و دايه‏ها بسپارد بلكه آنها را وجودهائى ارزنده و در خور احترام و كرامت ذاتى مى‏شناسد كه بايد شخص مادر امر رسيدگى آنها را بعهده گيرد.

او فرزند دارى را شأن كوچكى نمى‏دانست كه امر اداره آن‏ها را به ديگران واگذارد. و يا با احساس حقارت از بچه‏دارى بدنبال مشاغل پر سر و صداى بيرون رود. او خانه را مركز انسان سازى مى‏شناسد و فرزندان را ثمره باغ وجود كه در خور هرگونه اعتنا هستند.

او اين احساس را درباره فرزندان خود بيشتر دارد ازآن بابت كه از زبان پيامبر شنيده است خداوند ذريه پيامبران را در صلب من پيامبر قرار داده ولى نسل مرا در صلب على (عليه‌السلام) - پس من پدر اولاد فاطمه‏ام (82)، پس فاطمه (عليه‌السلام) طبعاً سرمايه‏گذارى را درباره اينان لازم‏تر مى‏شناسد.

3- در مورد تربيت:

فاطمه (عليه‌السلام) امر تربيت را امرى تحول‏انگيز، سازنده، نجات ده بشر از خطرات و عوارض مى‏شناسد. او مى‏داند كه رمز پيشرفت و انحطاط فرد و جامعه در سايه تربيت قابل خلاصه شدن است. جامعه‏اى پيشرفته است كه تربيت آن پيشرفته باشد و قومى منحط بحساب مى‏آيند كه تربيت آنها منحط باشد هم او معتقد است كه اين مادران‏اند كه زمينه را براى بهشتى شدن فرزندان فراهم مى‏سازند (الجنة تحت اقدام الامهات (83) و طبعاً رمز جهنمى شدن، انحراف و انحطاط فرد و جامعه هم در سايه تربيت و مخصوصاً تربيت مادران است اين حقيقتى است كه ما پايه‏هاى رشد و انحراف را در سايه تربيت‏هاى صواب و يا انحراف‏آميز بدانيم و تاريخ نمونه‏هاى مستندى را از آن به ما عرضه داشته است.

فاطمه (عليه‌السلام) اين ديدگاه را درباره تربيت دارد كه غفلت از آن موجب صدمه‏اى عظيم براى فرد و جامعه است و صدماتى غير قابل جبران را در پى دارد. بويژه در دوران خردسالى كه كودك همانند شاخه‏ترى قابل انعطاف است بدين نظر او خود را وقف زندگى فرزندان و سازندگى و تربيت آنها مى‏كند. هم چنين او سخن پدر را بياد دارد كه فرموده بود. فرزندان خود را بزرگ بشماريد و آنها را نيكو تربيت كنيد (اكرموا اولادكم و احسنوا آدابهم) (84) و مى‏داند نوع ادب و تربيت آنها مسؤوليت آور است. ادبوا اولادكم فانكم مسؤولون (85).

در طريق تربيت

اما در طريق تربيت فاطمه (عليه‌السلام) توجه به شرايط و عوامل، اصول و ضوابطى دارد كه بعنوان نفوذها نقش اساسى را ايفا مى‏كنند و ما در اين زمينه هم بعنوان عوامل درس‏آموز نكاتى را ذكر مى‏كنيم.

1- محيط و شرايط:

از عوامل مهم تربيت محيط و شرايطى است كه بعنوان عامل مهم در سر راه رشد است. نقش محيط در تربيت به ميزانى است كه بسيارى از صاحبنظران آن را مهمترين عامل از بين همه عوامل تربيت مى‏دانند محيط رنگ ده شخصيت و سازنده خلق و خوى آدمى است و اثر آن را تا بدان حد مهم دانسته‏اند كه گفته‏اند انسان است و محيط او. دامنه محيط وسيع و شامل محيط خانه كه مهم است، محيط دامن مادر و پدر كه از آن مهمتر است، محيط اجتماعى، شرايط و جو بيرون و... و زنى است كه محيط خانه را مدرسه مى‏سازد و در آن برنامه‏هاى تربيت اسلامى را پياده مى‏كند در كلاس خانه‏اش موضوع تربيت فرزندانند و و هدف او انسان پرورى و شهيد پرورى، برنامه‏اش قرآن است و سنت، معلمانش رسول الله است و على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام)، شيوه آن مهر و محبت است و ارج گذارى به وجود فرزندان.

آرى خانه فاطمه (عليه‌السلام) كلاس عالى تربيت است، كلاسى است پر از شور و اخلاص جو آن سراسر ايمان، پايه‏هاى آن، حركت، فضيلت، مقصد آن شهامت آفرينى، تحت نظارت و رهبرى مستقيم پيامبر (ص) و دامن عفيف و پر عزت فاطمه (عليه‌السلام) طريقه آن و آموزش‏هاى صحيح، و تلاش در آن براى انتقال ميراث پيامبران، و طبيعى است كه در آن افرادى پديد آيند مهذب، بى آلايش و معصوم، وارثان آدم تا خاتم، ثارالله، متعهد و مسؤول، انسان دوست و متعهد، و در راه خدا و در كار جلب رضاى خدا.

2- اصول و ضوابط:

در اين كلاس و مدرسه اصول و ضوابطى حاكمند كه همه آنها از جانب خدايند و پيامبر (ص) صادق و مصدق آن‏ها را ذكر كرده و فاطمه (عليه‌السلام) و على (عليه‌السلام) دو شاگرد مهم و دور كن اين امت آن‏ها را مورد عنايت و استفاده قرار داده و به مرحله اجرا و عمل مى‏گذارند.

تربيت براساس اصل توحيد است و ضابطه ايمان و باورى راستين، اصل جرأت دهى و با شهامت سازى در اين خانه حاكم است، اصل اخلاق و انضباط، اصل تقوا و پاكدامنى، اصل غلبه حق بر هواى نفس، ترجيح همسايه بر خانه، ترجيح معنى بر ماده...

خانه او خانه زهد است بگونه‏اى كه دنيا آنها را نفريبد و مالك وجودشان نگردد، بلكه خود مالك دنيا باشند، زرق و برق‏هاى ظاهرى در آن ارزش نداشته باشد. آنچه مهم است و مى‏ارزد، رضاى خداوند است و همه افرادى كه در اين خانه‏اند بر اين اساس و در مسير اين هدف زندگى مى‏كنند.

هم چنين در اين خانه اصل هماهنگى بين زن و شوهر در تربيت فرزندان وجود دارد، اصل اعتدال در امور، اصل سلطه ايمان، اصل غلبه اخلاق انسانى بر خواسته‏هاى حيوانى حكومت مى‏كند و مبانى اسلام راستين مورد توجه است و سعى در اعمال اراده خداوندى و همسانى مشيت خود با مشيت خداوند.

3- شيوه‏هاى و روش:

فاطمه (عليه‌السلام) يك مادر است و مادرى از سوئى مركب از دو عنصر است عنصر نوازش، و عنصر مهربانى و فاطمه (عليه‌السلام) اين هر دو را به حد كمال واجد است و اين خود زمينه را براى تربيت خوب فرزندان فراهم مى‏سازد. روح مادرانه فاطمه (عليه‌السلام) و عطوفت و غم خوارانه او خود سبب پيروى فرزندان است و فاطمه (عليه‌السلام) از اين بابت مصداق اين سخن پيامبر است كه:

- خير نسائكم الطفهن بازواجهن و ارحمهن باولادهن (86) - بهترين زنان شما كسانى هستند كه به همسرشان لطيف‏تر و مهربانتر و به فزرندان خود رحيم‏تر باشند. يا مصداق حديث ديگر كه بهترين زنان شما كسانى هستند كه زاينده و زايا، سرپرست و والى، شيرده به فرزندان، دلسوز به آنان، و علاقمند به همسر خود باشند:

خير نسائكم حاملات، والدات، مرضعات، رحمات باولادهن، مايلات الى ازواجهن (87) فاطمه (عليه‌السلام) با فرزندان خود همدم و هم انس است. كارهاى شان را زير نظر دارد و در موارد لازم به آنان تذكر مى‏دهد و يا در مورد كارشان داورى مى‏كند. حسنين (عليه‌السلام) خط مى‏نويسند نزد مادر مى‏آورند كه بگويد خط كدامشان بهتر است.

مادر براى اينكه دلها را نشكند آنها را بنزد پيامبر مى‏فرستد و رسول خدا مجدداً آنها را نزد فاطمه (عليه‌السلام) بر مى‏گرداند. فاطمه (عليه‌السلام) رشته گردن بند را به زمين مى‏ريزيد كه هر كدام بيشتر جمع كردند خط او بهتر است. (88)

درس‏ها

در مكتب تربيتى فاطمه (عليه‌السلام) درس‏هاى گوناگون است درس اخلاق، درس زندگى، درس روابط با انسانها، درس حركت آفرينى، درس موج سازى و قيام، درس حمايت از مظلوم، درس مبارزه با ظالم، درس ديندارى و دين خواهى و... و ما براى نمونه از سه گونه درس او نام مى‏بريم:

1- درس اخلاق:

فاطمه (عليه‌السلام) سعى دارد كه اخلاق اسلامى را عملاً به فرزندان بياموزد. اخلاقى كه در آن جرأت و شجاعت، عفو در عين قدرت،گذشت و ايثار باشد. فاطمه (عليه‌السلام) به فرزندان درس محبت داد، درس نيكو كارى داد، درس وفادارى به هدف مشروع داد و هم چنين درس رشادت، خلوص، تعاون، حريت، احسان، صفا، تقوا و همه درسهائى كه انسانيت به آنها مفتخر است.

فاطمه (عليه‌السلام) پايه‏هاى اخلاق انسانى و رشادت و جرأت را در فرزندان چنان تحكيم كرد كه حسين بن على (عليه‌السلام) در روز عاشورا در رمز عدم قبول ذلت مى‏فرمايد، خداوند و رسول او به ذلت اين بيعت رضايت ندارند. دامن‏هائى كه در آن پرورده شدم (دامن رسول خدا (ص) على مرتضى (ع)، فاطمه زهرا (عليه‌السلام)) اجازه قبول اين ننگ را به من نمى‏دهد.

اخلاق فاطمه (عليه‌السلام) اخلاق الهى بود، اخلاق سرافرازى و احساس غرور بخاطر بندگى خدا بود، اخلاق عزتمندى و جلال و شكوه خداوندى بود، فرزندانش همان‏ها را گرفتند و در مسير زندگى حال و آينده خود بكار بستند. در دوران اسارت خاندان فاطمه (عليه‌السلام) بعد از واقعه كربلا ديديم كه چگونه در عين اسارت احساس سرافرازى داشتند و لقمه نانِ دونان را نخوردند و حتى اجازه نداد فرزندان و كودكان‏شان نيز در عين گرسنگى از آن صدقات استفاده كنند.

2- درس بندگى:

فاطمه (عليه‌السلام) به فرزندان خود عملاً ياد داد كه چگونه خداى رابندگى كنند و چگونه مطيع و تسليم اوامر او باشند. و اين كار ازراه تمرين عملى عبادت بود. زيرا فاطمه (عليه‌السلام) خود عابده‏اى بى‏مانند و در مقام بندگى در بالاترين حد و صورت ممكن بود. كسى كه خداى را با تمام ذرات وجودش پرستش كرده و فرزندانش، چه بسا كه در نيمه‏هاى شب شاهد حالات او بودند.

روح عبادت چنان در وجود فرزندانش ريشه دوانده بود كه هيچ گامى بر نمى‏داشتند جز براساس قاعده و ضابطه عبادت. آنها بدرجه‏اى از رشد عبادى رسيده بودند كه بدنبال عبادت مرجحه مى‏رفتند. در حال اعتكاف و در شرف خاتمه دادن آن بودند، ولى رسيدگى به مشكل مردم را از آن مهمتر دانسته و ترك اعتكاف گفتند. (89) و يا داستان نماز شب زينب در شب يازدهم ماه محرم، آنهم در حاليكه برادران و عزيزان، و حتى فرزندان خود را در واقعه كربلا از دست داده، يكه و تنهاست در برابر آن همه مصائب، خيمه‏هاى آتش زده ولى صاحب را شاهد است و ماجرا خود چيزى شبيه به افسانه است. مصائب و اتفاقات او را از نماز شب باز نمى‏دارند او توان جسمى نداشته ولى به صورت نشسته آن را انجام داد.

3- درس زندگى سازى:

و بالاخره فاطمه (عليه‌السلام) به فرزندان مفهوم حيات و رمز و راز زندگى را آموخت. و به آنها ياد داد كه گاهى زندگى و عزتمندى آن پس از مرگ است و زمانى در دوران آن. اصل برداشتن هدف معقول در زندگى است كه بفهمد چرا بايد كار كرد و چرا بايد جنگيد و چرا صلح؟ و اصولاً رمز و ملاك انديشيده زيستن در چيست؟

او كوشيد محيط خانه را ميدانى سازد براى عمل كردن تعاليم اسلام و تحقق بخشيدن به آرمانهاى مقدس نبى اكرم (ص). به فرزندان آمادگى فكر و تعقلى داد و كوشيد حيات شان را عقيدتى سازد. درس متانت در عين جهاد، درس قناعت، در عين وفور، درس تحمل در عين توان پيشروى، درس ايثار در عين نيازمندى شخصى، درس نظم در عين دشوارى و گرفتارى، درس حق دوستى و حق‏طلبى در عين تحمل مرارتهاى ناشيه از آن... اينها همه از مسائلى هستند كه فاطمه (عليه‌السلام) آن‏ها را به فرزندان خود آموخت.

اينكه در خانواده‏ها شخصيت‏هاى اصلى پديد مى‏آيند بدان خاطر است كه نظامات اصلى درباره آنها پياده و اعمال مى‏گردد. فاطمه (عليه‌السلام) نظام اسلامى تربيت را درباره فرزندان پياده كرد و در نتيجه هر كدام چون دنيائى شدند كه در زندگى آينده و تاريخى اسلام نقش‏هاى مفيد و مثمر ثمرى را پياده كردند.

تربيت در عين كار

اين همه كوشش دقت گذارى فاطمه (عليه‌السلام)درباره فرزندان بخاطر آن نبود كه او را فراغى و آسايشى فوق‏العاده بود. او اين خدمات را در كنار ديگر مشاغل شخصى و اجتماعى، آنهم در آن برهه از زمان انجام داد. داشتن تصويرى از وضع حيات در آن روزگار، مخصوصاً در دورانى كه فقر و نادارى هم حكومت كند خود عظمت كار او را بيشتر نشان مى‏دهد.

او زنى است جوان، مادر چند كودك خردسال، در خانه‏اى زندگى مى‏كند كه محقر است، آب را از بيرون بايد به خانه بياورد و از مسافتى نسبتاً دور، گندم يا جو را بايد شخصاً با دستاس آرد كند، خود بايد آنرا خمير كند، و نان بپزد، خود بايد لباس خود و فرزندان را بشويد، با هيزم آتش درست كند، و با دهان در آن بدمد تا آتش شعله‏ور گردد، خود خانه را جارو كند، شمشير خونين على (ع) را بشويد، محيط را براى آرامش على (عليه‌السلام) ساكت سازد. به زنان مدينه درس و مسأله دينى بياموزد، گاهى هم به زخم بندى مجروحان جنگى بپردازد، كارهاى دستى چون پشم ريسى را انجام دهد تا كمكى براى زندگى مشترك باشد، به حق‏طلبى برود، به مبارزه بپردازد و...

فاطمه (عليه‌السلام) نشان داد كه انجام وظايف مادرى با آن امور متناقض نيست، در عين كثرت مشغله مى‏توان فرزندانى شايسته تربيت كرد و بگفته دكتر بنت الشاطى‏ء مى‏توان چون چشمه‏اى شد كه از سينه كوهى بجوشد و با خود هزاران گوى و گوهر زرين و سيمين بيرون بريزد، پذيرش خدمات خانوادگى مانع از خدمات اجتماعى و سياسى نيست و بالعكس.

حاصل تربيت

حاصل تربيت فاطمه (عليه‌السلام) در محيط خانه، فرزندان است صاحب فضيلت‏هاى بسيار و متعدد و در محيط بيرون،زنانى است عفيفه و كم نظير كه هر كدام چراغ و مشعل هدايتى براى ديگر زنان در دنياى اسلام بودند. اما در آنچه كه به فرزندان مربوط مى‏شود اصل تربيت فاطمه (عليه‌السلام) را لااقل از سه ديد بررسى مى‏كنيم.

1- در جنبه شخصيت:

او فرزندانى تربيت كرد كه هر كدام از آنها در جنبه شخصيتى انسانهائى آزاد، مستقل، با روحيه، و داراى سلوك و رفتارى هستند كه توجه به هر كدام از آنها آدمى رابه ياد آيه آيه‏هاى قرآن مى‏اندازد. به دست نورانى فاطمه (عليه‌السلام) شير مردان و شير زنان شجاع، با عرضه و قهرمان پديد آمدند، كه داراى عزت نفس، اعتماد بنفس و به دور از فرومايگى و تن دادن به ذلت‏ها بودند.

فرزندان فاطمه (عليه‌السلام) همگى شجاع، با اراده، از نظر روحى قوى، فدائى اسلام و قرآن بودند. اين درك و اراده را داشتند كه در مواقع حساس به يارى انسانهاى مظلوم و اسلام مظلومتر بشتابند. كسانى بودند كه آخرين قطره خون را دادند ولى در برابر ناحقى و ستم سرفرود نياوردند.

2- در جنبه حركت آفرينى:

حاصل تربيت فاطمه (عليه‌السلام) پرورش نسلى بود حركت آفرين و زندگى ساز، نسلى كه هر كدام مشعل هدايتند وچراغ فرا راه حيات همه انسانهاو سياستمداران راستين هستند. فرزندان فاطمه (عليه‌السلام) در تاريخ حيات اسلامى مردم موجها آفريدند و كشتى اسلام را كه گاهى شديداً، در تلاطم و در حال غرق شدن بود از خطر نجات دادند.

- حسن بن على (عليه‌السلام) را ببينيد كه در چه شرايطى و چگونه با نرمش قهرمانانه و تاريخى خود زحمت صلح را بخود خريد ولى نابودى اسلام و فناى توان مسلمين را پذيرا نشد. صلحى تاريخى كرد كه زمينه ساز قيامهاى بعدى بود و خود شهيد صلح به نفع اسلام شد.

- حسين بن على (عليه‌السلام) را بنگريد كه قيام جانانه خويش از خون دل خود گذشت تا در رگهاى مسلمانان خمود و جامد خونى جديد وارد سازد و آنها عليه ستمگران و عياشان به مبارزه وادارد و خانه ستم را ويران كند والحق كه با اين قيام چه نصيبى وافر براى اسلام فراهم آورد.

- زينب (عليه‌السلام) را ببينيد كه زبانش چون جلادى براى ابن زياد و يزيد بود و هم چون شمشير على (عليه‌السلام) برّائى داشت - با سخنان خود در كوفه و شام زلزله در اركان خصم انداخت و دنياى دشمن را بحركت و عصيان عليه نظام خودشان وا داشت. و به همين گونه بود كلثوم و در كل حاصل تربيت فاطمه (عليه‌السلام).

3- درخدمت به اسلام:

فاطمه (عليه‌السلام) خادمانى ارزنده و راستين براى اسلام تربيت كرد. كه بقاى اسلام را تضمين كردند و جمله معروف الاسلام نبوىّ الحدوث و حسينى البقاء خود نمونه‏اى از آن است. اينان به گونه‏اى پرورش يافته بودند كه دشمنى اسلام را نمى‏پذيرفتند و اعمال خلاف اسلام را طرد و نهى مى‏كردند از سر و جان مايه مى‏گذارند تا اسلام زنده بماند.

در تاريخ اسلام ديديد كه چگونه با معاويه ستيز مى‏كرد، آن ديگرى با پسرش يزيد، آن سومى حامل پيام شهادت شد، آن چهارمى افشاگر مفاسد بنى اميه و همه آنها پشتوانه انقلاب اسلامى پيامبر (ص) كه كوشيدند اركان فسادو آلودگى را متزلزل سازند و مردم را به حقايق پشت پرده حكومت آشنا نمايند و نشان دهند آنچه خلفا عرضه مى‏دارند اسلام نيست.

فاطمه (عليه‌السلام) بانوى بزرگى بود كه توانست نسل امام تربيت كند و فرزندانى شهادت طلب و فدائى اين كه در مواقع حساس و لازم از جان خود براى اسلام مايه بگذارند و جلو مقاصد شوم خصم را بگيرند. نسل فاطمه (عليه‌السلام) نسل شهيد است. زيرا همه آنان درراه اسلام خود را فدا كردند وفراموش نكنيم فاطمه (عليه‌السلام) خود شهيده اسلام است و شوهرش نيز شهيد مسجد و محراب.

### فصل 4: فاطمه (عليه‌السلام) و كانون دارى

مقدمه

فاطمه (عليه‌السلام) دختر پيامبر است، راه و رسمى را در زندگى پديد آورد كه الحق حجت را بر همه زنهاى عالم تمام كرد. با شيوه‏اى كه او در پيش گرفت راه عذر را در انجام وظيفه‏اى كه خداوند براى زنان مقرر داشته است بر روى آنان بست. اگر فاطمه (عليه‌السلام) نبود ما چگونه مى‏توانستيم دريابيم وظايف متعدد براى يك زن چگونه قابل جمع است؟ چگونه مى‏توانستيم دريابيم كه زن هم در سير به سوى كمال مى‏توانند چنان گامى به پيش نهد كه حتى از مردان هم جلو افتد؟.

فاطمه (عليه‌السلام) با عمل خود به جهانيان درس داده، درس مادرى، درس همسرى، درس كانون دارى، درس خدمت اجتماعى و هدايت و روشنگرى، بدون فاطمه (عليه‌السلام) درك اين مسأله ممكن نبود كه زن در عين فرزند دارى مى‏تواند عابده‏اى بى‏مانند باشد و بدون انتخاب نسبت و مقام مى‏تواند در نقش يك انسان كامل ايفاء وظيفه كند و شهره گردد.

از درس‏هاى مهم و حيرت‏انگيز فاطمه (عليه‌السلام) درس خانه‏دارى و مديريت كانون است. او با اينكه دختر پيامبرى عظيم و حاكمى قدرتمند است و مى‏تواند چون ديگر زنان كه در چنين وضع و موقعيتند براى خود جاه و جلالى فراهم سازد، كوكبه و دبدبه‏اى به راه اندازد ولى چنين نمى‏كند. همانند هر زن عادى ديگرى سر گرم كار و تلاش د رخانه و گرم داشتن كانون مى‏شود و در عين حال مسؤوليت اجتماعى خود را نيز فراموش نمى‏نمايد.

براى اينكه اهميت قضيه روشن شود به گوشه‏هائى از اين حيات درخشان فاطمه (عليه‌السلام) اشاره مى‏كنيم و از تلاش و كوشش او در اين جنبه حرف مى‏زنيم، باشد كه راهنماى عملى براى ما، آن هم باالگوگيرى اززنى معصومه باشد.

خانه فاطمه (عليه‌السلام)

نخست از خانه فاطمه (عليه‌السلام) حرف بزنيم، جائى كه او و على (ع) در آن زندگى سر كرده‏اند و گلهاى بوستان خود را در آن پرورش داده‏اند. تا مدتهاى زياد آنها در اطاق اجاره‏اى زندگى را سر كردند كه دور از خانه پيامبر (ص) بود. بعدها رسول خدا (ص) با يكى از صحابه سخن گفت و خانه اجاره‏اى آنها را به محلى نزديكتر به خود آورد، و سالها گذشت تا آنها خود صاحب خانه‏اى و حجره‏اى كوچك شدند.

اين خانه كه در كنار خانه پيامبر (ص) بود، و بيش از يكى دو متر با آن فاصله نداشت، خانه‏اى بود كوچك و محقر، گلين، فرش آن شامل حصيرى بود كه تنها نيمى از اطاق را مى‏پوشاند و نيم ديگر با شن نرم مفروش بود. درب آن يك لنگه‏اى و معرّف فقر اهل خانه.

در اين خانه فاطمه (عليه‌السلام) با على (عليه‌السلام) همراز و بهتر بگوئيم هم بند و هم سلول بود. از ديدى محلى براى زندگى و مسكن است، از سوئى ديگر كارگاهى است براى كارهاى دستى فاطمه (عليه‌السلام) كه براى كمك معاش و يا در بسيارى از موارد براى خدمت به فقرا و مساكين انجام مى‏گرفت و ازجهتى مركز آمد و شد ياران على (عليه‌السلام)، دوستان فاطمه (عليه‌السلام)،زنان مسأله دار و هدايت خواه بود.

فاطمه (عليه‌السلام) اين خانه را مدرسه و دانشگاهى ساخته بود، نه تنهابراى فرزندان خود، بلكه براى زنان مسلمان كه سؤالات مذهبى خود را از او مى‏پرسيدند. آن را كانون مقدسى ساخته بود كه اعضاى خانه، آن را سنگرى دانسته و پناه و سكون خود را در آنجا مى‏جستند. و خواهيم ديد كه اين كانون مطمئن‏ترين محل آرامش و پناه على (عليه‌السلام) بود.

اهميت خانه‏دارى

فاطمه (عليه‌السلام) ازكسانى نبود كه خانه‏دارى را كارى كوچك شمرد و يا خانه را به شوق اداره و منصبى ترك گويد و يا آن را محل و مركزى براى بلند پروازى خود قرار دهد. او به اين نكته آگاه بود كه كانون خانوادگى و اداره آن كمتر از اداره يك كشور نيست و حتى پايه كشور دارى بحساب مى‏آيد. و هم مى‏دانست و اززبان پيامبر شنيده بود كه خدمت در خانه و خانه‏دارى داراى اجر و حسنه است، حسنه‏اى كه هيچ كارى از زن با آن برابرى نمى‏كند.

روزى رسول خدا (ص) از اصحاب خود پرسيد زن در چه حالى به خدا نزديكتر است؟ و اصحاب پاسخ درست آن را ندانستند: فاطمه (عليه‌السلام) اين سخن را شنيد و پيام فرستاد زن در حالى به خدا نزديكتر است كه ملازم خانه باشد و از آن بيرون نشود. (90)

او مى‏دانست كه خانه سنگر است، پايگاه اجتماعى اعضاء است، همانند يك نهاد اجتماعى گرانقدر است و كارى براى زن از نظر ارزشمندى معادل خانه‏دارى نيست. بدين سان همّ خود را به خانه‏دارى نهاد و اداره و مديريت آن و نيز تربيت فرزند را در آن به وجهى نيكو پذيرا شد. او در اين راه احساس خجلت و ننگى نداشت و از زير بار وظايف آن شانه خالى نمى‏كرد.

مركزيت خانه‏اش در مسير تربيت فرزند، مشاوره و همدمى با على (عليه‌السلام) مهرورزى به اهل خانه بود، و حاصل چنين اقدامى، فاطمه (عليه‌السلام) راستين را بيش از پيش محبوب كرد و او راضى به اين تقسيم كار پيامبر (ص) بود كه كار درون خانه از آن او و كار بيرون خانه از آن على (ع) باشد و خداى را بر اين امر سپاسگزار و شاكر بود.

مسؤوليت او در خانه

او بفرموده رسول گرامى اسلام، رئيس خانه است و المراة سيدة اهلها (91) كدبانوئى است مجرب كه گوئى تمام دوره‏هاى مديريت خانواده را گذارنده و به وظايف خود نيكو آشناست. مسئوليتش سنگين است

- در آن روزگار دشوار، آن هم در دوره فقر خاندان پيامبر او بايد به امور زير برسد:

- امر سر و سامان دادن امور خانه، آن هم خانه‏اى كه مركز آمد و رفت است و چند كودك خردسال در آنند.

- امر تربيت و اداره و نظافت و سرپرستى فرزندان كه آن هم كارى اندك و آسان نيست.

- امر پيشه‏ورى و صنعتگرى چون بافتن پيراهن براى فرزندان و يا پشم ريسى براى كمك معاش.

- امر آسياب كردن گندم يا جو با دستاس كه رسول خدا (ص) فرموده دست فاطمه (عليه‌السلام) در اين راه زخمى شده بود.

- امر آوردن آب از بيرون كه در آن روزگار اين هم مشكلى براى فاطمه (عليه‌السلام) بود و خانه‏ها آب نداشتند.

- امر هدايت و سرپرستى زنان جديد الاسلام كه از بركت فاطمه (عليه‌السلام) مهتدى مى‏شوند ويا ديگران.

- و بالاخره كارهاى ديگرى كه هر زنى بدان واقف است و به اصطلاح خودشان از بام تا شام در خانه مى‏دوند ولى باز هم كارشان نيمه كاره مى‏ماند. براى تهيه مختصر غذائى آن همه وقت مى‏گذارند ولى باز هم مطبوع طبع آنها قرار نمى‏گيرد. درك سنگينى مسؤوليت او ميسر نيست، مگر آنگاه كه آدمى خود در شرايط آن قرار گيرد.

سكون خانه

خانه فاطمه (عليه‌السلام) از آن خانه‏هائى كه خداى خواسته است نام او در آنجا بلند گردد و مورد تسبيح و تقديس باشد. (فى بيوت اذن اللّه ان ترفع و يذكر فيه اسمه يسبح له فيها بالغدو و الاصال) (92) و طبيعى است كه چنين خانه‏اى نمى‏تواند مركز آشفتگى و هرج و مرج باشد نخستين چيزى كه در آن بايد حضور داشته باشد سكون و آرامش است و فاطمه (عليه‌السلام) سعى دارد چنين كند.

او مى‏داند كه ترقى و عظمت شوهر، كوشش و تلاش ارزنده او تا حدود زيادى مرهون زندگى آرام و ساكن او در محيط خانه است و خانه بايد سنگر آرامش و محل تجديد قوا باشد تا شوهر بتواند بنشيند، درست نقشه بكشد و درست طراحى كند، و درست تصميم به اجرا و عمل بگيرد. خانه بايد در سكون و آرامش باشد تا شوهر بتواند در آن خانه احساس راحتى كرده و مشقات بيرون را از تن به در نمايد.

خانه فاطمه (عليه‌السلام) براى على (عليه‌السلام) چنين وضعى را داشت. على (عليه‌السلام) در كنار زهرا (عليه‌السلام) احساس آرامش مى‏كرد و حتى هر آنگاه كه از حوادث و مشكلات زندگى به ستوه مى‏آمد به سنگر خانه پناه مى‏برد و در آنجا كمى با فاطمه (عليه‌السلام) سخن مى‏گفت و تجديد قوا مى‏كرد و از نو سرگرم كار و تلاش و مبارزه مى‏شد و اين امر در سراسر زندگى على (عليه‌السلام) وجود داشت، حتى پس از وفات فاطمه (عليه‌السلام) و در سر مزارش.

گرمى و روشنائى كانون

فاطمه (عليه‌السلام) در محيط خانه چون ماهى درخشان بود كه نور وجودش كانون خانه و دل على (عليه‌السلام) را روشن مى‏كرد. او مصداق اين آيه قرآن بود كه: (و اذا رايتهم حسبتهم لؤلؤاً منثوراً). (93) او روشنى بخش خانه بود، ديدارش رنجها و غصه‏ها را از دلها مى‏زدود. على (عليه‌السلام) خود فرمود وقتى به خانه مى‏آمد و به زهرا نگاه مى‏كردم تمام غم و غصه‏ام زدوده مى‏شد. (94)

فاطمه (عليه‌السلام) كانون خانواده را گرم مى‏داشت، على (عليه‌السلام) و فرزندان را دل به اين خوش بود كه د ركنار فاطمه‏اند و در آن كانون‏اند. از ديدى، او چون شمعى بود كه پروانه‏ها را بدور خود جمع كرده، به آنها گرمى و نور مى‏داد خانه‏اش كانون انس و صفا بود. اعضاى خانه با هم انس و آشتى و معاونتى داشتند، و در كمال همرنگى و صداقت، در سايه ايمان به خدا و رسول و كتاب او زندگى مى‏كردند. اگر على (عليه‌السلام) تصميمى مى‏گرفت، همگان همراه او بودند و اگر فاطمه (عليه‌السلام) تصميمى اتخاذ مى‏كرد ديگر افراد خانه با او همگام مى‏شدند و نمونه روشن آن موردى است كه در آن سه روز تمام اعضاى خانواده افطارى خود را به فقيران و يتيم و مسكين دادند و خود با آب افطار كردند. (95)

و بالاخره فاطمه (عليه‌السلام) در گرم داشتن كانون، لطف و عنايت به همسر، رحمت و دلسوزى به فرزند مصداق حديث پيامبر (ص) بود كه خير نسائكم الطفهن بازواجهن، و ارحمهن باولادهن و...(96) و مصداق احاديث ديگر رسول خدا چون عفيفه بودن، شوهر دوست وفرزند دوست بودن و ضمن اينكه او خود ملهم به الهامات الهى است.

مشقت زندگى

با چنين وصفى كه گذشت و با آن همه كار و تلاش طبيعى است كه زندگى بر او آسان نبود. پيامبر (ص) روزى بر فاطمه (عليه‌السلام) وارد شد و ديد كه با دستهاى خود آسياب را مى‏گرداند و در عين حال به كودك خردسالش سرگرم شير دادن است. رسول خدا (ص) از ديدن چنين وضع آب در ديده گردانيد و فرمود دخترم:

تلخى‏هاى زندگى دنيا را بچش براى وصول به حلاوتهاى آخرت فاطمه (عليه‌السلام) گفت خداى را بر اين نعمت‏ها سپاسگزارم و بر كرامت‏هاى او عرض تشكر دارم. (97) شدت، كارش در خانه بحدى بود كه گاهى توان را از او مى‏گرفت، بدنش رنجه مى‏شد و به فرموده على (عليه‌السلام) دستانش از شدت آسياب كردن تاول زده و پينه بست. (98) در عين حال اين كار يك روز و دو روز نبود و هم اين براى فاطمه (عليه‌السلام) تنها كار نبود كه از كارهاى ديگر فراغتى داشته باشد. مسأله نظافت خانه هم مسأله بود كه گاهى سر و روى فاطمه (عليه‌السلام) راگرد آلود مى‏كرد و غبار بر او مى‏نشست.

روزى رسول خدا (ص) از فاطمه (عليه‌السلام) احوال بپرسيد كه چگونه‏اى؟ فاطمه (عليه‌السلام) ظاهراً از حالات زندگى و مشقت‏هاى آن، و سختى معيشت و شايد هم از گرسنگى خود و فرزندان و از خالى بودن خانه‏اش ازآذوقه سخن گفت. رسول خدا (ص) فرمود دخترم آيا به اين راضى نيستى كه سيده زنان جهان باشى؟ فاطمه (عليه‌السلام) پرسيد مگر مريم دختر عمران سيده زنان نيست؟ پيامبر فرمود: او سيده زنان عصر خود بود و تو سيده همه زنانى (99). و بر اين اساس ملاك خانمى و بانوئى وارونه گشت و در نظر پيامبر (ص) زنان پر خور و پر آذوقه و متجمل و آنهائى كه در جلال و جبروت مادى زندگى مى‏كنند بانو وخانم بحساب نمى‏آيند. اگر ملاكى براى بانوئى و سيده بودن مطرح باشد در تلاش و جهد هدفدار، در عين تحمل فقر و نادارى است. در عابده بودن و زاهده بودن و در راه خدا رنجها را بخود خريدن است و فاطمه (عليه‌السلام) اين چنين بود.

كمك كارى‏ها

فاطمه (عليه‌السلام) در تنگا و خستگى و دشوارى زنديگ بود ولى چنان نبود كه شوهرى خود خواه و تن پور داشته باشد كه اين همه كارها تلاش‏ها را وظيفه خاص زن بداند و كمك كارش نباشد. نه - على چنين مردى نبود. او در كار و تلاش مردانه‏اش كمتر از فاطمه (عليه‌السلام) نبود. چه بسيار ازكارهاى خانه را او انجام مى‏داد حتى بافاطمه (عليه‌السلام) مى‏نشست و گندم آسياب مى‏كرد و حتى در مواردى نان مى‏پخت رسيدگى به امور بيرون، تهيه نان براى چنان خانواده‏اى با فرزندان متعدد، آن هم كار و اشتغالى مشروع، آب كشى براى مزرعه و درختان، كارمزدى براى آبيارى درختان، حضور در جبهه و صحنه رزم، دستگيرى از بينوايان، بردن نان و آذوقه براى دردمندان، عبادت رسمى و حضور در عرصه‏هاى سياسى خود كارى بس وسيع و پر دامنه بود.

او حتى براى سير كردن فرزندان تن به كار مزدى مى‏داد. در مزرعه‏اى كار مى‏كرد و قرار بسته بود براى هر سطل آبى كه از چاه بيرون مى‏كشد يك دانه خرما بستاند و بر اين اساس براى اهل خانه غذا تهيه مى‏كرد، با اين اتكا كه در مواردى بسيار ديگران را بر خود مقدم مى‏داشت و از همين غذائى كه با مرارت به دست مى‏آمد به فقيران مى‏داد.

در عين حال هر آنگاه كه از كار روز مره فارغ مى‏شد و بخانه مى‏آمد با همان بدن خسته به كمك فاطمه (عليه‌السلام) مى‏شتافت. گاهى خانه را تميز مى‏كرد، زمانى با فاطمه (عليه‌السلام) آسياب را مى‏گرداند، گاهى در نظافت خانه به او كمك مى‏كرد. او در محيط خانه تلاش بسيار داشت، بدان خاطر كه به حال فاطمه (عليه‌السلام) از شدت كار او رقت مى‏كرد و دلش به درد مى‏آمد.

روزى پيامبر (ص) بر آنها وارد شدديد على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) سر گرم آسياب كردن جويا گندمند. خطاب به آنان كه كدام خسته‏تريد. برخيزيد من بجاى شما آسياب كنم - على (عليه‌السلام) عرض كرد فاطمه (عليه‌السلام) خسته‏تر است. پيامبر فرمود دخترم برخيز آنگاه خود بجايش نشست و با على (عليه‌السلام) سرگرم آسياب كردن شد. (100)

حاصل كانون دارى

حاصل كار و تلاش فاطمه (عليه‌السلام) در محيط خانه و ثمره كارش عبادت و داراى ارزش بسيار است زيرا:

- خدمت به مردى كه عزيز خداست و مرد رزم و جهاد است و خداى را بر او نظر عنايت بسيارى است.

- على شدن على (عليه‌السلام) در سايه همدلى با فاطمه (عليه‌السلام) وفاطمه شدن فاطمه (عليه‌السلام) در سايه انس با على (عليه‌السلام) و هم مسكنى اوست و چه زيباست كار براى چنين افراد.

- خدمت به فرزندان و تربيت نسلى است كه انسان دوست، متعهد، مكتبى، و نمونه عالى تربيت اسلامند.

- خدمت به اسلام بود زيرا كه در سايه آن موجبات خدمت به اسلام و مسلمين فراهم آمد و ضديت‏ها با اين سركوب شد و مردم توانستند راه خود را بيابند.

- و سرانجام فاطمه (عليه‌السلام) با مديريت خود درس زندگى توأم با سعادت به زنان داد، تجاربى فراهم آورد كه بهره‏گيرى از آن عامل رشد انسانيت انسان و مخصوصاً زنان جهان است و كدام عبادت است كه بدين ميزان داراى ارزش و ثمره اجتماعى باشد.

پاورقى ها:

1- نهج‏البلاغه - در مراسم دفن فاطمه (عليه‌السلام).

2- فاطمة الزهراء.

3- ص 66 ج 2- فرائد السمطين.

4- طبقات ابن سعد ج 8 ص 14.

5- ص 125 انساب الاشراف.

6- شرح حال چهارده معصوم - صفوت ص 15.

7- فاطمه الزهراء - الرحمانى.

8- ص 324 انساب الاشراف.

9- ص 90 بحار ج 43.

10- آيه 63 سوره نور.

11- ص 367 مناقب ابن مغازلى.

12- حلية الاولياء ج 2 ص 41.

13- فضيله الزهراء.

14- فضيله الزهراء.

15- مستدرك ج 3 ص 184.

16- مستدرك ج 3 ص 184.

17- صحيح بخارى جزء 5 ص 26.

18- ص 87 الزهراء.

19- جزء 7 صحيح مسلم ص 141.

20- فاطمه الزهراء.

21- فضائل الخمسه ج 3، 133.

22- كافى ج 1 ص 460.

23- ص 132 منتهى الامال ج 1.

24- ص 239 رياحين الشريعه ج 1.

25- ص 156 بحار ج 43.

26- ص 44 - اشگهاى فاطمه (عليه‌السلام).

27- ص 63 همان منبع.

28- به كتاب نظام خانواده در اسلام و كتاب تشكيل خانواده در اسلام از مؤلف مراجعه شود.

29- ص 11 طبقات ابن سعد ج 8.

30- وفاة الصديقه الزهراء ص 23.

31- ص 11 طبقات.

32- ج 2 سيره حلبى.

33- ص 130 الزهراء - محسن امين.

34- ص 131 - الزهراء.

35- خصايص فاطميه.

36- ص 33 الغدير 1.

37- بحار ج 43 ص 18.

38- بحار 43 ص 10.

39- روضه المتقين ج 8 ص 123.

40- علامه مجلسى.

41- جواهر السنيه - احاديث در شأن على (عليه‌السلام).

42- كفاية الطالب گنجى شافعى.

43- ص 132 الزهراء.

44- ص 35 دلائل الامامه.

45- ص 137 الزهراء - محسن امين.

46- ص 68 همان منبع.

47- ص 94 بحار ج 43.

48- ص 107 فاطمه الزهراء (عليه‌السلام).

49- مناقب ج 3 ص 351.

50- روضة الواعظين ج 1 ص 146.

51- مناقب ج 3 ص 350.

52- دلايل الامامه ص 23.

53- تاريخ الخميس ج 1 ص 408.

54- ص 68 الزهراء مطاهرى.

55- ص 74 رياحين الشريعه ج 1.

56- ج 2 - كافى ص 360.

57- بحار ج 43.

58- مناقب ابن شهر آشوب ص 111 ج 2.

59- ص 112 ج 2 مناقب ابن شهر آشوب.

60- ص 90 الزهراء ملا محسن.

61- ص 102 الزهراء.

62- ص 114 بحار 43.

63- صفوة الصفوه ابن جوزى ص 3 ج 2.

64- امام صادق (عليه‌السلام).

65- آيه 19 سوره رحمان.

66- المصدر ص 151.

67- ص 171 احتجاج ج 1.

68- همان منبع ص 195.

69- زندگانى حضرت زهراء (عليه‌السلام).

70- مناقب شهر آشوب ج 3 ص 33.

71- ص 86 بيت الاحزان - قمى.

72- ص 35 شمه‏اى از فضايل زهرا - محلاتى.

73- ص 80 فاطمه دكتر شهيدى.

74-ص 9 رياحين الشريعه ج 1.

75- بحار ج 43 ص 186.

76- نهج البلاغه نامه 28.

77- بحار ج 43.

78- نهج البلاغه.

79- آيه 22 سوره رحمان.

80- آيه 22سوره رحمان.

81- تفسير الدرالمنثور ج 7 ص 697.

82- مناقب ابن شهر آشوب ج 3 - ص 387.

83- حديث نبوى.

84- حديث نبوى.

85- حديث نبوى.

86- حديث نبوى.

87- حديث نبوى.

88- بحار 104 ص 309.

89- داستان اعتكاف امام حسين (عليه‌السلام) و مراجعه يك نيازمند.

90- ص 134 منتهى الامال ج 1.

91- روضة الواعظين.

92- آيه 36 سوره نور.

93- آيه 19 - انسان.

94- مناقب خوارزمى ص 256.

95- آيه 8 سوره انسان.

96- نهج الفصاحه.

97- ص 133 منتهى الامال.

98- ص 134 همان منبع.

99- ص 42 حليه الاولياء ج 2.

100- ص 5 بحار ج 43.

## بخش چهارم - حالات و روحيات فاطمه (عليه‌السلام)

اين بخش از بحث را به معرفى حالات و روحيات و حيات شخصى و مواضع اجتماعى فاطمه (عليه‌السلام) اختصاص داده‏ايم و مجموعه مباحثى تنظيم شده را در چهار قسمت عرضه مى‏داريم. فصلى از آن درزمينه معرفى حيات احساسى و تعقلى فاطمه (عليه‌السلام) است. و در آن از نقش و عامل عقل و عاطفه در حيات انسانها ياد كرده و حيات فاطمه (عليه‌السلام) را در رابطه با اين دو عامل مورد بررسى قرار مى‏دهيم. در آن بحث مى‏كنيم كه فاطمه (عليه‌السلام) در مواقع حساس چه تصميمات اصولى براساس عقل اتخاذ مى‏كرد و راه و روش او چگونه بود.

فصل دوم آن در رابطه با عبادت فاطمه (عليه‌السلام) است يعنى، مسأله‏اى كه مى‏توان آن را مهمترين نقطه اشتراك او با على (عليه‌السلام) بحساب آورد. از درجات ايمان و عشق او، خضوع و خشوع در عبادت، از حال و شوق او و از تسبيحات و اشكهاى او در حال عبادت در اين فصل بحث خواهيم كرد.

فصل سوم آن در رابطه با روحيه فاطميه است و در آن سعى داريم در اجزاء تشكيل دهنده اين روحيه‏

و از جنبه‏هاى سرشتى آن بحث بميان آوريم، از روح وظيفه‏شناسى و مقاومت او، از روحيه اطاعت و عبادت او، از روحيه سازگارى و مديريت او بحث كرده و از روح ايثار او سخن گوئيم.

و بالاخره فصل آخر آن در مورد صبر و تحمل فاطمه (عليه‌السلام) است و در آن سعى داريم از تحمل محروميت‏ها و بدرفتارى‏هاى مشركان در دوران كودكى، از تحمل فقر و مشكلات زندگى در دوران مشترك با على (عليه‌السلام) و از تحمل غصب حق خود و شكست على (عليه‌السلام) و نفاق‏ها و آزار رسانى‏هاى خصم در دوران پس از وفات پيامبر سخن گفته، رمز و راز اين صبر و تحمل و نقش آن را در حيات اسلامى مورد عنايت قرار دهيم.

### فصل 1: حيات احساسى و تعقل فاطمه (عليه‌السلام)

مقدمه

در هر انسان معتدلى دو عنصر وجود دارد كه سبب پيشروى و حركت او در زندگى است: يكى عقل است كه مايه روشنائى راه زندگى است و ديگرى راه احساس و عاطفه كه عامل به پيش و پس راندن است. اولى به انسان شعور و شناخت داده وبراى او آگاهى و تميز مى‏آفريند، دومى زمينه ساز شور و جنبش و عامل پيدايش عشق‏ها، هيجانها تند و كند شدن‏هاست.

عقل را پيامبر درونى انسان معرفى كرده‏اند و راهنماى حيات، تاحدى كه پاداش‏ها و كيفرها براساس آن است. خداوند پس از آفرينش عقل فرمود: بك اعاقب و بك اثيب (1) و عاطفه و احساس را هم مانند گريس‏هاى لاى چرخ ماشين كه در آدمى علاوه بر شور آفرينى نقش كم كردن اصطكاك و تصادم را ايفا مى‏كند.

حيات انسانى بدون تعقل لنگ است و سبب مى‏شود آدمى به خواب و خيال و حيوانيت كشانده شود.

و حيات بدون عاطفه و احساس هم زمينه ساز بى‏طراوتى‏ها، خشكى‏ها و سخت‏سرى‏هاست، به همين نظر وجود اين دو توأماً ضرورت حيات‏اند.

زن و احساس

دنياى زن را دنياى عاطفه و احساس معرفى كرده‏اند و اين مسأله‏اى است كه در حيوانات ازابتداى بلوغ حضور دارد و براى انسان از ابتداى دوران حاملگى. بر اين مسأله دو عامل اساسى نفوذ دارند: يكى عامل زيست و جنسيت است كه به سبب آن ترشحاتى ولو خفيف از هورمون غريزى پديد مى‏آيد كه بگفته عالمى هر سلول وجودى زن فرياد بر مى‏آورند كه من زنم. و ديگرى عامل تربيت كه در همه جاى جهان سعى بر اين است دختران را از همان آغاز مادر بار آورند و مادرى همه گاه تداعى كننده عاطفه و احساس است.

اين است كه گاهى احساسات و عواطف انسان عامل اسارت و ذلت آدمى مى‏شوند و در اينجاست كه دستگاه تربيت بايد به كمك رسد و آن جنبه را در نسل تعديل و هدايت كند.

عاطفه ضرورى حيات است ولى عامل تعقل ضرورتر است تا قادر به كنترل آدمى باشد. ما در اين مسأله اندكى تأمل مى‏كنيم تا در شرح و تطابق آن با حيات فاطمه (عليه‌السلام) مسأله نسبتاً روشن‏تر باشد.

نقش عاطفه در حيات

نخست از نقش عواطف در زندگى ياد مى‏كنيم و از اثرات آن. بدينگونه كه مى‏يابيم عواطف زندگى را رنگ مى‏دهند و به حيات انسان تنوع مى‏بخشند و زندگى را از حالت يك نواختى بيرون مى‏آورند. چه بسيار غم‏ها و تاثرها كه در عين نگرانى آفرينى نعمتى بحساب مى‏آيند و چه بسيارند شادى‏ها، و سرورها كه راه مرگ را بر روى آدمى سد مى‏نمايند.

عواطف به همه انواعش موج آفرينند، چه عواطف مثبت مثل عشق، نوازش، محبت، چه عواطف منفى مثل ترس و نفرت و چه عواطف خطر آفرين مثل خشم، كينه و خشونت، عواطف زمينه ساز فراز و نشيب و نوسانات در زندگى انسانند و باعث مى‏شوند آدمى در يك نواختى و يكسانى در جا نزند و نپوسد.

حاصل عواطف شور و رغبت است، پيشروى است، تن دادن به خطر و از دشوارى‏ها نهراسيدن است. چه بسيارند گره‏هاى گشاده كه در سايه آن از نو بسته مى‏شوند و بر عكس. چه بسيارند انس‏ها و پيوندها كه تجديد و يا ايجاد مى‏گردند و سبب مى‏شوند زندگى به روى انسان لبخندى داشته باشد.

در حيات مشترك گاهى روابط دو تن به سر نخى وصل مى‏شود ونزديك به از هم گسستن است ولى وجود عواطف و ياد آورى آن سبب مى‏شود كه اين تار فيمابين از هم نگسلند و روابط شان را تيره و غير انسانى نسازند و زندگى زن و شوهر، والدين و فرزندان از اين نمونه‏ها بسيارند.

نقش عقل در حيات

كار عقل تميز خير از شر و حق از باطل است، بوسيله آن صحيح را از سقيم و حسن را از قبح باز مى‏شناسيم. در مى‏يابيم كه در شرايطى ويژه چگونه عمل كنيم و يا در تنگناها و در مخاطرات از بين دو ياچند راهى كه پيش روى ماست كدام را برگزينيم. عقل را پيامبر درونى انسان ويكى ازدو حجت خدا بر خلق معرفى كرده‏اند. براساس سخنى از امام موسى بن جعفر (عليه‌السلام) خداى را بر هر انسان دو حجت است، حجت ظاهر، و حجت باطن، حجت ظاهر انبياء و ائمه‏اند و حجت باطن عقل‏ها. (ان لله على الناس حجتين - حجة ظاهرة و حجة باطنة - و اما الظاهرة و الانبياء و الرسل و الائمة فاما الباطنة فالعقول) (2).

اين كه، به خدا اعتقاد داريم، به نبوت ومعاد ايمان داريم براساس تأييد عقل است و اينكه ما به دنبال مفاسد نيستيم و از شرور وگمراهى مى‏پرهيزيم، بديها را نهى و خوبيها را توصيه مى‏كنيم باز هم بدليل عقل است. بدين سان عقل نعمتى بزرگ است و فاقد آن فاقد همه چيز است.

بناى حيات انسان

بدين سان بناى حيات انسان بايد بر دو ركن عقل و احساس ولى مهار احساس بدست عقل باشد. اين سخن بدان علت است كه در حيات اين جهان كه مقدمه حيات آن جهان است راه و بيراهه بسپارند و اينكه آدمى بايد راه را بيابد و از بيراهه بپرهيزد جاى بحث و سخنى نيست، ولى اينكه اين دو را عقل بايد تشخيص دهد با احساس جاى بحث براى عده‏اى است و از ديد ما بدليل خود عقل راهنماى ما بايد عقل باشد.

عقل ضرورى حيات براى عقال و در بند كردن آدمى است و بايد نقش ترمزى را ايفا كند كه در سراشيبى‏ها ما را از سقوط نجات دهد و اين در عين ضرورت وجود عاطفه است. ما به نرمش‏هاى عاطفى در همه سنين نياز داريم و حتى محتاج آنيم كه گاهى كودكانه در خواست نوازش و محبت داشته باشيم.

مشكل اساسى در سر راه بسيارى از انسانها اين است كه در موردى عقل آدمى به علت ضعف تربيت در مقابله با احساس مجاب مى‏شود و يا آدمى گاهى در ميان امواج سهمگين عواطف دچار مخاطره مى‏گردد و در آن صورت شناخت وظيفه مشكل و آدمى غرق در هوسها مى‏شود.

آلودگى‏ها، گنهكارى‏ها، خودخواهى‏ها و خود پرستى‏ها، اغلب بخاطر غلبه احساس بر عقل است. به همين خاطر اين مهم است كه آدمى در اعتدالى به سر برد، آنچنان كه نه عقل او به دور از عاطفه حكم دهد و نه عاطفه و احساس، به فرمان عقل به پيش رود و اين مسأله‏اى هست كه حضور آن در افراد عادى اندك و در افراد ساخته شده و پرورده به صورت كامل است. شخصيت‏هاى الهى و حتى آنها كه پاى بند به مذهب نبوده‏اند ولى تمرين‏ها و رياضتهائى و محاسبه و مراقبه‏اى داشتند اين جنبه را براى خود حل كرده‏اند.

نگاهى به زندگى فاطمه (عليه‌السلام)

حال با اين مقدمه نسبة طولانى به سراغ فاطمه (عليه‌السلام) رويم و حيات او را با اين زمينه مورد بررسى قرار دهيم. خواهيم ديد كه حيات او حياتى شگفت‏انگيز و از اين ديد شايد شامل مجموعه‏اى از اضداد است. در حيات او هم عاطفه و تعقل را توأماً مى‏بينيم ولى عاطفه و احساسش تحت راهبرى عقل و اين براى زندگى يك زن مايه شگفتى و حيرت است.

معمولاً آدمى اگر در تعقل قوى باشد در احساس ضعيف خواهد بود و اگر در احساس نيرومند باشد در تعقل ضعيف است. شگفتى حيات فاطمه (عليه‌السلام) و حتى همسرش على (عليه‌السلام) در اين است كه آنها در آنجا كه جاى عاطفه است در منتهاى اوجند و آنجا كه جاى تعقل است باز هم در منتهاى اوج.

شما زندگى اميرالمومنين على (عليه‌السلام) را ببينيد، براى او خبرى مى‏آورند كه از پاى دخترى يتيم خلخالى را ربودند شب تا به صبح نمى‏خوابد، مى‏گريد و مى‏لرزد كه خدايا من على (عليه‌السلام) چنين حكمى را به كسى نداده‏ام و آنجا كه مسأله جهاد و مبارزه در راه خدا مطرح مى‏شود به ميدان مى‏رود و مى‏رزمد و به شمشير كجش مى‏غرد كه با على (عليه‌السلام) نامردى مكن.

فاطمه (عليه‌السلام) جفت و همتاى على (عليه‌السلام) و به عبارتى نسخه ثانى على (عليه‌السلام) است. در جاى عاطفه و احساس چنان اشك مى‏ريزد و مى‏گريد كه طوفانى ايجاد مى‏كند و در جاى تعقل و احساس چنان معقول سخن مى‏گويد كه خاطره رسول الله را در فصاحت و بلاغت زنده مى‏سازد.

دنياى فاطمه (عليه‌السلام)

دنياى فاطمه (عليه‌السلام) دنيائى آميخته با تعقل و احساس است، از ديدى نمونه كامل انديشه است و از ديدى ديگر نمونه كامل عاطفه و احساس، و غلبه احساس بر او سبب نمى‏شود كه از مقصدى عقلانى دور گردد. او زندگى توأم با بصيرتى براى خود برگزيده و بر آن اساس به پيش مى‏رود. زيرا مى‏داند حيات بدون بصيرت نوعى بيراهه رفتن است كه سرعت مسير در آن سبب بعد مسافت ودورى بيشتر از هدف مى‏گردد (العاقل على غير بصيرة، كالسائر على غير الطريق لا يزيده سرعة السير الا بعداً) (3).

او هم چون ديگران احساس و عاطفه دارد، لذت و نفرت را مى‏فهمد و يا وجود آن را اداراك مى‏كند ولى زندگى هوسى ندارد، احساس او هم انديشيده است و از خامى و ناپختگى نسبى به دور است. حيات توام با معرفت دارد كه با ايمان و باور قلبى آميخته است.

احساس فاطمه (عليه‌السلام) در لفافه ايمان است و عقيده و پيچيده است به عشق و حرمت گذارى به حقيقت و اين خود حكايت دارد از درهم آميختگى عقل و احساس و غلبه عقل بر احساس، فاطمه (عليه‌السلام) با در آميختن اين دو با يكديگر سندى مى‏سازد براى اخلاص و وفادارى به حق، دوستدارى حقيقت، طرفدارى از علم، و به كارگيرى از آن در راه خدا. او در سايه حيات عقلى؛ خويشتن را مسؤول راه نشان دادن مى‏داند و در سايه حيات احساسى، خود را مسؤول به راه اندازى مردم وشور آفرينى در آنان براى سرعت سير در راه هدف.

حاصل چنان زندگى

حاصل چنان زندگى آميختگى قول وايمان و عمل است. او شعار مى‏دهد ولى بدنبال آن فرو نمى‏خوابد بلكه مى‏كوشد آن شعار را محقق گرداند و هم شعار او تنها بر آمده از دهان نيست كه با جان همراه است. هم فرد قول وسخن است و هم انسان عمل، پس مصداق اين سرزنش قرآنى نيست كه (لم تقولون ما لا تفعلون) (4).

فاطمه (عليه‌السلام) نيك مى‏داند كه سخنان بدون عمل فاجعه نفاق را بدنبال دارد و عمل بدون تعقل بدون كارگيرى شعور و آگاهى فاجعه ويرانى و انحطاط و سقوط را و بدين نظر اين هر دو را پوچ و بى‏ارزش مى‏شناسد.

فاطمه (عليه‌السلام) محبت دارد ولى جهت‏دار، مى‏داند آن را در چه راهى به كار گيرد. دشمنى و خشم دارد ولى آن هم جهت‏دار و مى‏داند آن را در چه راهى مصرف كند. او مصداق اين سخن معصوم است كه: يحب فى الله و يبغض فى الله و يسخط فى الله و يرضى فى الله (5).

تعقل بى عاطفه نقص است و عاطفه بدون انديشه زحمت آفرين. محبت در اووجود دارد زيرا كه اساس دين بر آن استوار است (هل الدين الا الحب) (6) اما محبت او در جهت دوستدارى خداست. (و الذين آمنوا اشد حبا لله) (7).

ما در همه جنبه‏هاى حيات فاطمه (عليه‌السلام) تعقل و احساس را تواماً مى‏بينيم مواردى از آنها را ذيلا نمونه مى‏آوريم تا درسى باشد براى همه انسانها بويژه براى بانوان كه حيات فاطمه گونه را مى‏طلبند و كيفيت آن را جستجو مى‏كنند.

عاطفه‏اش به پدر

بُعد تعقل و احساس او را در رابطه با پدر در اين نمونه مى‏بينيم. پيامبر از آخرين سفر حج بر مى‏گردد و مى‏گويد دخترم، جبرئيل هر سال يكبار تمام قرآن را بر من مى‏خواند،و امسال آن را دوبار بر من خواند.فاطمه (عليه‌السلام) پرسيد اين سخن چه معنى دارد؟ پيامبر فرمود پندارم سال آخر عمر من است. فاطمه (عليه‌السلام) تكانى مى‏خورد و اشك در چشمانش حلقه مى‏زند (8) (بعد احساس). همين دختر با چنين شرايطى عاطفى پدر را در جنگ مجروح مى‏بيند، هم چون جراح و زخم بندى ماهر به مرهم گذارى مى‏پردازد. (بعد تعقل).

- پيامبر از سفرى مراجعت مى‏كند و فاطمه (عليه‌السلام) را مى‏يابد كه پرده‏اى بر در آويخته و دستبند نقره‏اى بر دست دارد، همانگونه كه هر زنى بدان احساس سرگرم است. رسول خدا (ص) با خداحافظى سرد از او جدا مى‏شود و فاطمه (عليه‌السلام) در بعد تعقل آن را در مى‏يابد - پرده را از در باز و بهمراه دستبند براى پدر مى‏فرستد كه در راه خدا هزينه‏اش كن و پيامبر از اين درك و عقل دختر به وجد آمده و فرمايد فداها ابوها.

او عقلى را واجد است كه زمينه ساز بهشتى كردن اوست (العقل ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان) (9) بدين‏سان بجاى مستخدمى كه درخواست كرده بود، تسبيحات را مى‏آموزد و خداى را شاكر مى‏شود و بدين سان اينگونه انديشيدن است كه او را مشاور على (عليه‌السلام) مى‏سازد.

در عاطفه‏اش با همسر

ارتباط فاطمه (عليه‌السلام) با همسر از ديدى بمانند همه همسران ارتباطى عاطفى است. او بمصداق سخن پيامبر شديداً همسر دوست است (خير نسائكم العفيفة الغلمة) (10) و حتى در مسجد در خطاب به ابوبكر مى‏گويد از على (عليه‌السلام) دست برداريد، من اهانت و صدمه به على (عليه‌السلام) را نمى‏توانم تحمل كنم.

از سوى ديگر داراى رابطه تعقل با على (عليه‌السلام) و داراى كفويت واقعى است. همرزم است و همراه، كمك كار على (عليه‌السلام) است و حتى مشاور او. على (عليه‌السلام) مى‏رزمد و فاطمه (عليه‌السلام) لباس و شمشير خون آلودش را مى‏شويد.

او با همه اعلام نظرهائى كه در جنبه اسلامى با على (عليه‌السلام) دارد با همه دفاع‏ها از ولايت على (عليه‌السلام) و با همه بحثها و احتجاجات با دشمنان على (عليه‌السلام) در بعد عاطفى دچار چنان شرمى است كه حتى خجالت مى‏كشد نياز مادى و غذائى خود را به على (عليه‌السلام) بگويد و يا از درد و صدمه وارده بر پهلو با على (عليه‌السلام) سخن بگويد و على (عليه‌السلام) در حين شستشوى فاطمه (عليه‌السلام) براى دفن بايد از ورم بازويش خبردار گردد.

عاطفه‏اش با فرزند

او مادر است و طبعاً داراى عاطفه و احساس مادرى است. ولى در آنجا كه بحث تعقل و منطق است عاطفه مادرى را ناديده مى‏گيرد. على (عليه‌السلام) مى‏فرمايد پيامبر بر ما وارد شد و من در بستر بودم. حسن و حسين تقاضاى آب كردند. پيامبر به سوى گوسفندى رفت كه در خانه ما بود آن را دوشيد و شير آن را در ظرفى نخست به حسن داد. حسين آمد كه اول او شير بنوشد. رسول خدا او را دور كرد. فاطمه (عليه‌السلام) مادر بود و دلش بر حال طفل كوچكتر (حسين) سوخت. گفت اى رسول خدا آيا برادرش از او محبوبتر است؟

رسول خدا (ص) فرمود نه -وليكن حسن پيش از او درخواست آب كرد. (11)

حسنين با هم كشتى مى‏گرفتند و با هم زور آزمائى مى‏كردند. پيامبر حسن را تشجيع مى‏كرد كه حسين را زمين بزن و به او جرأت مى‏داد. فاطمه (عليه‌السلام) از اين موضوع ناراحت مى‏شد كه يا رسول الله آيا تو بزرگتر را تشجيع مى‏كنى كه كودك خردسال را به زمين اندازد؟ (عاطفه مادرى) رسول خدا فرموددخترم نگران نباش اين جبرئيل است كه دارد حسين را تشجيع مى‏كند و فاطمه (عليه‌السلام) آرام مى‏گيرد(12) (تعقل).

واقع بينى فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) واقع بين است ولى هدفگرا، وضع و شرايط موجود را دائماً مى‏بيند ولى تسليم آن نيست، دائماً سر گرم ارزيابى از آن است و مى‏كوشد فرجام امور را بنگرد، گاهى در شرايط حاد زندگى اين انديشه براى او پديد مى‏آمد كه احساسات درونى خود را يكباره بيرون بريزد و عقده دل را كه ترس از گلوگيرى آن داشت رفع كند ولى فرمان عقل و تابعيت حكومت الله، او را از اين اقدام مانع بود.

او واقعيت‏ها را مى‏ديد ولى در زندگى خود هدف خويش را تعقيب مى‏كرد، كارى كه انجام مى‏داد از روى هوى و هوس نبود. رسول خدا (ص) درباره‏اش فرموده بود:

اين دختر كارى نمى‏كند كه خدا آن را دوست نداشته باشد و در مراحل خواهش و تمنايش بجائى رسيده كه او آنچه را كه خدا خواسته است مى‏خواهد (مصداق و ما يشاؤون الا ان يشاء الله رب العالمين) (13).

عامل تنظيم رابطه‏اش با خود، با خداى و با ديگران عقل است و خرد، نه چيزى ديگر، او مصالح و منابع اسلام را ملاك قرار مى‏دهد نه جنبه‏هاى شخصى حيات را. در هر اقدامى كه مى‏خواهد انجام دهد نخست از خود مى‏پرسد آيا خداى هم بدان رضايت دارد يا نه؟. به على (عليه‌السلام) شفقت دارد و شايد در دل اين احساس براى زنان پديد آيد كه اگر همسرش به جبهه رود كشته شود و قلباً ناراضى از حركت او باشند. اما فاطمه (عليه‌السلام) مى‏داند تا خداى نخواهد كسى كشته نمى‏شود و جائى را كه خداى بخواهد جاى سخنى نيست. پس نبايد از حضور على (عليه‌السلام) در جبهه نگران باشد و او نگران نبود.

مواضع حق او

براى بكارگيرى عقل و تسلط او بر خود در سايه اين تصوير روشن مى‏شود كه از همان دوران كودكى در شرايطى است كه دائماً براى او خبر ناگوار آورند. او مى‏شنود و يا مى‏بيند پدر او را كتك زدند، شكمبه حيوان بر سرش ريخته‏اند، مادرش از دنيا رفته، داندان پدر را شكستند، عمويش را شهيد كردند، على (عليه‌السلام) را زخمى كردند و...

اينها همه ازمسائلى است كه دل يك زن را مى‏لرزاند وفاطمه (عليه‌السلام) از شنيدن اين اخبار ناراحت و گريان مى‏شد ولى هرگز رفتارى غير متعادل و غير عقلانى از خود بروز نمى‏داد و اسير احساس نمى‏شد و سخنى خلاف رضاى خدا بر زبان جارى نمى‏كرد.

معمولاً زنان در تضييع حق خود زود بخشم مى‏آيند و ممكن است خود را به هر آب و آتشى بزنند. اما فاطمه (عليه‌السلام) خود نگه دار بود و در دفاع از حقوق خود، راه معقولانه‏اى در پيش گرفت. منطقى حرف زد بحق احتجاج كرد، و خصم را به صداى منطقى به محاكمه كشاند.

در مبارزانى كه بر اثر آن فاطمه (عليه‌السلام) كتك خورد و به بستر افتاد، و در زمانى كه مشاهده اعمال تبهكارانه دشمن گاهى او را به فرياد مى‏كشاند، تفكر و تدبرش، آينده نگرى او، مورد حيرت بود و روزى از تضييع حق خود چندان نگران شد كه با سخنانش على (عليه‌السلام) را وادار به قيام و دفاع نمود. ولى ناگهان صداى تكبير را در اذان مسجد و نام پدر را در آن شنيد و على (عليه‌السلام) فرمود براى حفظ اين نام و زنده ماندن آن قيام نكردم و فاطمه (عليه‌السلام) ساكت و تسليم شد و خشم خود را فرو خورد و اين غلبه تعقل بر احساس او را نشان مى‏دهد.

در دفاع از على (عليه‌السلام)

جلوه‏اى ديگر از آميختگى تعقل و احساس فاطمه (عليه‌السلام) را در دفاع از على (عليه‌السلام) مى‏بينيم. على (عليه‌السلام) را جبراً به مسجد بردند تا از او بيعت بگيرند. فاطمه (عليه‌السلام) با همان درد و رنج ناشى از ضربه خوردن به مسجد آمد و با صداى بلند گفت اى ابابكر از جان شوهرم چه مى‏خواهيد پسر عم مرا رها كنيد و گرنه بر سر قبر پدر روم، گيسو پريشان كنم و شيون و نفرين نمايم (14) (جلوه احساس).

ولوله در مسجد افتاد - سلمان گويد آثار غضب خدا را در مسجد ديدم. على (عليه‌السلام) در همان حال بدو گفت؟ دختر نبى رحمة للعالمين هستى - و اينك جاى نفرين كردن نيست فاطمه (عليه‌السلام) كلام حق على (عليه‌السلام) را شنيد و آرام شد و فرمود چون شوهرم، ولىّ خدا،امر كرده است اطاعت مى‏كنم و تسليم اميرمؤمنان و خليفه راستين پيامبرم. احساس وجود داشت شديداً. ولى دريافت كه در اينجا مسأله تعقل بايد مطرح باشد و بايد به گونه‏اى عمل كند كه امور روى روال بيفتند، پرده‏هاى فريب خصم بالا روند، حقايق آشكار گردند. و آنچه ثبت شدنى است در تاريخ ثبت گردد و اگر امروز توان قضاوت و تصميم‏گيرى نيست روزى آن روزگار فرا مى‏رسد و مردم به داورى خواهند نشست.

سخنانش در مسجد

به مسجد رفت، در حاليكه احساس مى‏كند حق او را ضايع كردند، حق على (عليه‌السلام) را غصب نمودند،زحمات پدرش در حال هدر است و در مسجد از حق خود حرف زد. ابوبكر گفته بود من فدك را بدست امت سپردم تا در آن در ميدان جنگ استفاده كنند.

انديشيده و به دور از احساس فرمود، مى‏خواهيد نيرنگ بازى كنيد واين بنده پاك خدا را باطل گو معرفى كنيد. كار شما با تلاش‏هاى بى‏ثمر حيله‏گران زمان هيچ تفاوتى ندارد و... وبا منطقى مستدل دشمن را خاموش كرد و وجدان جمعى را اقناع ساخت.

مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: هان اى مردم شما را چه مى‏شود؟ چرا دروغ مى‏گوئيد! اين كتاب خدا پيش روى تان است. شما مى‏پنداريد من از پدرم ارث نمى‏برم؟ آيا حكم جاهليت را طلب مى‏كند؟ اى مسلمانان چرا دم فرو بسته‏ايد؟ چرا كتاب خدا را رها كرده و پشت سر انداخته‏ايد... (15)

حيات تعقلى او از اينجا معلوم مى‏شود كه در سخنان او هيچ آثار تزلزلى ديده نمى‏شود. چنان محكم و متين حرف مى‏زد كه حرف زدن پيامبر را به ياد مى‏آورد و گوئى زبان خاموش محمد (ص) از نو زنده شده و حرف مى‏زند و اين خود تعقلى بودن رفتار فاطمه (عليه‌السلام) را نشان مى‏دهد.

خطبه‏اى براى زنان

او در بيان و سخن ثانى پيامبر (ص) و هم آواى على (عليه‌السلام) است. در بستر بيمارى است، زنان مهاجر و انصار براى عيادت او مى‏آيند سخنان را بيان مى‏دارد كه در آن آميختگى تعقل و احساس را به وضوح مى‏يابيم.

- اصبحت و الله عائقة لدنيا كُنّ - بخدا سوگند از زندگى در دنياى‏تان سير شده‏ام - قالية لرجالكن و نسب به مردان شما سخت غضبناكم. لقظتهم بعد ان عجمتهم پس از گنگى و لالى به سخن شان آوردم و شناتهم بعد ان سبرتهم...(16) و آنگاه فرمود.

اينان به شمشير شكسته و تيغ زنگار خورده‏اى مى‏مانند. انديشه شان پست و گفتارشان نارساست. واى بر آنان چرا نگذاردند حق در مركز خود استقرار يابد؟

چرا پايگاه خلافت نبوى را از خانه وحى دور ساختند؟ نفرين بر مردمى كه خويشتن را نيكو كار مى‏پندارند در حاليكه تبهكار و فاسدند. فقبحاً للقول الجد، و الجد بعد اللعب و صدع القناة و خطل الاراء...(17)

بر اين اساس فاطمه (عليه‌السلام) ساكت نمى‏نشيند، در هر راهى كه معقول باشد وارد مى‏شود تا حق را بر سر جاى خود قرار دهد و اگر توان چنان كارى نباشد لااقل فرياد خود را در گوش‏ها آشنا سازد كه آنان دريابند آنچه كه صورت مى‏گيرد و واقع مى‏شود كارى خلاف است.

گريه‏هاى فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) را زنى گريه‏اى و اشك ريز معرفى كرده‏اند و اين سخنى است كه در روايات و شرح احوال فاطمه (عليه‌السلام) فراوان ديده مى‏شود. ابن شهر آشوب در كتاب خود مى‏نويسد: پس از فوت پيامبر ديدگانش گريان و قلبش سوخته بود، جهان را در برابر چشمانش تاريك مى‏يافت. حتى گاهى به ياد پيامبر (ص) با فرزندان خود سخن مى‏گفت كه پدر مهربان شما چه شد؟ چه شد آن كس كه همه گاه شما را بر دوش خود سوار مى‏كرد...(18) و آنگاه مى‏گريست.

دحلان مفتى شافعى هم مى‏نويسد فاطمه (عليه‌السلام) پس از مرگ پدر هرگز خنده بر لب نياورد (19). ديگران هم نمونه‏هائى از اين سخنان دارند. حتى برخى از مورخان فاطمه (عليه‌السلام) را در رديف يكى از چهار اشك ريز دنيا معرفى كرده‏اند و...

بايد ديد چرا فاطمه (عليه‌السلام) مى‏گريست. آيا گريه‏اش تنها يك گريه عاطفى براى مرگ پدر است؟

تعمق در حالات و روحيات و طرز تفكر فاطمه (عليه‌السلام) نشان مى‏دهد كه در وراى آن ظاهر مسأله مهمترى وجود دارد. اينكه فردى چون او براى مرگ پدر بگريد جاى انكار نيست ولى آيا همه گريه‏ها و اشك ريزى‏ها براى نفس فوت پدر بود؟ به نظر ما پاسخ منفى است. براى گريه‏هاى او محمل‏هاى ديگرى وجود دارند از جمله:

- او گريان است زيرا اسلام را در مسير خطر مى‏بيند، اشك مى‏ريزد از آن بابت كه مى‏بيند مارهاى زخمى جاهليت جان گرفته و زنده شده‏اند مى‏خواهند دوباره به جان مردم افتند. او گريان است زيرا مى‏بيند خائنان به اسلام و مشركان كه از ترس شمشير اسلام، ايمان آورداند متوليان اسلام مى‏شوند و مى‏خواهند انتقام خون بستگان خود را بگيرند، همانگونه كه ما بعدها در ياوه گوئيهاى يزيد پس از ديدن سر بريده سيدالشهداء ديده‏ايم و بالاخره او مى‏گريد زيرا حتى انسانيت را بر باد رفته مى‏يابد واسلام را در مسلخ كفر در حال ذبح شدن.

بدين سان گريه او يك فرياد است و يك اعتراض، او با اين فرياد مى‏خواهد بشريت را بيدار كند، پرونده‏اى عليه خصم بگشايد كه تا قيامت گشوده باشد و لااقل آيندگان دريابند كه بر اسلام چه گذشته است و آنچه كه به آنان معرفى مى‏شود از لحاظ منبع و منشاء مورد ارزيابى قرار دهند و اين گريه گريه‏اى زبان دار و خالص‏ترين و لطيف‏ترين زبانهاست و متعهدانه است و تعهد آور.

درود بر فاطمه (عليه‌السلام)

اى فاطمه (عليه‌السلام) اى مهار حكمت و حلم، و اى بانوى فاضله و عاقله و اى سرورى كه از صبر تو صبر بخشم آمد، سلام بر تو كه وجود تو عزت بخش زنان است و الهام ده آنان، سلام بر تو و بر عشق الهى تو كه خانه دل را روشن مى‏كند و سلام بر حماسه تو كه حماسه مقاومت است.

### فصل 2: عبادت فاطمه (عليه‌السلام)

مقدمه

در اين جهان پهناور كه قواى قاهر متعددى بر انسان تسلط دارند و در مواردى آدمى را دچار احساس ضعف و يأس مى‏سازند موجب تزلزل آفرينى در مسير رشد و حركت زياد مى‏شوند و چنين امرى بنوبه خود سبب بروز احساس پوچى و بى اصالتى، خودكشى‏ها، تن دادن به عوامل درد آفرينى چون اعتياد، وابستگى‏هاى بيحساب وحتى پناه بردن به دامن آلودگى‏هاست.

در طريق دور ماندن از اين شرايط و چپرگى بر اين عوارض ارتباط با نيروى قويتر از آن قوا و يا قوا آفرين، خود يك اصل است. و عبادت در چنين وضع و شرايطى است كه معنى پيدا كرده و زمينه ساز آرامش و طرد پوچى‏ها و بى اصالتى‏ها و در كل روح زندگى مى‏شود.

در عبادت موجودى بسيار كوچك و ضعيف خود را با پديده آفرين قاهر و بينهايتى مربوط مى‏سازد و در سايه اين ارتباط احساس قدرت كرده و وجودش را از گل و لاى و عوارض گرفتار كننده نجات مى‏بخشد و اين از مهمترين رمز و راز عبادت است.

فاطمه (عليه‌السلام) و عبادت

در مورد فاطمه (عليه‌السلام) دختر پيامبر (ص)، رمز و راز عزت و سرافرازى، قدرت و عظمتش را بايد در عبادت جستجو كرد. او زنى بود كم سال و جوان، ولى در عبادت چون پيرى عارف، دستش به سوى خدا بلند و قامتش در راه عبادت او دائما در خم و راست.

او در عالم وجود تنها زنى است كه خداى را با تمام ذرات وجودش پرستش كرده و تنها بانوئى است كه مى‏تواند مظهر عبادت معناى واقعى باشد. او در سايه عبادت خود را به مقام قربى رسانده كه حاصلش چشم و گوش خدا شدن و امرش مؤثر در كون و هستى شدن بود.

فاطمه (عليه‌السلام) از ديدى چون ديگر زنان است، داراى خانواده و همسر و فرزندان، و مسؤول اداره آنان، و حتى در كارهاى جنبى ديگر مثل اشتغال به كارهاى دستى اقتصادى، و هوايت زنان و بانوان و خدمت رسانى به محرومان است كه همه آنها رنگ و حال عبادت را دارند ولى از ديدى ديگر عابده است بى مانند، آنچنانكه حتى برخى گمان كرده‏اند او را جز عبادت بمعناى خاص آن كار ديگرى نبود.

روزها پس از فراغت از كارهاى جارى زندگى و شبها پس از بخواب رفتن ديدگان مردم و فرزندان وارد محراب عبادت و غرق در مناجات وراز و نياز با خدا مى‏شد. او در اين راه مصداق خطاب خدا با موسى مى‏شود كه خداى به او فرموده بود يا موسى، فاعبدنى و قم بين يدى مقام العبد الحقير (20)و يا مصداق آيات قرآن در خطاب به پيامبر اسلام (ص) كه قم الليل الا قليلاً نصفه او انقص منه قليلا اوزد عليه (21). او بواقع مصداق اين آيه قرآن بود كه والذين يبيتون لربهم سجداً و قياماً (22).

عبادت و آبادى درون

فاطمه (عليه‌السلام) آن بنده پاك و خالص خداوند است كه سعى دارد حركت خود را در سير كمالى و در مسير بينهايت‏طلبى قرار دهد و آن انسان فهميده‏اى است كه در سايه تخليص و رهائى از ثقل‏ها و پاى بندى‏ها به مقام انّ الى ربك الرجعى (23) مى‏رسد و آماده پذيرش خطاب يا ايتها النفس المطمئنه و براى رجوع به خدا راضيه و مرضيه (24)مى شود.

فاطمه (عليه‌السلام) به آن درجه از ادراك مى‏رسد كه در مى‏يابد اساس آبادانى درون، ايمان به خداست و حاصل آن رهائى از بندها و اسارت‏ها و وابستگى به خداى حى ازلى و سرمدى است و مهم اين است كه ايمان او از سنخ ادراك است و مورد خطاب اعبد الله كانك تراه و ان كنت لا تراه فانه يرايك (25).

چنين ايمانى است كه براى او امنيت پديد مى‏آورد و او را راضى به قضا و قدر الهى مى‏سازد. بگفته علامه طباطبائى، آدمى در حقيقت خود را در قبول امر مقبول در امنيت مى‏بيند و قلبش به آن تسكين و آرامش مى‏يابد. (26)

انسان كه در آرامش وامنيت باشد مى‏تواند نيكو بينديشد، نيكو تصميم بگيرد و درست عمل كند و اين يكى از رموز عدم اضطراب فاطمه (عليه‌السلام) در برابر كشاكش زندگى است.

تربيت الهى فاطمه (عليه‌السلام)

او رابطه انس خود را با خداوند و عبادت و نيايش با تمام وجود را مرهون تربيت پيامبر (ص) است. در خانه‏اى بدنيا آمد كه در آن شيوه پرستش پروردگار دائماً در صحنه نمايش بود. از خردسالى بانگ و نواى آسمانى تكبير را مى‏شنيد، زمزمه‏هاى مناجات مادر و پدر را استماع مى‏كرد.

آنگاه كه مادر را از دست داد، پدرى مادر سان او را در بر گرفت و به رشد و تربيت او همت گماشت، همان پدرى كه ثلث آخر شب در حال احياء و عبادت بود و فاطمه (عليه‌السلام) خردسال گاهى تماشا گر پدر در عبادت و زمانى همپاى پدر در عبادت مى‏شد و طبيعى است در اين بيدارى و همگامى با خلوت شب و روح سحر انس و آشنائى يافت.

از سوى ديگر او توصيه‏هاى پدر را به ياد داشت كه مى‏فرمود. حلوا انفسكم الطاعة و البسوها قناع المخافة، و اجعلوا آخرتكم لا نفسكم و سعيكم لمستقركم (27)طاعت خداى را بر خود حلول دهيد، جامه خوف از خدا را بر خود بپوشانيد، و آخرت خود را براى وجودتان آماده سازيد و كوشش‏تان براى محل جاويد و مستقرتان باشد.

او در عبادت تا جائى به پيش مى‏رود كه نوعى انقطاع از سوى الله براى او پديد مى‏آيد و بينش او در واگذارى نفس بدست خداوند بينش كسى مى‏شود كه خداى را طبيب و خود را بيمار مى‏داند و صلاح خويش را در اين اقدام كه خود را كاملاً در اختيار طبيب قرار دهد نه در آنچه كه خود ميل و هوس دارد (يا عباد الله، انتم كالمرضى و رب العالمين كالطبيب فصلاح المرضى فيما يعلم الطبيب و تدبيره به، لا فيما يشتهيه المريض و يفرحه ألا فسلموا لله امره، تكونوا من الفائزين) (28).

نقطه اشتراك با على (عليه‌السلام)

او بعدها به خانه شوهر رفت و زندگى گرم و نمونه‏اى را با او آغاز كرد. نقطه اشتراك او با على (عليه‌السلام) بيش از آنكه كفويت در ازدواج خانوادگى و زناشوئى باشد كفويت در عبادت بود. على (عليه‌السلام) آن مرد بيهمتا در فناى فى‏الله بدرجه‏اى رسيده بود كه مى‏فرمود خدائى را كه نبينم عبادت نمى‏كنم و فاطمه (عليه‌السلام) در اين اوج‏گيرى از على (عليه‌السلام) فروتر نبود.

اين دو در حيات مشترك بيش از اينكه بكوشند سليقه‏هاى زندگى را از نظر زرق و برق، دكور خانه، و مزه غذا و رنگ لباس و فرم آرايش و آسايش هماهنگ كنند، كوشيدند صرفاً بنده خدا باشند و بهترين كمك كار يكديگر در راه وصول به كمال و عبادت.

براساس اسنادى كه در دست است از على (عليه‌السلام) پرسيدند همسرت فاطمه (عليه‌السلام) چگونه بود؟ گفته بود بهترين كمك كار من براى اطاعت خدا. و از فاطمه (عليه‌السلام) پرسيدند شوهرت چگونه است؟ فرمود بهترين شوهر (در همين راه) (29)

آرى به هنگامى كه بين زن و شوهر وحدت فكرى و ايمانى باشد، و به هنگامى كه كفويت‏ها در چارچوب بندگى خداوند استوار گردد در آن صورت است كه خانه آدمى مسكن مى‏شود و زمينه براى آرامش روان و احساس امنيت فراهم مى‏آيد و آدمى در آن به اوج كمال مى‏رسد اين مرد و زن در سايه همگامى و كفويت اعتقادى بدرجه‏اى رسيدند كه مصداق اين آيه شدند: (رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر اله) (30) و هم مصداق آيه (و ما خلقت و الجن والانس الا ليعبدون) (31)و آيه (و ان اعبدو اله و اجتنبوا الطاغوت) (32)و آيه و سبحوه بكرة و اصيلاً (33) و سرانجام مصداق آيه عبد خالص خدا شدن و مورد خطاب خدا واقع گشتن كه يا ايتها النفس المطمئنة - ارجعى الى ربك راضية مرضية - فادخلى فى عبادى و ادخلى جنتى. (34)

درجه ايمان فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) به آن درجه از ايمان مى‏رسد كه باورش شده است: خدا هست و شاهد اعمال است، انسان در برابر او متعهد و مسوؤل است باورش شده بود كه قيامت حق است، قبر حق است، صراط و ميزان حق است، بهشت و دوزخ راست است و... در وصيتنامه‏اش مى‏خوانيم: (35)

- هذا ما اوصت به فاطمة بنت رسول الله: اين وصيتى است كه فاطمه (عليه‌السلام) دختر پيامبر (ص) آن را نوشته است.

- و هى تشهد ان لا اله الا الله او گواهى مى‏دهد كه خدائى جز الله نيست.

- و ان محمداً رسول الله و گواهى مى‏دهد كه محمد فرستاده خداوند است.

- و ان الجنة حق و النار حق و گواهى مى‏دهد بهشت حق است و دوزخ نيز حق است.

- و ان الساعة آتية لا ريب فيها و گواهى مى‏دهد كه قيامت آمدنى است و در آن شكى وجود ندارد.

- و ان الله يبعث من فى القبورو گواهى مى‏دهد كه خداى همه مردگان را بيدار و مبعوث مى‏كند.

- يا على انا فاطمة بنت محمد، زوّجنى الله منك لاكون لك فى الدنيا و الاخره...

اين باورها روان او را پر كرده و آثار آن در جوارح و اعضاء او ظاهر شده بود. رسول خدا (ص) در شأن ايمانش فرمود: خداوند دل و اعضاى دخترم فاطمه (عليه‌السلام) را از ايمان و يقين سرشار فرمود: ان ابنتى فاطمة ملاء الله قلبها و جوارحها ايماناً و يقيناً (36) او ايمان و يقينش به خدا و معاد بحدى است كه گوئى جهان غيب را مى‏بيند، بهشت را با همه نعمتهايش و دوزخ را با همه عذاب وشكنجه‏هايش شهود مى‏كند.

او در دعا و عبادت خود، در ارتباط و مناجات با خداى خود ترسان و نگران است، در حين مناجات با خدا و سخن گفتن با او دلش مى‏لرزد گوئى مورد خطاب خدا با موسى (عليه‌السلام) است كه خداى فرمود: يا موسى، كن اذا دعوتنى خائفاً مشفقاً، وجلا، و ناحنى حين ناجيتنى بحسنة من قلب وجل (37).

عشق او به خدا

فاطمه (عليه‌السلام) عاشق معبود بى‏همتاست، همه زندگى و اهداف خود را در عشق به او خلاصه مى‏بيند. به همين نظر خداى را با تمام ذرات وجودش مى‏پرستد و بر اين اساس، مصداق افضل الناس مى‏شود. امام صادق (عليه‌السلام) فرمود برترين مردم كسى است كه عاشق عبادت باشد و با آن دست در آغوش باشد، و آن را از دل و جانش دوست بدارد، با بدنش آن را لمس كند، و همه اوقات را براى آن خالى كنند وچنان در آن فرو رود كه نداند امور دنيا با سختى است يا آسانى: افضل الناس من عشق العبادة فعانقها، و احبتها بقلبه، و باشرها بجسده، و تضرع لها - و هو لا يبالى على من اصبح الدنيا على عسر ام على يسر (38) خود در مناجاتش فرمايد:

خداوندا تو خود مى‏دانى كه آتش سينه‏ام بغير تو فرود نمى‏نشيند، چشمم تنها به تو روشن است، جانم به تو مسرور و دلم به تو آرام است...

او عمل را براى خدا انجام مى‏دهد، و به عشق او كار مى‏كند و به همين نظر عملش از هر آلودگى وناروائى پاك است. عشق به محبوب ايجاب مى‏كند كه عمل براى او خالصانه باشد. تا در حين وصال براى او موجب شرمى نباشد. او كل عمل تعمله لله، فليكن نقيا من الدنس) (39).

عمل او خالصانه و به دور راز ستايشگرى خلق است. ربنا الله مى‏گويد و در آن استقامت دارد در نتيجه مصداق اين آيه قرآن و مشمول نزول فرشتگان خدا و وعده دورى از خوف و حزن مى‏شود: (ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكه - الا تخافوا و لا تحزنوا...) (40).

او در اين عشق عارف است و در اين عرفان پرهيزكار و زاهد و چنان بصير است كه هرگز راه را ازبيراهه گم نمى‏كند و چنان هشيار است كه هرگز دست ازپا خطا نمى‏كند. او دل به خدا سپرده و بر اثر آن خود را رها كرده، حتى به غذا و لباس و زندگى شخصى خود در راه خدا بى اعتناست. و به او دل بسته، آن چنان كه از هر چه غير و غيريت است خود را دور داشته و اين است رمز نجات از احساس پوچى و نابسامانيها.

توحيد و عبادت

محور همه افعال و افكارش توحيد است. همه چيزرابا ضابطه مى‏نگرد، همه افكار و اعمالش رنگ خدائى دارند او در اين راه مصداق اين آيه قرآن است كه (قل ان صلوتى و نسكى و محياى و مماتى لله) (41). در افكار و اعمال حد خود نگه مى‏دارد وبر خداى پيشى نمى‏گيرد. زيرا كه قرآن او را به اين امر دستور داده است: (يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدى اله و رسوله) (42).

خداى را همه گاه حاضر مى‏بيند و چنان در راه او از غير گسسته است كه هرگز سخط خداى را به رضاى مخلوق معامله نمى‏كند و هيچگاه حاضر نيست براى تقرب با خلق از خداى ببرد. لا تسخطوا برضى احد من خلقه و لا تتقربوا الى الناس بتباعد من الله. (43).

او در راه خدا و عبادت او همه چيز را فدا كرده، جانش را، مالش را، عزت و همتش را، قوت پايش را، و حتى فرزندانش را. از محل كارمزدى گندم و جو تهيه مى‏كند، خود آن را با دستاس به آرد و خمير و نان مبدل مى‏نمايد تا براى عزيزان خود افطارى داشته باشد، فقيرى سر مى‏رسد و غذا را به او مى‏دهد.

چون شب مى‏شد براى نماز به پا مى‏ايستاد، و دست نياز به سوى خدا مى‏گشود و با گريه‏هاى نيمه شب به اعلام بندگى و ذلت خود در پيشگاه خدا مى‏پرداخت و در سايه آن عزت مى‏يافت. با تدبر در قرآن آن را تلاوت مى‏كرد و از محتواى آن براى درمان درد بشر نسخه شفا مى‏يافت.

تسليم و لذت

لذت فاطمه (عليه‌السلام) در عبادت لذت تسليم است، تا معبود واقعى او را به هر كجاى كه خواهد بكشاند و ببرد. در دعاى خود مى‏گويد: خداوندا: زمام اختيار مرا بدست گير، و بهر سوى و هر كجا كه مى‏پسندى ببر... و از آن عبادتى احساس لذت مى‏كرد كه در يابد در همه راه و مسير زمام امورش بدست خداست.

او در اين تسليم و اطاعت و در استقبال در عبادت چنان به پيش رفت كه حتى بدن و سلامت خود را فراموش كرد. امام باقر (عليه‌السلام) در شأن عبادتش فرمود كانت تقوم حتى تورم قدماها (44)در عبادت چنان قيام و ايستادگى كرد كه پاهايش ورم كرده بود. و با اين حال اين عبادت را براى رشد مادى خود انجام نمى‏دهد.

روزى رسول خدا به او فرمود: دخترم از خداى چيزى بخواه كه جبرئيل از جانب خداى وعده اجابت داده است فاطمه (عليه‌السلام) عرض كرد حاجتى جز توفيق در بندگى خدا ندارم آرزويم اين است ناظر جمال او باشم و به وجه كريمش نظاره كنم و خود در مناجاتش مى‏فرمود: اسالك لذة النظر الى وجهك (45).

حسن بصرى گويد فاطمه (عليه‌السلام) عابدترين افراد امت بود و از او عابدتر در اين امت نبود. (ما كان فى هذه الامة اعبد (ازهد) من فاطمه (عليه‌السلام) و الحق از اين عمر كوتاهش چه نيكو سود جست. ولى با همه عبادات و ارادات به پروردگار بياد روز جزا خائف است و ترسان (انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطريراً). (46)

خضوع وخشوع او

او براى عبادت و راز و نياز با خدا جايگاه مخصوصى داشت، لباسى مخصوص، سجاده‏اى مخصوص و آداب و سبكى مخصوص. خانه‏اش را معبد ساخت، و در آن چنان به عبادت مى‏پرداخت كه فرشتگان خدا به نظاره مى‏ايستادند. خضوع داشت و در آن چنان تواضع جسمى كه گوئى ايمان در مغز و استخوان او نفوذ كرده بود. و خشوع داشت بگونه‏اى كه گوئى ترس از خدا در رگها و خون او جارى شده و او را به چنان حال مى‏كشاند.

مهم اين است كه خود خواستار چنين خشوع و خضوع و مصداق خطاب خدا در ارتباط با موسى (عليه‌السلام) كه فرمود: يا بن عمران: هب لى من قلبك الخشوع و من بدنك الخضوع و من عينيك الدموع فى ظلم الليل، وادعنى فانك تجدنى قريباً مجيباً. (47)

علامه طباطبائى (ره) فرمايد: خشوع اثر خاصى است كه به افراد مقهور دست مى‏دهد كه در برابر سلطانى قاهر قرار گرفته بطورى كه همه توجه وى و همه واهمه‏اش معطوف او گشته و از هر جاى ديگر قطع مى‏شود. (48) و فاطمه (عليه‌السلام) اين چنين بود.

او در قيام به عبادت تنها به خدا مى‏انديشيد و هيچ خاطره و خيالى جز عشق و پرستش معبود در درون او پديد نمى‏آمد. به تعبير پيامبر (ص) دلش خالى براى عبادت بود (و تفرغ لها) فقط او بود و خدايش. اما اينكه زندگى چگونه است و چه بايد كرد انديشه‏اش از آن فارغ بود.

نماز و محرابش

فاطمه (عليه‌السلام) نمازى عاشقانه داشت و در آن تنها دل به محبوب مى‏سپرد بر آستانه خدا بر پرستش مى‏ايستاد و چنان حالى مى‏يافت كه از همه چيز جز او مى‏گسست و حسرت فرشتگان را در عبادت بر مى‏انگيخت. در آن حال شگفتگى و روشنى خاصى از او درخشيدن مى‏گرفت (هى زهرة زهراء فى ليلة بلداء) (49).

رسول خدا (ص) در وصف محرابش فرمود: به هنگامى كه دخترم فاطمه (عليه‌السلام) در محراب عبادت مى‏ايستد نور او براى فرشتگان چنان پرتو افشانى‏كند كه گوئى نور ستارگان براى اهل زمين (اما ابنتى فاطمة متى قامت فى محرابها بين يدى ربّها زهر نورها للملائكة فى السماء كما ترهر نور الكواكب لا هل الارض) (50) و نمونه آن در اسناد ديگر اسلامى هم آمده است. (51)

حتى برخى از روايات نشان مى‏دهند كه گاهى مردم در حين عبور نيمه شب از در خانه‏اش نورى از خانه او متجلى و ساطع مى‏ديدند و از پيامبر (ص) علت را مى‏پرسيدند و فاطمه (عليه‌السلام) را در محراب عبادت مى‏يافتند (52) و هم رسول خدا (ص) فرمود به هنگامى كه فاطمه (عليه‌السلام) را در محراب عبادت است هزاران فرشته بر او دورد مى‏فرستند و او را سيده زنان عالم خطاب مى‏كنند...(53) او اهل سجده‏هاى طولانى و قيام و ركوع طولانى بود و خداى را با تمام وجودش عبادت مى‏كرد.

حال و شوق او

او جوان بود ولى در عبادت چون پير گدائى در برابر بارگاه خدا ايستاده و استمداد مى‏كرد خضوعش بسيار و خشوعش فوق‏العاده بود. هر آنگاه كه به آيه‏اى در مورد عذاب بر مى‏خورد تنش از خوف خداى مى‏لرزد، چنانكه گوئى طوفانى بر جان نهالى افتد و او را بلرزاند. و به هنگامى كه به آيه‏اى از وعده و عيد خدا بر مى‏خورد چنان مى‏شد كه گوئى شيون و فرياد دوزخيان را مى‏شنود و يا بهشتيان را در حين بهره‏گيرى از لذات بهشتى مى‏يابد.

او گاهى اين اخطار خدائى را بخاطر مى‏آورد كه اگر به فكر مال و زندگى و دوستان و عشيره خود هستيد به منازل و كسادى تجارب خود بيمناكيد و بدان خاطر از تلاش در راه خدا باز مى‏ايستد منتظر امر نافذ و قضاى حتمى خدا باشيد كه خداى فاسقان را هدايت نخواهد كرد. (54) چنان مضطرب و پريشان حال مى‏شد كه صداى هق هق گريه‏اش حسنين را از خواب بيدار مى‏كرد.

كلاً مطالعه در حالات فاطمه (عليه‌السلام) و حتى همسرش على (عليه‌السلام) نشان مى‏دهد كه آنها در شوق ثواب و خوف عقاب مصداق خطبه همام على (عليه‌السلام) بودند كه فرموده بود:

- لولا الاجل الذى كتب الله عليه - اگر سخن از مرگ مقدرى كه خداى براى هر كس معين كرده است نمى‏بود،

- لم تستقر ارواحهم فى اجسادهم طرفة عين هرگز روح و جان در جسم شان بميزان چشم بهم زدنى پايدارى نمى‏ماند.

- شوقا الى الثواب و خوفا من العقاب و اين بخاظر اشتياق به پاداش الهى و ترس از كيفر و عقاب اوست.

-... فهم و الجنة لمن قدراها و هم فيها منعمون - در رابطه با بهشت چنانند كه گوئى آنها را مى‏بينند و در آن متنعمند.

- قلوبهم محزونه دلهاشان اندوهگين است،و شرور هم مأمونه ديگران از شرور و آزارشان در امانند.

- و اجسادهم نحيفه بدنهاى شان لاغر است و نحيف و حاجاتهم خفيفة نيازمندى‏ها و حاجات‏شان كوچك است و ناچيز.

و انفسهم عفيفه جان و شخصيت‏شان داراى عفت و خود نگهدارى است (55)...

در وصف عبادتش

در اين زمينه سخن بسيار است و كافى است از زبان پسر ارشدش امام مجتبى (عليه‌السلام) در اين زمينه نمونه‏اى را عرض كنيم:

- رايت امى فاطمة عليها‌السلام - مادرم فاطمه را كه درود خدا بر او باد ديدم،

- قامت فى محرابها ليلة جمعة - كه شب جمعه‏اى در محراب عبادت ايستاده بود.

- فلم تزل راكعة ساجدة - و همه گاه در حال ركوع و سجود بود.

- حتى انفجر عمود الصبح - تا آنگاه كه روشنائى صبح پديد آمد.

- و سمعتها تدعوا للمؤمنين و المؤمنات - و شنيدم كه براى مردان و زنان مؤمن دعا مى‏كرد.

- و تسميهم و تكثر الدعاء آن‏ها را نام مى‏برد و يكى يك دعاى شان مى‏كرد.

- فقلت لها يا اماه به او گفتم مادر،

- و لم لا تدعين لنفسك كما تدعين‏لغيرك چرا به همانگونه كه براى ديگران دعا مى‏كنى براى خود دعا نمى‏كنى.

- فقالت يا بنىّ الجار ثم الدار (56)فرمود فرزندم اول همسايه سپس خانه.

تسبيح و دعاى فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) اهل تسبيح است آن هم بصورت مداوم، همان تسبيحى كه رسول خدا (ص) به او آموخت و امروز در نزد همه فرق مسلمين رايج است، پس از هر نماز 34 تكبير، 33 الحمدلله و 33 سبحان الله. و فاطمه (عليه‌السلام) آن را بعنوان هديه‏اى گرانقدر از پدر قبول كرده بود. (57)

او اهل دعاست و در مسير ذكر، ورد، نياز خواهى، استمداد. درب دعا را به روى خود گشوده مى‏يابد و حجاب را از ميان برداشته: يا من بابه مفتوح لداعيه و حجابه مفتوح لراجيه. (58)

- در دعا و مناجاتش با خد فرمايد: اى پوشاننده كژيها و زشتيها، اى مرهم گذار دلهاى مجروح، مرا در قيامت در برابر دادگاه عدالت و شهود رسوا مساز، نظر لطف و كرامت خود از من بر مگردان.

- اى خداى رحمان، چراغى از لطف و مرحمت خويش پيش روى من روشن گردان، نورى بر دلم بتابان كه آن را نگهدارد و عذر مرا ثابت و آشكار سازد. نورى كه چهره‏ام را سفيد سازد و مرا به ريسمان ناگسستنى رحمت تو اعتصام بخشد.

- پروردگارا من به رحمت تونيازمندم و تو از عقوبت من بى نياز، خدايا مرا در جائى بنشان كه زيرا ابر رحمت تو باشد و از دل من ريشه كبر و ريا و حسد و بخل و شك و ضعف و سستى تزلزل را بيرون آور...(59)

اين دعاهاست كه پيوند او را با خداى محكم و ناگسستنى مى‏سازد و روحيه او را مقاوم و او را در برابر مصائب و دشوارى‏ها شكيبا مى‏سازد. رمز آبرومندى در پيشگاه خداوند دعاست، البته بدان شرط كه با شرايط دعا و زمينه سازى‏هاى آن هماهنگ و همگام باشيم.

مقام او در پيشگاه خدا

فاطمه (عليه‌السلام) در مسير عبادت بدرجه‏اى مى‏رسد كه حتى خود را فراموش و فانى فى الله مى‏كند. جان خود را سپر محبت خدا قرار داده و حتى آن را در راه دين مايه مى‏گذارد و مصداق اين سخن مى‏شود كه جان خود را سپر دين قرار دهيد فاجعلوا انفسكم دون دينكم. (60)

در سير و سلوك و در معرفت بدرجه‏اى مى‏رسد كه جز خواست خدا خواستى ندارد و مشيت خود را همگام با مشيت الهى مى‏سازد - (و ما تشاوؤن الا ان يشاء الله رب العالمين). (61).

او از كسانى است كه از همه چيز گسسته و بخدا پيوسته است و طبيعى است كه خداى را بر چنين بنده‏اى نظر باشد تا حدى كه علاوه بر نفوذ دادن امرش در جهان كون بر او مائده آسمانى نازل گرداند.

على (عليه‌السلام) از خانه بيرون مى‏رود كه قرضى كند و غذائى براى اهل خانه تهيه ببيند - در بين راه مقداد را از خود پريشان‏تر مى‏يابد مبلغ قرض شده را به مقداد مى‏دهد و به مسجد مى‏رود. در مسجد، رسول خدا (ص) علاقه‏اى پيدا مى‏كند به خانه على (عليه‌السلام) رود و با هم راهى منزل مى‏شوند در حضور فاطمه (عليه‌السلام) غذائى فوق‏العاده مهم مى‏بينند و از او مى‏پرسند از كجاست؟ فرمود هو من عندالله - از جانب خدا. و اين مقام فاطمه (عليه‌السلام) و آبروى او را در بارگاه خداوند نشان مى‏دهد.

تو نيز چون فاطمه (عليه‌السلام) بنده خدا باش، بر تو هم مائده آسمان نازل خواهد شد و اين نكته‏اى است كه مصداق‏هاى متعددى آن براى دنياى امروز نيز حضور پيدا كرده و خواهد كرد.

### فصل 3: روحيّه فاطمه (عليه‌السلام)

مقدمه

سخنى از رسول خدا (ص) درباره فاطمه (عليه‌السلام) آمده است كه سخنى بس مهم و نكته‏آموز است. پيامبر درباره او فرمود: اگر حسن و نيكوئى در قالب يك شخص و يك چهره در مى‏آمد آن شخص فاطمه (عليه‌السلام) بود و بلكه از آن هم بزرگتر بود. مطمئناً دختر من فاطمه (عليه‌السلام) بهترين افراد روى زمين از نظر شخصيت، شرافت و كرامت است (و لو كان الحُسْن شخصاً لكان فاطمة، بل هى اعظم، ان فاطمة ابننى و خير اهل الارض عنصراً و شرفاً و كرماً) (62).

فاطمه (عليه‌السلام) زنى است كه براساس اصول و ارزش‏هاى اسلامى رشد و پرورش يافته و نمونه عالى يك بانوى اسلامى است. بزرگى و قدر و مقام فاطمه (عليه‌السلام) در حدى است كه پيروان همه مذاهب اسلامى در برابر شأن و مقام او عرض ادب و اظهار تواضع دارند و كتب و مقالاتى درباره او نوشته‏اند فضائل و نيكوئى‏هاى او در حد تواتر است و حتى آنها كه به دلايل سياسى مى‏خواسته‏اند بر آن سرپوش بگذارند باز هم ناگزير به معرفى عظمت او شده‏اند.

زندگى و رشد او

فاطمه (عليه‌السلام) در خانه وحى دنيا آمد، در كانونى كه كانون عصمت و تقوا بود و در جايگاهى كه جايگاه فضيلت و شرافت است. او از پستان ايمان و اخلاق و ايثار شير نوشيده و در سايه تلاوت قرآن و زمزمه‏هاى او بخواب رفته است. او دختر مكه و مَنى است، زائيده زمزم و صفاست. دختر دلايل واضح و آيات بينات است، او فرزند صاحب معجزات آشكار است.

بدين سان وراثت از انبياء الهى دارد، و محيط حيات را در وحى، وارث اشرافيت جديدى است كه اسلام بر آن صحه گذارده و در اين اشرافيت بر خلاف آنچه كه در جاهليت بود كار و تلاش است، بندگى و تواضع در پيشگاه خداوند است، خضوع و خشوع است.

مركز رشد اين اشراف زاده در كوخ است نه در كاخ، و زندگى او در محروميت و فقر اختيارى است نه در ثروت و تنعم و خور و خواب، و كلمات و عبادات مورد استفاده در اين خانه از كلمات وحى و آيات قرآن است نه سخنان گزاف و سرمستانه و گذران اوقاتش درخدمت به انسانيت و اخلاق و آئين است نه در شور بيخبرى و سرمستى‏هاى عاشقانه و آلوده مادى. بدين سان در چنين شرايط و امكانى گلى مى‏رويد كه عطر وجودش جهانى را معطر كند و خود او مدل ونمونه گلهاى موجود جهان انسانيت باشد.

صفات فاطمه (عليه‌السلام)

ما را توان شماره كردن همه صفات او نيست كه ذكر و تشريح آنها را دفترى جداگانه لازم است. در اين زمينه كافى است به حديثى از رسول خدا (ص) در اين مورد بسنده كنيم. پيامبر (ص) فرمود: خداوند ده زن را به ده صفت ستوده است: حوا را به قبول توبه‏اش، ساره را به جمال و زيبائى، رحمه زن ايوب را به حجاب فطرى، آسيه را به حشمت و حرمت، زليخا را به دانش و حكمت، بلقيس را به عقل و اصالت رأى، يوحيد مادر موسى (عليه‌السلام) را به صبر و بردبارى، مريم را به صفوت، خديجه را به خلوص و فاطمه (عليه‌السلام) را به علم به آنچه بوده و هست و خواهد بود.(63)

از صفات مهم و فوق‏العاده سازنده فاطمه (عليه‌السلام) عظمت روحى اوست كه در جهان بشريت زنى را مانند او نمى‏يابيم. او در جنبه روحى چنان ساخته و پرداخته است كه همانند على (عليه‌السلام) حركت مى‏كند و اوج مى‏گيرد و چنان قوى و قدرتمند است كه در برابر كوهى از مشكلات صبورانه پيش مى‏رود. كيست كه چون فاطمه (عليه‌السلام) صبور و متحمل باشد؟ و كيست كه در برابر اين همه دشوارى‏ها و مصائب بتواند بايستد وكمر خم نكند. (ما در سخن بعدى از صبر و تحمل او بحث خواهيم كرد).

اجزاء روحى فاطمه (عليه‌السلام)

اينكه روحيه فاطمه (عليه‌السلام) از چه اجزائى تشكيل يافته است بايد گفت كه از اجزائى كه هر كدام آن ركنى سازنده در حيات سعادتمندانه انسانند و در رأس آنها:

- آگاهى وسيع و پر دامنه‏اى است كه زمينه ساز بصيرت فاطمه (عليه‌السلام) در تصميم‏گيرى‏هاست.

- ايمان راستينى است كه در خون و رگهاى او جارى و در اعضاى او پخش شده است.

- عملى است كه از آگاهى و ايمان او نشأت گرفته و توأم با اخلاص است و صدق و تلاش.

از ديگر اجزائى كه تشكيل دهنده روحيه فاطمه (عليه‌السلام) است، عقلى است كه بوسيله آن خداى را عبادت مى‏كند و رضاى خدا را مى‏جويد، عشق است به معبود كه عطش دلش را جز به لقاى رحمت حق سيراب نمى‏سازد، رقت قلب است كه نشأت گرفته از عاطفه الهى است، مديريت و تدبير و كياست است كه علاوه بر سرشتى بودن، بخشى از آن آموخته از مكتب اسلام، از رسول گرامى و از خديجه مرضيه است.

ديگر اجزاء تشكيل دهنده روحيه فاطمه (عليه‌السلام) صبر است، استقامت است، آزادى خواهى مشروع است، آزاد منشى و حريت است، استقلال در رأى و نظر است، جرأت و شجاعت است، اعتماد به نفس است، سرعت عمل است، صفوت ذهنى است، خلوص است، تقوا است، ورع است، عفت است و... و اين جنبه‏هاست كه فاطمه (عليه‌السلام) را ممتاز كرده و برتر از مردانش مى‏سازد.

جنبه سرشتى اين روحيه

روحيه فاطمه (عليه‌السلام) روحيه سره و خالصى است بر مبناى فطرت اسلامى. خديجه را از سوى رسول خدا (ص) و فرزندان متعددى بود. اما به فرموده امام سجاد (عليه‌السلام) تنها فاطمه (عليه‌السلام) بود كه بر فطرت اسلام خالص و سره بدنيا آمد. و لم يولد لرسول الله (ص) من خديجه عليها‌السلام على فطرة الاسلام، الا فاطمه عليها‌السلام. (64) روحيه‏اى كه از اين منبع ارتزاق كرده باشد روحيه احساس است، عشق است، روحيه گذشت است، نرم خوئى است. فاطمه (عليه‌السلام) بر اثر آن مبنا و هم در سايه تلاش خالصانه و خواهندگى شخصى داراى سعه صدر است. ديد و بينشى وسيع، جهان نگرى عظيم. در او وجود دار د و مى‏تواند آينده و عواقب امور را آنچنان كه واقع خواهد شد ببيند و اين خود سبب آن مى‏شود كه بتواند مسائل را با سعه صدر ببينند.

فاطمه (عليه‌السلام) را روحى لطيف است، طورى كه با اشاره‏اى كوچك و در سايه لطيفه‏اى ناچيز از حقايق و اسرار سر در مى‏آورد. از نگاه سرد پدر مى‏فهمد كه فلان عملش مورد موافقت او نيست و با يك نگاه على (عليه‌السلام) در مى‏يابد كه در ذهن او چه چيز خطور كرده است و چگونه بايد موضع بگيرد.

روح عبادت و اخلاص او

از زيباترين جلوه‏هاى روحى فاطمه (عليه‌السلام) جلوه عبادت اوست كه توأم با اخلاص است. ما در بحثى از عبادت او مستقلاً سخن گفته‏ايم ولى باز هم جمله‏اى را از آن تجلى ذكر كنيم. مصداق آيه (انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطريراً) (65) است خوف الهى سراسر وجودش را فرا گرفته رهبة و رغبة به عبادت او مى‏پردازد. در عبادت عاشقى است بى مانند. با او راز و نياز مى‏كند ملتمسانه حرف مى‏زند، به او متوسل مى‏شود.

در اره خدااطعام دارد، ولى در آن جز رضاى او را نمى‏جويد. (انما نطعمكم لوجه اله لا نريد منكم جزاء و لا شكوراً.) (66) سجده‏هاى طولانى دارد، اشك و آه و ناله دارد، صداى گريه نيمه شبش گاهى حسنين را از خواب بيدار مى‏كند؛ سر پاى مى‏ايستد تا حدى كه پاهايش ورم مى‏كند، خضوع دارد، خشوع دارد و...

در دعايش مى‏گويد خداوندا وجودم را در نظرم خوار گردان كه از بلند پروازى سر در نياورد، شأن خودت را در جانم بزرگ گردان راه و رسم طاعت خود را به من بياموز، توفيقم به عملى ده كه تو را راضى سازد، و از همه آنچه كه موجب سخط تست مرا دور دارد. (اللهمّ ذلّ نفسى، و الهمنى طاعتك، و العمل بما يرضيك، و التجنب لما يسخطك يا ارحم الراحمين) (67).

روح دوستدارى خدا در او بحدى قوى است كه براى درخواست خدمتكار بنزد پدر مى‏رود، رسول خدا (ص) ذكر تسبيحات پس از نماز را به او مى‏آموزد (تسبيح حضرت زهرا) و فاطمه (عليه‌السلام) از اين بابت با دستى پر بر مى‏گردد و خداى را بر اين نعمت سپاسگذار است به فرموده على (عليه‌السلام) براى طلب دنيا نزد پيامبر (ص) رفتيم ولى ثواب آخرت نصيب ما شد. (68)

روح وظيفه‏شناسى:

فاطمه (عليه‌السلام) را روح وظيفه‏شناسى بسيار نيرومند است. ميداند كه زندگى با همه تب و تابش، با همه شرايط و امكان محدود و نامحدودش يك وظيفه است و سعادتمند كسى است كه وظيفه زندگى را نيكو بشناسد و آن را مورد رعايت و عمل قرار دهد. در بينش اسلامى كار ما، عبادت ما، خور و خوراك و خواب ما، ازدواج ما، جنگ و صلح بمورد ما، حتى تولاّ و تبرّاى ما صورت وظيفه دارند.

مهم اين است كه در هر لحظه‏اى از زندگى ببينيم اينكه وظيفه چيست و چه بايد كرد؟ اين شناخت، و به دنبالش آن عمل به وظيفه نيازمند به هشيارى، آگاهى و بصيرت است. مراقبت و مواظبت دارد تا در مواردى سرمستى و غفلت سبب آن نگردند كه آدمى نتواند راه را از چاه و حق را از باطل تشخيص دهد.

او وظيفه و رسالت خود را در اين عرصه جهانى نيكو فهميده و دريافته بود. بدين نظر همه كوشش و تلاش خود را در راه آن مصروف مى‏داشت. او مى‏توانست هم چون راهبه‏اى در گوشه‏اى بنشنيد و سرگرم عبادت خود باشد. اما خوب مى‏دانست كه شأن يك انسان مكلف و مسئول فراتر از اين حد است و آدمى علاوه بر نجات خود وظيفه معاضدت و همراهى با ديگران را هم دارا است. اين خطاست كه آدمى تنها به فراهم كردن موجبات رضايت نفس خود بپردازد و از ديگر امور و جريانات غافل باشد وظيفه انسان بسى سنگين‏تر از آن است كه همه چيز را تنها براى حفظ منافع شخصى و آرامش خويش بخواهد. مستضعفان و محرومان هم چشم به راه معاونت غير دارند، افتادگان هم نيازمند به دستگيرى هستند.

روحيه مقاومت

فاطمه (عليه‌السلام) را روحيه‏اى مقاوم است. در برابر شدت بادهاى حوادث خود را نمى‏بازد و نمى‏لر زد. از شرايط سخت و نامطلوبى كه در جامعه پديد مى‏آيد ناراحت و در اضطراب نيست. ممكن است واقعه‏هايى دل آدمى را بلرزاند و يا حادثه نامطلوبى او را تكان دهد. ولى مهم اين است كه آدمى در برابر چنان شرايط از جاى كنده شود.

خط فكرى روشنى دارد و هدفى روشنتر. مى‏داند براى چه مبارزه مى‏كند، براى چه درگيرى پديد مى‏آورد و چرا و به چه علتى خصم را به احتجاج و مخاصمه مى‏طلبد. بدين‏سان آن روز و ساعتى كه به امرى اقدام مى‏كند از پى آمد آن هم خبر دارد و بدين خاطر با تمام وجود در آن راه مى‏ايستد و ميدان را خالى نمى‏كند.

فاطمه (عليه‌السلام) مى‏داند كه مبارزه كردن كتك خوردن هم دارد، محروم شدن هم دارد، به بستر افتادن هم در آن وجود دارد. با قبول همه آنها و با بجان خريدن همه زجرها به چنان اقدامى مى‏پردازد و طبيعى است كه در آن صورت صدمه‏ها را بپذيرد و دم بر نياورد.

شما كتك خوردن فاطمه (عليه‌السلام) را شنيده‏ايد، از ورم كردن بازويش اطلاع داريد، از شكستن پهلو و دنده‏اش، از سقط فرزندش در آن فاجعه دردناك خبر داريد. و هم شنيده‏ايد كه فاطمه (عليه‌السلام) پس از آن واقعه به مسجد رفت و سخنان غرائى ايراد كرد. اما او حتى يك كلمه از درد پهلويش سخن نگفت، لحظه‏اى درباره صدمات جسمى خود حرف نزد در حاليكه بفرموده امام صادق (عليه‌السلام) فاطمه (عليه‌السلام) بر اثر آن ضربات و جراحات وارده از دنيا رفت. (69)

روحيه اطاعت

فاطمه (عليه‌السلام) مطيع خداست، تسليم حق است، پذيراى حكم الهى است و در اين راه كارى به اين ندارد كه آيا آن اطاعت بنفع اوست يا به زيان او، او على (عليه‌السلام) را امام و خليفه بر حق پيامبر مى‏شناسد. اطاعت از او را كه ولى امر است بر خود لازم مى‏شناسد ناگزير تسليم اوست اگر چه به خلاف آن تصميم گرفته باشد.

شيخين بر سر او بلا وارد آورده‏اند، او را به بستر كشانده‏اند، حال براى حفظ وجهه خود و دفع اين اتهام كه دختر پيامبر را آزار داده‏اند قصد عيادت او مى‏كنند.

فاطمه (عليه‌السلام) اجازه عيادت نمى‏دهد. به اين و آن متوسل مى‏شوند، سودى نمى‏بخشد، ناگزير از على (عليه‌السلام) كمك مى‏طلبند، همان على (عليه‌السلام) كه مظلوم است، و او را جبراً براى بيعت به مسجد برده‏اند، على (عليه‌السلام) از فاطمه (عليه‌السلام) درخواست مى‏كند، فاطمه (عليه‌السلام) مى‏پذيرد كه اَلبيت ُبَيتُكَ، خانه خانه تست...

او در اين مقاومت مصداق اين سخن است كه مؤمن چون كوهى استوار است كه تند بادهاى حوادث او را نمى‏لرزاند. (المؤمن كالجبل الراسخ، لا تحركه العواصف.) (70) در برابر شرايط نامساعد مى‏ايستد، در مسجدسخنان او را بى اعتبار مى‏كنند، به در خانه صحابه مى‏رود، از آنجاها هم نوميد مى‏شود، با جمع زنان مهاجر و انصارمسأله را در ميان مى‏نهد و...

روحيه سازگارى

فاطمه (عليه‌السلام) دختر بزرگترين شخصيت جهان است. اگر بخواهد مى‏تواند در بهترين شرايط زندگى كند، بويژه كه ثروتمندان بزرگ و مالداران عظيم از او خواستگارى كرده و قول زندگى او را در قصرى نو بنياد كه به اسم او ساخته خواهد شد داده‏اند ولى او تابع و مطيع حق است به خواستگارى على (عليه‌السلام) پاسخ مثبت مى‏دهد اگر چه على (عليه‌السلام) فقير باشد.

او با على (عليه‌السلام) سازگار است. فقر و نادارى او را تحمل مى‏كند، به تنها زيراندازى كه از پوست گوسفند است قانع مى‏شود. پوست گوسفندى كه روزها علوفه شتر را روى آن مى‏ريختند كه حيوان از آن استفاده كند و شبها پس از تميز كردن فرش بستر على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) را تشكيل مى‏داد.

او سازگار است با زندگى بسيار ساده‏اى كه حتى بر در خانه آن پرده‏اى نيست. و گاهى اتفاق مى‏افتاد چند روزى در خانه‏شان دودى براى پختن غذا بر نمى‏خاست. خود گرسته مى‏ماند و از آن مهمتر و دردناك‏تر فرزندان خردسالش نيز گرسنه بودند و فاطمه (عليه‌السلام) بايد آن‏ها را هم بنحوى آرام كند.

تازه روزى كه غذائى براى شما فراهم مى‏شد از نوع نان جوين وگاهى گندم بود، نانى كه خورش نداشت و با آب و گاهى با نمك افطار مى‏شد.

او با قناعت انس گرفته و با نادارى همدم است. مى‏تواند از محل فدك براى خوراك و نان گوارائى فراهم آورد ولى ترجيح مى‏دهد ازمحل پشم ريسى و گاهى كارمزد على (عليه‌السلام) مقدارى جو تهيه كرده، آن را با دستاس آرد كند و با روشن كردن تنور از آن نانى براى عزيزانش تهيه كند. و با چنين آب و نان و زندگى و نادارى، واجد اعتماد به نفس، پافشارى در راه حق، و روح همكارى است.

روحيه ايثار

فاطمه (عليه‌السلام) اهل جود است، اهل سخاوت است، اهل مواسات است و از آن مهمتر اهل ايثار است. فرزندان فاطمه (عليه‌السلام) بر اثر نذرى كه شامل سه روز روزه بود از بيمارى رهائى يافتند. ايفاى به نذر لازم بود و فاطمه (عليه‌السلام) و فرزندان او همسر و روزه گرفتند و شنيديد كه سه روز افطار خود را به مسكين و يتيم و اسير دادند و اين در راه حب خدا بود. (71)

اين ايثار مال است و شايد كسانى باشند كه به چنين اقدامى تن در دهند و گرچه عده‏شان بسيار اندك است. آنچه كه در امروز جهان مطرح است در گذشته هم مطرح بوده احسان بوده نه ايثار، بخشش بوده است و عطا. هم خود ميخورده‏اند و هم به ديگران مى‏دادند اما در ايثار خود نخوردن و به ديگران خوراندن است و فاطمه (عليه‌السلام) اين چنين كرد.

او به ايثارى فراتر از حد مال اقدام كرد كه آن ايثار جان و ايثار سلامت خود بود، اگر مسأله اسلام نبود فاطمه (عليه‌السلام) را با كتك خوردن چه كار؟ و اگر دفاع از مقام ولايت و خلافت حقه اسلام نبود او را در بستر افتادن و درد كشيدن چكار؟ او براى اسلام جان خود را از دست داد فرزند دلبندش را از دست داد.

با دور نمائى كه فاطمه (عليه‌السلام) ازآينده دارد مى‏توان گفت حتى فاطمه (عليه‌السلام) فرزندانش را براى ايثار در راه اسلام پرورش مى‏داد. مگر نه اين است كه او از شهادت حسين خبر دارد؟ از مسموميت حسن و از اسارت زينبين مطلع است؟ پس او آنها را نيكو مى‏پروراند تاايثار گرانى خوب براى اسلام باشند و اين ايثار از همه ايثارهاى ديگر مهمتر است.

روحيه مديريت بر خود

فاطمه (عليه‌السلام) مدير خوبى براى خويشتن است، بر خود مسلط است، جو زمان او را از خود بيخود نمى‏سازد، خواسته‏هاى طبيعى و مادى او را به زانو در نمى‏آورند و اسير خود نمى‏سازند. كشاكش زندگى و موجهاى هائل حوادث بسى فروتر از آنند كه بتوانند فاطمه (عليه‌السلام) را در كام خود گيرند. براى آنكه نمونه‏اى از اين تسلط بر خود را درباره او ببينيم به اين نكته اشاره كنيم:

شنيديد كه او را علاقه‏اى شگفت نسبت به پيامبر (ص) بود. تا حدى كه بگفته دحلان مفتى مذهب شافعى، پس از وفات پيامبر (ص) هرگز خنده بر لب نياورد تا از دنيا رفت. (72) پس از فوت پدر آن همه دشوارى‏ها و صدمه‏ها بر او وارد آمد و مصائبى را متحمل شد كه اگر بر كوه وارد مى‏آمدند آن را مى‏لرزاندند. اما اين مصائب فاطمه (عليه‌السلام) را نلرزاندند و دليل آن:

سخنرانى دفاعيه او در مسجد است. كه در آن با ديدى حق بينانه به پيش مى‏رود، چنان برخود مسلط است كه كلمه‏اى بى حساب از دهان او خارج نمى‏شود. و سخنان او لغزش و انحرافى ديده نمى‏شود. فاطمه (عليه‌السلام) در مسجد با شور و احساس حرف زد ولى بعد تعقل آن سخنان شگفت آور و عظيم است. اظهار نظرش منطقى و مستدل است واين عظمت روح فاطمه (عليه‌السلام) را نشان مى‏دهد.

بدان اميد كه جرقه‏اى از روح فاطمه (عليه‌السلام) كانون دل ما را روشن كند. و السلام عليكم و رحمة الله

### فصل 4: صبر و تحمل فاطمه (عليه‌السلام)

مقدمه

اينكه زندگى همه گاه بر وفق مراد باشد خواسته‏اى است ايده‏آل و به ندرت قابل تحقق، براى هر انسانى به تناسب نوع ديد و برداشتى كه از مسائل و وقايع دارد و هم اينكه در چه جو و شرايطى زندگى مى‏كند مصائب و دشوارى‏هائى وجود دارند كه موضعگيرى در قبال آنها متفاوت است.

برخى موضع‏شان موضع تسليم است و يا در قبال آن فرياد و آه و عجز ولابه، و عده‏اى هم در برابر آنها موضع تحمل توأم با مقاومت براى رفع و زدودن آنها دارند و راه و رسم عقلانى امور همين مسأله واقدام را ايجاب مى‏كند. در مورد فاطمه (عليه‌السلام) دختر پيامبر (ص) قضيه از نوع دوم آن بود، شرح ناملايمات و فشارهاى روحى كه بر فاطمه (عليه‌السلام) وارد آمده بود فراتر از حدى است كه براى انسانهاى عادى پديد مى‏آيد، اما فاطمه (عليه‌السلام) هم انسان عادى نبود كوشيد مسائل و مشكلات را حل و هضم كند بدون اينكه خود در آن‏ها هضم شود. او يك زن است ولى در صبر و تحمل و استقامت و عشق اسطوره‏اى در جهان بشريت.

دوره‏هاى آزمايشى

او پيش از اينكه وارد عرصه حيات اجتماعى شود دوره‏هاى دشوار و مرارت بارى را گذراند كه به نظر ما براى او دوره‏اى آزمايشى بحساب مى‏آمدند. از همان آغاز زندگى ودوران خردسالى با مصائب و مشكلات مواجه شد كه در سايه هدايت و سرپرستى پيامبر آن‏ها را يكى پس از ديگرى گذراند اگر چه هر مرحله‏اى بمراتب سخت‏تر از مراحل قبل و آزمايش‏هاى آن دشوارتر بود.

او از همان دوره‏هاى اوليه آزمايشى تهديد، محروميت، گرسنگى، خشونت دشمن، سختى زندگى را گذرانده و حتى مرگ عزيزان، محروميت از مادر كه تنها همراز و هم سخن او در خانه بود ديده و با پدرى كه در ميان جمعى از شبح‏هاى انسانى تنها بود روزگار گذرانيده است.

پيامبر (عليه‌السلام) خود در سايه برنامه دارى و تلاش سيمائى از فاطمه (عليه‌السلام) در تاريخ ساخت كه در كوره‏هاى مختلف زندگى از پيش ذوب شده و تمرين‏هاى پى در پى زندگى را مورد توجه و نظاره قرار مى‏داد. آموزش‏ها و سازندگى‏هاى فكرى پيامبر او را پرورده و ناب ساخت و قدرت نفسانى عظيمى را تحويل تاريخ داد.

براى اينكه وضع و ميزان و كيفيت تحمل او در زندگى روشن گردد ما با رعايت اختصار آن را در سه دوره زندگى مورد بررسى قرار مى‏دهيم.باشد كه در سايه بررسى‏ها و تحليل‏هاى كوتاه براى ما رهيابى وهدايتى پديد آيد.

الف: دوران كودكى

فاطمه (عليه‌السلام) از كودكى هم آغوش حوداث و محروميت‏ها بود. حوادث غم انگيزى از آغاز زندگى براى او پديد آمدند كه در برابر آنها بسيارى از بزرگسالان ذوب مى‏شوند. و دشوارى‏هائى در حيات ايجاد شدند كه هر يك بتنهائى براى به زانو در آوردن آدمى كفايت مى‏كردند. بعنوان نمونه به موارد زير توجه مى‏كنيم:

1- تحمل محروميت‏ها:

او در محيط سخت و محرومانه‏اى چشم به جهان گشود و در محيطى بحرانى توأم با فقر و محروميت اقتصادى تربيت شد. شايد براى خانواده او نسبتاً آسان بود كه زندگى رابا رفاهى نسبى بگذرانند اما ديدارنامرادى‏هاى مؤمنان خود براى آنها رنج دهنده و دشوارى آفرين بود. ميزان محروميت بحدى بود كه جز با شجاعت روحى و صبر و تحمل بى‏نظير نمى‏شد با آن مواجه گشت و فاطمه (عليه‌السلام) در سايه سرپرستى پدر اين چنين زندگى گذراند.

2- تحمل فراق مادر:

او هنوز كودكى خردسال بود و به مادر نيازمند. اما دست اجل مهلت نداد و فاطمه (عليه‌السلام) خيلى زود از نوازش و سرپرستى مادر محروم شد آن هم مادرى كه زجر ديده و زحمت كشيده بود و يادآورى صحنه‏هاى تحمل اين مادر براى فاطمه (عليه‌السلام) خود مصيبت آفرين بود. گرد يتيمى بر سرش نشست او و پدرش تنها غم خوار خود را از دست دادند و از آن پس با دشوارى‏هاى بيشتر مواجه شدند كه تنها صبر و تحمل فاطمه (عليه‌السلام) در اين زمينه چاره ساز بود.

3- تحمل آزار پدر

او از همان خردسالى به همراه پدر بود. در خانه كعبه حضور مى‏يافت و صدمه و آزار مشركان را تماشا مى‏كرد زخم زبان‏هاى آنها را مى‏شنيد و زجر دادن و سنگ زدن آنان را بر پدر مى‏ديد. او تماشا مى‏كرد كه پدرش را در مسجد الحرام كتك مى‏زدندو ناگزير به صبر و تحمل مى‏شد و گاهى هم مى‏كوشيد خود را سپر پدر قرار دهد وسنگ دشمن را بر سر و روى خود تحمل كند و براى اسلام آن‏ها را بپذيرد و اين خود

در تحمل رنج هجرت:

او تنها پناه ظاهرى خود را پدر مى‏شناخت ولى فشار خصم سبب شد كه رسول خدا (ص) تنها، و بدون فاطمه (عليه‌السلام) از مكه به مدينه هجرت كند. تحمل آن براى فاطمه (عليه‌السلام) دشوار بود ولى مى‏كوشيد قهرمانانه بايستد و سراجام براى روز موعود به همراه على (عليه‌السلام) باديگر فواطم به مدينه هجرت كند و اينكه اين مدت چگونه بر او گذشت مسأله‏اى است كه خود فاطمه (عليه‌السلام) بايد از آن سخن گويد.

در كل، او از آغاز زندگى و در خردسالى رنج اين جهان را كشيده و تلخى‏ها و مرارت‏هاى دنيا را شخصاً تحمل كرده وشاهد حوادث بحرانى و خطرناكى در جامه خود بوده است. در دشوارى‏ها چندان متحمل بود كه او را صابره خوانده‏اند ودر زجرها چندان با پدر همگامى كرد كه او را شريك پدر شمردند و در مهر ورزى به پدر چندان تلاش كرد كه مصداق ام ابيها گرديد.

ب: دوران زندگى با على (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) در سنين اندك و پائين با على (عليه‌السلام ) پيمان ازدواج بست مسائل و مشكلاتى كه بر اثر ازدواج و در زندگى انتخابى او و على (عليه‌السلام) پديد آمدند باز هم اندك نيستند. او با على (عليه‌السلام) هم خانه شد كه خود كوه استقامت بود و فاطمه (عليه‌السلام) در بسيارى از موارد در جنبه صبر و استقامت به على (عليه‌السلام) پناه جست صبر و تحمل او در اين جنبه نيز اندك نيست كه ما براى نمونه مقدارى از آن‏ها را در اين قسمت اشاره مى‏كنيم.

1- تحمل فقر او:

فاطمه (عليه‌السلام) از بين خواستگاران على (عليه‌السلام) را برگزيد كه در تقوا و شجاعت و انسانيت و اخلاق كم نظير ولى در فقر و نادارى سختى بود، ميزان فقر على (عليه‌السلام) بحدى بود كه خانه در اغلب موارد خالى ازآذوقه بود و فاطمه (عليه‌السلام) آن را تحمل مى‏كرد ولى اين تحمل دشوار بود مخصوصاً از آن بابت كه هر مادرى نگران وضع كودكان خردسال خويش است. در عين حال براى رضاى خدا آن را مى‏پذيرد و مختصر غذاى خود و خانواده را هم در راه خدا به فقيران ايثار مى‏كند.

2- تحمل سرزنش‏ها:

فاطمه (عليه‌السلام) از سوى كسانى كه از فلسفه حيات و رمز و راز سعادت و شأن و مقام او و على (عليه‌السلام) بى خبر بودند دائماً مورد سرزنش بود. سرزنش از اين بابت كه چرا با فردى ثروتمندتر ازدواج نكرده كه از مشكلات زندگى برهد؟ و چرا از ميان آن همه دواطلبان، ازدواج با او، على (عليه‌السلام) را پذيرفته است؟ سرزنش از اين بابت كه او لباسى زيبا ندارد. خانه‏اش محقر و گلين است، درون خانه از بازار زندگى خالى است خود او را هم زينت و تجملى نيست. مگر مى‏توان براى هر فرد سرزنش كننده استدلال كرده و قانعش نمود؟ ناگزير آنهار ا متحمل مى‏شود و دم بر نمى‏آورد.

3- تحمل مشكلات زندگى:

اوبايد از بيرون براى خانه آب فراهم كند و در اين راه چندان تلاش كرد كه بند مشك روى سينه‏اى اثر گذارد (73).بايد با آسياب دستى كار كند وگندم آرد نمايد، بايد خانه را جاروب و نظافت كند، بايد به فرزندان خود برسد، در عين حال بايد جو خانه را مساعد روح و پرواز على (عليه‌السلام) بسازد و تازه اگر فرصتى بيابد به كارى اقتصادى براى ترميم زندگى اقدام كند.

4- تحمل و صبر در عبادت:

فاطمه (عليه‌السلام) زنى عابده است حتى دوست ندارد دقايقى از عمر خود را به هدر دهد. او را مجسمه عبادت نام داده‏اند، آن هم عبادتى كه با وجود آن همه فقرها و نادارى‏ها و محروميت‏ها و در عين گرسنگى و خستگى ناشى از كار روزانه بود. بيدارى‏ها، شب زنده‏دارى‏ها، اشك ريزى‏ها، داشتن خشيت الهى در دل همه و همه از امورى هستند كه جانكاهند ولى شوق فاطمه (عليه‌السلام) به انس باخدا همه اين نامرادى‏ها را از ميان بر مى‏دارند.

فاطمه (عليه‌السلام) هم چنين در مسير تحمل مشكلات ديگر و شدائد اجتماعى است. در راه خدا گام بر مى‏دارد، براى هدايت زنان تلاش مى‏كند، فشارها و خفقان‏ها را بايد بپذيرد، حسادت‏ها و بدخواهى‏هاى ديگران درباره زندگى خوشبختانه اين زوج را بايد پذيرا شود و دم بر نياورد... و او در كل جرعه نوش جام بلا بود و خريدار رنج در راه خدا.

ج: پس از وفات پيامبر (ص):

فاطمه (عليه‌السلام) پس از مرگ پدر عمر چندانى نكرد، فاصله وفات او با پيامبر (ص) را حدود 2 - 3 ماه ذكر كردند. ولى همين مدت كوتاه به تنهائى معادل با تمام رنجها و محنت‏هاى دوره‏هاى گذشته حيات بود. آنچه فاطمه (عليه‌السلام) در گذشته از جام بلا نوشيده بود اينك تجديد خاطره شده و مجدداً با همان شدت و بلكه بيشتر در برابر او حضور يافتند.

براى اين كه ميزان دشوارى‏هاى حيات، و در مقابل آن درجه تحمل فاطمه (عليه‌السلام) روشن گردد كافى است، وقايعى را كه در زندگى پس از وفات پيامبر (ص) براى او پديد آمده‏اند شماره كنيم؛ بخشى از آنها عبارتنداز از تشكيل سقيفه براى خليفه آفرينى، بردن على (عليه‌السلام) به مسجد، جبراً براى بيعت، آتش زدن به درخانه او، سقط جنين او، غصب فدك او، تفرقه امت پدرش، فقر و نادارى ناشى از محروم كردن دوستان على (عليه‌السلام) از بيت المال، استقرار ناحق، عدم همپروازى‏ها، تلاش خصم براى هضم على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) در اندرون دستگاه خلافت همدستى براى بريدن شاخه‏هاى اسلام و حتى على (عليه‌السلام) كه تنه درخت اسلام بحساب مى‏آمد و... كلاً او چون پرنده‏اى مجروح بود كه در ميان دو حادثه و فاجعه سنگين گير كرده بود، مرگ پدر، نفاق خصم در برخورد با بازماندگان رسول. براى اينكه درجه صبر و تحمل او در برخورد با حوادث روشن گردد به چند نمونه و مورد آن اشاره مى‏كنيم:

1- تحمل شكست على (عليه‌السلام):

على (عليه‌السلام) عزيز جان پيامبر و همسر والاى فاطمه (عليه‌السلام) است، تحمل همه چيز براى فاطمه (عليه‌السلام) آسان است، اما تحمل نامرادى على (عليه‌السلام) و شكست دادن او در صحنه سياست براى فاطمه (عليه‌السلام) بسيار سخت است بويژه كه ببيند امت، اجماع بر هضم على (عليه‌السلام) كرده‏اند. و حق او راكه حق خدا و حق مردم بود ناديده گرفته‏اند و اين خود قلب زهرا را شديداً مى‏فشرد. و فاطمه (عليه‌السلام) براى خدا آن را تحمل كرد.

2- تحمل غصب حق:

فاطمه (عليه‌السلام) گمان نمى‏كرد كه دشمن با اين سرعت در حق او و شوهرش طمع كند و با آن همه سفارش پيامبر (ص) درباره او، از ارث محرومش دارند. او و ارث پدر بود و حقش غصب شد. فدك را كه خالصه پيامبر (ص) و واگذاشته به فاطمه (عليه‌السلام) بود از او گرفتند و فرياد فاطمه (عليه‌السلام) كه در واقع دفاع از حق مردم بود به جائى نرسيد او در آمد فدك را در راه خدا صرف مى‏كرد آن را از او دريغ داشتند تا مردم از دورش پراكنده شوند و فاطمه (عليه‌السلام) ناگزير آن را تحمل كرد و به فلج اقتصادى تن در داد.

3- تحمل نفاق‏ها:

آدمى چقدر بايد خون بخورد كه شاهد باشد به اسم دين، ريشه دين را قطع مى‏كنند و به اسم مذهب و در سايه تقدس مآبى اسلام را سركوب مى‏كنند. با حديثى جعلى مى‏خواهند قرآن را نسخ شده بينگارند و با تصنعى مى‏خواهند قلب واقعيت كنند. ارث او را ربودند با اينكه آيات قرآن آن را اثبات مى‏كند و آنها قصد خيانت دارند و فاطمه (عليه‌السلام) از ترس فروباشى اسلام، آن را تحمل مى‏كند.

4- تحمل رياست‏طلبى‏ها:

خلفا در شرايطى بودند كه اگر به آنهاگفته مى‏شد براى رياست دست از دين بر دارند در قبول آن بى ميل نبودند - در عين حال مدعى بودند كه براى حفظ اسلام تن به خلافت داده‏اند و نمى‏خواهند آن را بپذيرند. براى رياست‏طلبى از قبح عمل ابا ندارند حتى از كتك زدن دختر پيامبر (ص). بگفته ابن ابى الحديد، آنها از آغاز اسلام را بخاطر طمع پذيرفتند و طبق ادعاى او آنان با يهود در رابطه بودند و آنچه بعنوان ملاحم در تورات آمده بود خبر يافته بودند و براى دستيابى به آن دست و پا مى‏زدند (74) و فاطمه (عليه‌السلام) بايد اين رياست‏طلبى‏ها را تحمل كند و براى اسلام دم بر نياورد.

5- تحمل صدمه به اسلام:

او در شرايطى بود كه كشته‏هاى پدر و شوهرش را بر باد رفته مى‏ديد و دم بر نمى‏آورد. تحت فشار نامردمى قرار داشت كه همه چيز را حتى ببهاى از دست دادن اسلام مى‏پذيرفتند تا به مراد خود دست يابند. چه بسيار بودند زجرها و رنجها كه پيامبر (ص) و على (عليه‌السلام) و صحابه بزرگوار تحمل كردند تا اسلام زنده بماند و اگر فاطمه (عليه‌السلام) و على (عليه‌السلام) بصورت جدى و مبارزه‏اى با آنها درگير مى‏شدند فاتحه اسلام خوانده مى‏شد و فاطمه (عليه‌السلام) به همين خاطر صبر كرده بود.

6- تحمل آزار جسمى:

او ضربه خورد، ضربه‏اى سخت، بدان حد كه فرزندش در رحم شهيد شد. او را بين در و ديوار فشردند، بر بازويش ضربه زدند، بر پهلويش لگد زدند و در كل شرايطى پديد آمد كه فاطمه (عليه‌السلام) به بستر كشانده شده و در شرايط مرگ قرار گرفت. روح لطيفش به گونه‏اى بود كه بايد گفت تنها مرگ پدر آن را كفايت مى‏كرد ديگر آزار مشركان براى او زيادى بود. ولى آن آزارها را هم صبورانه متحمل شد.

7- تحمل فراق پيامبر (ص):

كه اين امر براى او بسيار بسيار سنگين بود. او كسى است كه از شنيدن خبر مرگ خود از پيامبر (ص) كه وعده‏اش داده بود نخستين كس از خاندان اوست كه به او ملحق مى‏شود خرسند شده خنديد. حال با اين روحيه چگونه فراق پدر را تحمل كرد مسأله‏اى است كه بررسى، آن دفتر جداگانه‏اى را مى‏طلبد.

در كل فاطمه (عليه‌السلام) پس از مرگ پدر به دشوارى‏هاى سختى مبتلا شد كه اگر نبود مقاومت و ايستادگى او، و اگر نبود ظرفيت بالاى روحى و تحمل فاطمه (عليه‌السلام)،ناگوارهاى سختى براى او پديد مى‏آمد. تنها همين زجر براى او كافى است كه پيامبر در مأموريت 23 ساله خود از مردم اجر و مزدى نخواست جز مودت ذوى القربى ولى مردم با تنها بازمانده رسول خدا (ص) حق‏شناسى كردند او را آزردند.

او پس از مگر پدر به دست مزدوران شيخين افتاد، اسير نفاق آنها و شكنجه شد و ضربه ديد، خلافت مخصوص على (عليه‌السلام) را ناديده گرفتند، محسنش را شهيد كردند و فاطمه (عليه‌السلام) راه تحمل را در پيش گرفت.

رمز و راز صبر فاطمه (عليه‌السلام)

در صبر و تحمل فاطمه (عليه‌السلام) رموزى است كه اساس آن را خواستارى بقاى اسلام تشكيل مى‏دهد. او طبيبى الهى و درد آشناست اهل بصيرت و تشخيص است و مى‏خواهد به صورتى عمل كند كه فتنه‏اى ضد اسلام پا نگيرد، و زحمات پيامبر (ص)، وصحابه راستين او و شهيدان راه دين برباد نرود.

او خطرات ناشى از بى صبرى را مى‏شناسد و بدين نظر سعى دارد در بلايا متحمل باشد و خواستار توان تحمل از خداوند است؟ در دعاى فاطمه (عليه‌السلام) مى‏خوانيم:

اللهم انّى اسئلك صبراً على بليتك...(75)از تو اى خداى بزرگ مى‏خواهم كه شكيبائى در بلايايت را بمن عنايت فرمائى.و تلقى او را از صبر و تحمل اين است كه آن نخستين گام در راه بندگى خداوند است، ومخصوصاً بايد با اخلاص همراه باشد و او اين درس را از پدر آموخته بود.

سفارش پيامبر (ص) هم در اين زمينه كه از پيش در او بسيار مؤثر و كار ساز بود. پيامبر خود وضع آينده را براى فاطمه (عليه‌السلام) و على (ع) تشريح كرده بود. و به او سفارش فرمود كه بر خدا توكل كن، صبر كن، بهمانگونه كه پدران تو از پيامبران سلف ومادران تان و همسران آنها صبر كردند: توكّلى على الله، و اصبرى كما صبر آباوك من الانبياء و امهاتهم و ازواجهم. (76)

اينكه پيامبر فاطمه (عليه‌السلام) را اين همه مى‏بوسد و در حضور جمع اورا مورد ستايش قرار مى‏دهد و اين همه احاديث و سخن ار درباره او مى‏فرمايد از يك سو براى تحكيم موقعيت اوست و از سوى ديگر دادن درس استقامت در مصائب و دشوارى‏ها به فاطمه (عليه‌السلام) و از جهت سوم اتمام حجت به شنوندگان.

درجه تحمل او

او در مقام صبر و تحمل به درجه‏اى مى‏رسد كه به مقام رضا واصل مى‏شود. او در برابر بى‏تعهدى شيخين فرمود: نصبر فيكم على مثل حز المدى و وجز السنان فى الحشأ صبر مى‏كنم بمانند صبر كسى كه كارد برنده‏اى در دل فرو رفته دارد، و نيزه‏اى كشنده‏اى بر گلو و در درون جان.

(چه شبيه است اين سخنان با سخن على (عليه‌السلام) همسر او كه فرمود: صبرت و فى العين قذى و فى الحلق شجى (77)، صبر كردم صبر كسى كه خار در چشم و استخوانى در گلو دارد. و حق هم همين بود زيرا كه بايد مشابهتى بين اين دو روح شريف باشد.)

او در صبر و تحمل به مقام شكر رسيد: الحمد لله على كل سراء و ضراء، سپاس خداى را در هر دشوارى و بدبختى و سختى كه براى بشر پديد آيد، و رضاء و مصيبة، و بلاء و عسر و غنى و فقر على كلّ حال سپاس خداوند را در هر حال، در حال خشنودى و مصيبت و گرفتارى و سختى،و آسانى و فقر و فى كل اوان و زمان و كل مثوى و منقلب و مقام (78). سپاس خداوند را در همه زمان‏ها و در هر موقعيت و زمانى و در هر شرايطى و مقامى... الحمد لله الذى لم يجعلنى جاحداً من كتابه،الحمد لله الذى لم يجعلنى متحيراً فى شى‏ء من امره، سپاس خداوندى را هست كه مرا منكر كتابش قرار نداد و مرا در هيچ امرى متحير و سرگردان نكرد. (و اين چه سعادت بزرگى است كه آدمى در مسير زندگى راه را بشناسد و با بصيرت به پيش رود).

نقش آن در اسلام

اينكه صبر و تحمل فاطمه (عليه‌السلام) داراى چه نقش اثرى بر اسلام بود، امرى است كه نيازمند به بررسى عميق و فراترى است ولى آنچه كه در اين مختصر قابل ذكر است اين است كه صبر و تحمل فاطمه (عليه‌السلام) عاملى براى دوام و ريشه‏دارى اسلام بود. و وسيله‏اى براى جلوگيرى از هم پاشيدگى راه و رسم اسلام اگر چه صبرى تلخ و تحملى جان فرسا بود.

اسلام نوپا در زمان وفات پيامبر (ص) در مرحله‏اى از رشد و در حال جان گرفتن بود و اگر پس از وفات شمشيرى كشيده مى‏شد و يا برخوردارى كاملاً جدى در بين گروهها و دستجات پديد مى‏آمد، بى‏شك دشمنان از موقعيت خود دست بر نمى‏داشتند و منافقان نيز با آنها هم عنان شده و بساط اسلام را از هم مى‏پاشاندند و تحمل فاطمه (عليه‌السلام) و خويشتندارى على (عليه‌السلام) جلوى اين فاجعه در حال تكوين را گرفت و راه را بر دشمن سد كرد.

هم چنين او با صبر و تحملش فرزندانى تربيت كرد كه هر كدام وارث صفات و معنوياتى از پدر و مادر بودند. و در مواقع ضرور دندان بر جگر گذارده و نقش جانبدارى از اسلام را در پيش گرفتند. و حاصل چنان و ضح شرايطى قيام خونين حسين بود كه درست در موقع حساس و ضرورى بساط دشمن را بر چيد و حقانيت خاندان پيامبر (ص) را علنى ساخت و در پى آن قيام‏هاى ديگر نشأت گرفته از آن.

شهادت در راه صبر:

فاطمه (عليه‌السلام) شهيده اسلام است. او جرعه نوش جام بلا شد تا اسلام زنده بماند. او در مسير حيات كوتاهش ستمها ديد ولى مظلومانه، داغدارانه و غيرتمندانه آنها را تحمل كرد او را از ارث پدر محروم كردند كه البته از نظر مالى براى او مسأله مهمى نبود ولى بر جان و دلش فشار وارد مى‏آمد از آن بابت كه بدعتى را بجاى حق قرار داده بودند و اين پايه‏اى براى ستمكارى‏هاى بعدى مى‏شد.

از پيامبرمان با آن همه عظمت و مقام دخترى بيش نماند كه او هم مقهور دشمن شد و تحت فشار بين در و ديوار قرار گرفت و ضربه‏اى سخت بر بازويش وارد آمد كه با غلاف شمشير دشمن بود و بر اثر اين ماجرا و صدمه به بستر افتاد و به شهادت رسيد و بگفته صدوق، طبرسى و مجلسى شهادت او از متواترات تاريخ است. (ان شهادة فاطمة من المتواترات) ام سلمه بر او وارد شد و پرسيد شب را چگونه به صبح رساندى؟ كيف اصبحت؟ فرمود شب را به صبح رسانيدم در حاليكه از فقدان پيامبر (ص) و از ظلمى كه بر جانشين او رفت دردمندور نجور بودم...(79) و اين دردها و رنجها را بر جان پذيرا شد و بخاطر خدا و حفظ منافع اسلام آنها را تحمل كرد. درود بر تو اى فاطمه (عليه‌السلام) معصومه و مظلومه.

پاورقى ها:

1- كافى كتاب العقل.

2- كافى كتاب العقل.

3- امام صادق (عليه‌السلام) - كافى 1 ص 43.

4- آيه 2 سوره صف.

5- ازكلمات امام صادق (عليه‌السلام).

6- حديث نبوى.

7- آيه 160 سوره بقره.

8- طبقات ج 8 ص 17.

9- حديث نبوى.

10- ج 14 وسايل الشيعه.

11- مسند احمد ج 1 ص 101.

12- منتهى الامال ج 1.

13- آيه آخر سوره تكوير.

14- ص 331 الزهراء.

15- احتجاج طبرسى.

16- فاطمه الزهراء (عليه‌السلام) - بخش خطبه‏ها.

17- همان منبع.

18- مناقب ابن شهر آشوب ج 2.

19- السيرة النبويه.

20- تحف العقول - مناجات موسى (عليه‌السلام).

21- آيه 2 - 4 سوره مزمل.

22- آيه 64 سوره فرقان.

23- آيه 8 سوره علق.

24- آيه 30 سوره فجر.

25- على (عليه‌السلام).

26- الميزان ج 11.

27- ص 246 طرائف الحكم.

28- ص 117 مجموع ورام.

29- بحار ج 43 ص 117.

30- آيه 37 سوره نور.

31- آيه 56 سوره ذاريات.

32- آيه 36 سوره نحل.

33- آيه 42 سوره احزاب.

34- آيه 30 سوره فجر.

35- بحار الانوار ج 43 ص 46.

36- خصايص فاطميه.

37- تحف العقول.

38- ص 131 كافى ج 3.

39- وسايل الشيعه - كتاب الطهاره.

40- آيه 30 سوره فصلت.

41- آيه 162 سوره انعام.

42- آيه 1 سوره حجرات.

43- وسايل الشيعه - باب الامر بالمعروف.

44- منتهى الامال ج 1 ص 133.

45- بحارالانوار ج 43.

46- آيه 10 - سوره انسان.

47- ص 81 طرائف الحكم.

48- ص 11 الميزان 29.

49- خصايص فاطميه.

50- مناقب ابن شاذان.

51- مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 112.

52- بحار 43 ص 17.

53- همان منبع ص 24.

54- آيه 24 سوره توبه

55- نهج البلاغه صفات المتقين.

56- ص 181 الزهراء - از ملا محسن فيض.

57- مسند احمد بن حنبل.

58- مفاتيح الجنان.

59- قسمتهائى از دعاى فاطمه (عليه‌السلام) بنقل از كتاب فاطمة الزهرا (عليه‌السلام) - الرحمانى.

60- ص 306 كافى - ج 3.

61- آيه 29 تكوير.

62- فرائد السمطين، ج ص 68.

63- زندگانى حضرت فاطمه زهرا (عليه‌السلام) - عماد زاده.

64- روحيه كافى حديث 536.

65- آيه 10 سوره انسان.

66- آيه 9 سوره انسان.

67- زندگى حضرت زهرا (عليه‌السلام).

68- بحار ج 43 ص 85.

69- فاطمه الزهرا (عليه‌السلام) - الرحمانى.

70- امام صادق (عليه‌السلام) - طرائف الحكم.

71- آيه 8 سوره انسان.

72- السيرة النبويه.

73- مسند احمد ج 3 ص 329.

74- ج 20 ابن الحديد ص 298.

75- تحفة الزائر.

76- ص 179 تفسير فرات.

77- نهج البلاغه.

78- عماد زاده.

79- ص 120 الزهراء.

## بخش پنجم - مشى و روش فاطمه (عليه‌السلام)

در اين قسمت از سه مبحث سخن به ميان مى‏آوريم. فصلى از آن در بيان زندگى فاطمه (عليه‌السلام) است و راه و روشى را كه او در زندگى برگزيد. در آن پس از ذكر مقدمه‏اى از وضع زندگيش در خانه پدر، در حيات مشترك با على (ع) و از برنامه دارى او بحث به ميان مى‏آوريم.

سپس از اصول مورد رعايت او در حيات و از زندگى ساده توأم با فقر و زهد قناعت او در عين انس و صفا و احياناً تجمل هدفدارش سخن گفته و توجه او را به حيات جاودانه مطرح خواهيم ساخت.

فصل دوم آن در مورد مشى اقتصادى فاطمه (عليه‌السلام) است. در آن نخست از تلقى فاطمه (عليه‌السلام) از دنيا و موضع او در قبال آن سخن گفته. و كارهاى او را بر خواهيم شمرد. آنگاه از مسأله بحث‏انگيز فدك سخن به ميان آورده و سعى خواهيم داشت مخصوصاً از ديد برادران اهل سنت راجع به آن بررسى كوتاهى داشته باشيم.

فصل سوم آن در رابطه با ترجيحات فاطمه (عليه‌السلام) است و در آن مى‏خواهيم عرضه بداريم چه چيزهائى در نظر فاطمه (عليه‌السلام) ارجح بحساب مى‏آيند. و سعى كرده‏ايم بخشى از ترجيحات او را در جنبه‏هاى مربوط به مذهب، در جنبه راحت‏طلبى، در جنبه حيات خانوادگى، در اخلاق و حيات اقتصادى عرضه داشته و ريشه و اساس اين ترجيحات را بيابيم.

### فصل 1: فاطمه (عليه‌السلام) و زندگى

مقدمه

ما در اين جهان حضور داريم و زنده‏ايم. اما اينكه زندگى مى‏كنيم و يا اداى آن را در مى‏آوريم مسأله‏اى است كه هر كس براى يافتن پاسخ آن بايد به دنبال معيار علم و عقل و يا مكتب مورد قبول رود. اما آنچه را كه مهم است اين است زندگى نخست تعريفى را مى‏طلبد و به دنبال آن هدف و فلسفه‏اى، محتوا، و برنامه‏اى، شيوه‏اى و روشى، مربى و راهنمائى، ارزيابى و سنجشى در هر روز و ماه و سال تا معلوم گردد از كجا آغاز كرده‏ايم و اينك در كدام نقطه‏ايم سرانجام مى‏خواهيم به كجا برسيم.

اينكه چنين فلسفه و اغراضى را از كجا بايد گرفت براى آن پاسخهاى متعددى است. گروهى آن را به عقل و درك بشر حوالت داده‏اند. جمعى آن را از صاحبان مكاتب و فلسفه‏ها مى‏جويند، عده‏اى آن را از علم و دانش، و سرانجام گروهى هم به خواست‏ها، توقعات، و چشمداشت‏هاى اجتماعى چشم دوخته‏اند.

از نظر ما هيچكدام از آنها براى حياتى سعادتمندانه و انسانى كفايت لازم را ندارند. نه عقل بشر آن كفايت را دارد كه همه جوانب و ابعاد حيات را ببينند، نه خرد و انديشه هيچ فيلسوفى مى‏تواند به كنه چنين معرفتى دست پيدا كند بدين سان باور ما اين است كه در اين مقصد بايد بسراغ كسانى رفت كه با فلسفه و مقصد آفرينش، و با عالم محيط بر كون و حتى علم آفرين ارتباط دارند يعنى با خداوندى كه بگفته اينشتاين، زيرك است ولى حسود نيست.

براساس اين فرض و باور است كه فلسفه پذيرش مذهب و تعاليم دينى محقق مى‏گردد و هدايت الهى بايد مورد استفاده و استناد بشر قرار گيرد. باور مذهبيون اين است كه رمز و راز حيات بدست آفريدگار اين جهان است و تبعيت از تعاليم اوست كه مى‏تواند عامل سعادتمندى بشر باشد.

اولياى الهى و راه زندگى

پيامبران كه همگى‏شان در مقام علم و دانش كثير و اهل و عصمتند از جانب خداوند اعزام مى‏شوند كه براى بشر قانون بياورند، از فلسفه زندگانى آگاه‏شان سازند، راه و رسم كمال و رشد را به انسانها بياموزند و به او تفهيم كنند كه او كيست و چيست؟ از كجا آمده و به كجا مى‏رود و مقصد و مقصود او از اين سير و حركت چيست؟ چرا زنده است؟ چرا كار مى‏كند؟ چرا ازدواج؟ و چرا مى‏ميرد؟ چرا جنگ؟ چرا صلح؟و...

آنها آمداند به ما انسانها بگويند ما موجوداتى هيچ و پوچ نيستيم و بيهوده آفريده نشده‏ايم (افحسبتم انما خلقناكم عبثاً) (1)و ما را بازيچه نيافريده‏اند (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بينهما لا عبين) (2). خداوند را در آفرينش ما غرضى و غايتى بوده است.

آنها آمده‏اند كه به بشر بگويند ما انسانها مكلفيم، متعهديم، مسؤوليم و در برابر سرمايه اعتبارى جان و مال و سلامت، معادى و حسابى داريم. آنچنان نيست هر كس به هرگونه‏اى كه خواست بتواند زندگى كند و كسى را با كسى كارى نباشد. شأن خدا اجل از آن است كه مخلوق خود را بخود واگذارد.

بدين سان بحكم عقل ضرورى است ما بدنبال آنان برويم، از منجيات و مهلكات حيات خود توسط آنان آگاه شويم آفات و موانع رشد را از ميان برداريم و دريابيم كه چگونه بايد زيست و چگونه كوشش و تلاش كرد و سرانجام چگونه بايد مرد؟

نگاهى به حيات فاطمه (عليه‌السلام)

بررسى و آگاهى از زندگى فاطمه (عليه‌السلام) براى همه انسانها، بويژه آنها كه اسلام را مكتب خود قرار داده‏اند درس‏آموز است. در مطالعه تاريخ حياتش به اين نتيجه مى‏رسيم كه عظمت و مقام در سايه تحمل مشقات، گذشتها، و از خود رها شدن‏هاست با شكمپارگى، نازمنشى و لميدن‏ها كسى به سرورى و عظمت نمى‏رسد. ما در طول تاريخ حيات بشر در ميان آن همه زنان و مردان زندگى كردند ومردند كسى را نمى‏شناسيم كه در سايه اشرافيت، تن پرورى، و ناز و نعمت به مقام و رتبتى دست يافته و شخصيت قابل ذكرى كسب كرده باشد.

انتخاب الگو براى رهيابى به راز و رمز زندگى مهم است و چه بسيارند سردرگمى‏ها، غم‏هاو غصه‏ها، در خود خزيدن‏ها كه ناشى از غفلت در اين راه و گزينش عوضى الگوهاست بر اثر اين غفلت است كه با وجود آن همه بانوان عظيم و درخشان اسلام به دنبال الگوهاى وارداتى مى‏روند و مقصد و مقصود خود را در پيروى از راه و رسم غرب و شرق، مخصوصاً امريكا و فرانسه و ژاپن جستجو مى‏كنند.

بعد الگوئى فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) الگوست براى هه آنها ئى كه مى‏خواهند انسان باشند و در جنبه رشد و حركت در دستيابى به مقام و رتبت سر بر آسمان بسايند. اين امر از آن بابت است كه فاطمه (عليه‌السلام) زنى جامع و در بردارنده همه كمالات و مقاماتى است كه آدمى مى‏تواند بدان دست پيدا كند.

اوالگوى يك زن اسلامى و نمونه مكتب اسلام در رابطه با زنان است. الگوى كار است، الگوى كدح و تلاش است الگوى هدفدارى است، الگوى صبر و استقامت است، الگوى عشق و پرستش معبود است. همه چيز و جودش شگفت‏انگيز است تكّون جنين او، ولادتش، رشدش، تلاش و كوشش و... و همه چيز فاطمه (عليه‌السلام) درس‏آموز است: محبتش، خشمش، مبارزه‏اش، حق خواهيش، همسر داريش، تربيت فرزندانش، عبادتش، زهد و تقوايش...

بدست آوردن آگاهى در نحوه زندگى و هدفدارى فاطمه (عليه‌السلام) از كارهائى است كه درباره آن تلاش زيادى صورت نگرفته است و اگر هم باشد در حد بيان وضع خور و خواب و استراحت و گرسنگى و فقر اوست. ضرورتى است كه تصويرى داشته باشيم از ساده زيستى او، از اقناع و عزت نفس او، از فقر و اختيارش، از توجه او به دنيا بعنوان وسيله و از تلاشگرى فاطمه (عليه‌السلام) كه مصداق كامل اين آيه قرآن: (انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه). (3)

او الگوست بدان خاطر كه در صحنه زندگى اين جهان را مدرسه، ميدان آن را ميدان كار و تلاش و هدفدارى و خود بعنوان قهرمان در اين ميدان قرار گرفته است. او دنيا را با همه وسعتش مدرسه و دارالتكميل ساخت و همه ساعات و دقايق آن را در كلاس آن هشيارانه گذراند.

زندگى در خانه پدر

او درس زندگى را عملاً از پدرى چون پيامبر آموخت و از مادرى چون خديجه. آن گاه كه خديجه از دنيا رفت پيامبر (ص) با سوده ازدواج كرد و سپس با ام سلمه - ولى امر سازندگى و رشد فاطمه (عليه‌السلام) را خود بر عهده داشت و در تربيت، او را به مقامى رساند كه‏ام سلمه گويد به خدا قسم من دخترى با ادب‏تر و داناتر از فاطمه (عليه‌السلام) نديده‏ام. (4)

فاطمه (عليه‌السلام) شرايط و كيفيت حيات را از پدر و مادرش ديده و مزده آنها را چشيده و نسبت به آن بينش يافته است. بدين نظر نيكو مى‏داند كه در جنبه‏هاى حيات فردى و اجتماعى، در جنگ و صلح، در فشار و آرامش، در فقر و غنا چگونه موضع بگيرد. بويژه كه رسول خدا (ص( مراقب است و ترك اولاى او را هم به او تذكر مى‏دهد و سعى دارد او را الگوى بى نقصى از مكتب خود بپروراند.

پيامبر لمّ امور را به فاطمه (عليه‌السلام) ياد مى‏دهد و فاطمه (عليه‌السلام) با شمّ خاصى كه دارد از پيامبر (ص) درسها و نكته‏ها مى‏آموزد و بدين نظر فردى پخته و كار آزموده مى‏شود و بعدها خواهيم ديد كه در عين كمى سن هم چون قهرمانى سالخورده در برابر شرايط ناموزون جامعه مى‏ايستد و نيك مى‏داند چگونه مبارزه كند.

در زندگى مشترك با على (عليه‌السلام)

آن روز كه زندگى مشترك خود را با على (عليه‌السلام) آغاز كرد باز هم بر اساس همان فلسفه آموخته از پدر، زندگى را ادامه داد. زندگى ساده و بى دغدغه‏اى را آغاز كردند كه به زيبائى همه صفاهاى روى زمين قيمت داشت. انديشه شان فراتر از حد زينت زندگى و تهيه ساز و برگ آن بود. وسايل و ابزارى تهيه كرده بودند بسيار ساده و محدود كه ما قبلاً در فصل مربوط به ازدواج آنها ليستى از آنها را ارائه كرده‏ايم.

اصل را در زندگى مشترك وصول به فضايل و كسب ملكات مى‏دانستند نه آنچه را كه عامه مردم بدان سرگرمى و دلخوشى دارند. خداوند دعاى پيامبر را در حين رؤيت مهريه‏شان كه فرموده بود: خداوند زندگى رابهمه كسانى كه چنين ساده و آسان مى‏گيرند. مبارك گرداند، اجابت كرده بود. زيرا در كنار هم احساس خوشبختى و سعادت مى‏كردند و عمرى را در امن و آسايش فكرى نسبت به هم گذراندند.

از آن گذشته چه ميمنت و مباركى از اين فراتر كه خانه‏شان خانه قدس باشد، فرزندان آنها، گلهاى سر سبد بوستان انسانى و در طريق هدايت بشر، مزارشان مطاف انسانهاى وارسته است.

تقسيم كار

بناى زندگى اين دو مبتنى بر تقسيم كار است و اين تقسيم توسط پيامبر (ص) در شب عروسى على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) صورت گرفت كه كارهاى داخلى خانه مربوط به فاطمه (عليه‌السلام) و كارهاى خارج از آن على (عليه‌السلام) (5) و فاطمه (عليه‌السلام) از شنيدن اين،آنچنان خوشحال شد و فرمود كسى نمى‏داند كه براى اين امر چه سرور و شادابى براى من حاصل شد. لا يعلم ما ادخلنى من السرور لهذا الامر الا الله (6) و خداى را شاكر شد.

از ديد فاطمه (عليه‌السلام) اداره خانه و مسوؤليت آن كار كوچكى نيست كه فاطمه (عليه‌السلام) از آن گريزان باشد و يا مادى و تربيت نسل كارى ناچيز نيست كه فاطمه (عليه‌السلام) ازآن احساس حقارت داشته باشد. حقارت براى آن كسى است كه براى كسب شهرت و عنوان خداى را فراموش مى‏كند و ازمردم سراغ عزت را مى‏گيرد و در نتيجه نسل خود را ضايع مى‏سازد.

فاطمه (عليه‌السلام) ازاين تقسيم كار چنان راضى است كه مى‏گويد جز خدا كسى از آن خبر ندارد. و اين خود بايد درسى باشد براى ديگران تا در يابند لذات در سايه چگونه كار و تلاشى براى زن حاصل مى‏شود. كار بيرون زن چيزى بدى نيست ولى بهتر از آن، رسيدگى به سنگر خانواده است، مگر آنگاه كه ضرورتى براى جامعه باشد.

برنامه دارى در زندگى

زندگى امرى هدفدار است و حركتها و تلاش‏ها نمى‏توانند بى هدف باشد. براى انسان ضرورى است براى هر كار و تلاشى كه انجام مى‏دهد قصدى و نيتى باشد. ولتكن لكم فى كل امر نيّة (7) و قصد و نيت بدان مقدار مى‏ارزد كه ارزش شخصيتى انسان به آن وابسته است لكل امرى مانوى (8).

براى زندگى برنامه‏اى و محتوائى لازم است. و فاطمه (عليه‌السلام) از زنانى بود كه زندگيش را با برنامه‏دارى همراه كرده بود. همه ساعات و دقايقش از روى حساب بود. اوقات شبانه روزش به اين صورت مى‏گذشت.

- انجام كارهاى خانه كه او زنى با چند فرزند بود و رسيدگى به امور آنها آن هم در آن روزگار كارى آسان نبود.

- برنامه عبادت كه بخشى مهم از اوقات زندگى او را تشكيل مى‏داد.

- كمك به كارهاى على (عليه‌السلام) همسرش حتى در امر جنگ و پيكار و مشاورت.

- كمك به بينوايان در تهيه غذا و ابزار و لباس و زندگى آنها.

- جلسه‏دارى و امر هدايت زنان و بانوان كه تازه وارد اسلام شده بودند.

- برنامه تلاوت قرآن كه با خون و جان او در آميخته بود.

- احقاق حق‏ها و مبارزه‏ها و مناشده‏ها مخصوصاً پس از ايام وفات رسول الله (ص).

- و تازه اگر دقايقى فراغت مى‏يافت به بافندگى و پشم ريسى مى‏پرداخت، هم براى تهيه لباس فرزندان و هم براى فروش در بازار و تأمين هزينه بخشى از كارهاى ضرورى خانواده.

- در عين حال كارهاى شخصى پيامبر بر عهده او بود اگر چه رسول خدا (ص) همسرانى متعدد داشت.

اصولى در زندگى فاطمه (عليه‌السلام)

زندگى فاطمه (عليه‌السلام) بر مبانى و اصولى استوار است كه همه آنها نشأت گرفته از اسلام محمدى (ص) است. براى ما بسى دشوار است كه همه اصول و مبانى مورد نظر را در اين قسمت عرضه بداريم ولى آنچه را كه در اين قسمت بعنوان نمونه‏هاى قابل ذكرند عبارتنداز:

- اصل هدفدارى در هر كار و برنامه و اقدام در زندگى.

- اصل ايمان و باور داشت به آنچه كه از جانب خدا بعنوان دستورالعمل زندگى صادر شده.

- اصل تطابق عمل فاطمه (عليه‌السلام) با تعاليم و دستورات اسلام.

- اصل تقوا، زهد و ورع در همه امور و فعاليت‏ها.

- اصل اعتدال در امور بگونه‏اى كه از دو مرز افراط و تفريط دوروبر كنار باشد.

- اصل صالح بودن عمل و انجام كارى كه مذهب صلاحيت آن را تأييد كند.

اصل اتقان و محكم كارى در اموربگونه‏اى كه از هرگونه خلل و فرجى دور باشد.

- اصل خير بودن عمل و رعايت منافع و مصالح عامه مسلمين.

- اصل اعمال اراده از سوى خود تا كارى كه انجام مى‏دهه و در خور حساب و كيفر و پاداش باشد.

- اصل مشاركت اجتماعى و دورى از انزواجوئى و رهبانيت.

- اصل مقاومت و پايدارى و ثبات در رأى تا سر حد وصول به هدف.

- اصل صبر و تحمل در مصائب و دشوارى‏هاى ناشى از حركت به سوى اهداف.

- اصل اعتماد واطمينان به خدا و ياد و ذكر او در كارها.

- اصل جرأت و شجاعت نشأت گرفته از ايمان و وابستگى به خدا.

- اصل شكر گزارى در اموربخاطر امكاناتى كه خداوند در اختيارش قرار داده است.

- اصل اقتدا به صالحان و پاكان و نيكان و در رأس آنها رسول گرامى اسلام.

- اصل ترجيح رضاى خالق بر مخلوق در همه امور.

- اصل حفظ كرامت و جلال و شوكت انسانيت كه انسان ذاتاً از احترام برخوردار است.

- اصل اطمينان و اعتماد به خدا كه بنده‏اش را در تنگناها بخود رها نمى‏كند.

-...

و فاطمه (عليه‌السلام) مجموعه اين اصول را مورد رعايت و عمل قرار مى‏دهد و از اين باب الگو و سرمشق زنان است.

سادگى زندگى

از عواملى كه در سعادت انسان مؤثر و سبب خوب انديشيدن و توان تصميم‏گيرى نيكوست، سادگى زندگى و دورى انسان از قيد وبندهاى اسارت آفرين است. چه بسيارند وسايل و ابزارى كه به ظاهر عامل رونق زندگى بحساب مى‏آيند ولى در نهايت فكر و انديشه ما را براى تهيه و حفظش مشغول مى‏دارند. زرق و برق‏ها در مواردى بلاى جانند و ما را به پاسبانى و خدمتكارى خود مى‏خوانند.

اصل اين است ابزار زندگى در اختيار و در خدمت ما باشد نه ما در خدمت ابزار. ماشين بايد مايه راحت ما باشد و نه ما در خدمت ماشين. و زندگى فاطمه (عليه‌السلام) و على (عليه‌السلام) اين چنين بود. آنها خود را در بند قيود مادى اسير نكردند و براى ابزار زندگى بنده و برده نشدند.

خانه فاطمه (عليه‌السلام) از نظر ظاهر و از ديد وسايل و ابزار، خانه محرومى است و در آن چند وسيله ساده بچشم مى‏خورد. فرشى از ليف خرما در آن گسترده‏اند و چند كاسه گلين و احياناً مسى در گوشه و كنار است كه در حد رفع ضرورت‏هاى اساسى تهيه شده‏اند.

آنها مى‏توانستند براى خود خانه و وسايل اشرافى تهيه كنند ولى تكيه‏گاه‏شان را آرمان الهى قرار دادند نه اشرافيت مادى، در اين خانه زن و شوهر براى وصول به منتهاى اوج رشد خود زندگى مى‏كنند و حتى لباس‏شان وصله‏دار است. خانه از شرايط عادى هم محدودتر است ولى همت‏ها بلند و انديشه‏ها در كمال است. توقع زن از شوهر محدود و حيا مانع آن است از همسر چيزى بطلبد شوهر هم بزرگ منش و غيرتمند و مراقب آنكه شأن فاطمه (عليه‌السلام) را نيكو رعايت كند.

فقر اختيارى

زن و شوهر فقيرند ولى فقرشان اختيارى است نه اضطرارى تنها در آمد سالانه‏شان از فدك بيش از 80 هزار دينار بود (البته برخى كمتر و گروهى مقدار آن را بيشتر نوشتند) ولى آن را در راه مردم صرف مى‏كردند نه زندگى شخصى خودشان - زندگى خود آنها فقيرانه بود.

بگفته لامانس مستشرق فرانسوى: رسول خدا (ص) هم اين فقر را از آنان دور نكرد بلكه سعى داشت آنان را در همان فقر و قناعت نگه دارد. تشويق پيامبر به ايثار بود و آنها هم پذيراى آن. آنها در عين فقر ونادارى و در عين قناعت گاهى بخشش‏هاى كلان داشتند و گاهى دينار دينار بذل مى‏كردند.

جنگ خيبر غنائمى بسيار براى مجاهدان پديد آورد كه طبعاً على (عليه‌السلام) نيز از آن بى نصيب نبود. ولى در راه بذل آن چنان دست و دل گشود كه حتى سهمى براى خانواده‏اش باقى نماند و البته فاطمه (عليه‌السلام) هم بدان راضى بود و خود دست كمى از على (عليه‌السلام) نداشت. پيامبر با فردى وارد خانه فاطمه (عليه‌السلام) شد و ديد فاطمه (عليه‌السلام) تنها چادرش را هم به ديگرى بخشيده است. و ناگزير با ملافه‏اى سرخود را پوشانده و در برابر پيامبر قرار گرفت.

اينان فقير بودند ولى هرگز از فقر خود نناليدند و از بخت بدشان شكوه نكردند. بلكه بر عكس خداى را شاكر بودند و در عين نادارى و گرسنگى به عبادت و نيايش خالصانه مى‏پرداختند. بعبارت ديگر خداى را براى نان نپرستيدند كه پرستش تنها بدان خاطر است كه خداى در خور آن است.

كارهاى خانه

فاطمه (عليه‌السلام) در خانه كارهاى متعددى دارد كه خود را موظف به انجام دادنش مى‏داند. از كشيدن آب از چاه و آوردن به خانه، تا رفت و روب و نظافت، از آرد كردن گندم و جو تا تهيه غذا و پختن آن، از وصله زدن لباس تا بافتن پارچه و تهيه پيراهن براى فرزندان. (9)

او بزرگترين بانوى اسلام، دختر خاتم الانبيا و همسر خاتم الاوصياء، ولى در تمام مدت عمر كوتاه خود بمانند بسيارى از زنان اشراف خانمى نكرد. حتى آن روز كه خدمتكارى به خانه آورد كارهاى خانه را با او قسمت كرد، يك روز از آن فضه و يك روز از آن زهرا (عليه‌السلام).

درباره حد وميزان كارش بد نيست از زبان على (عليه‌السلام) سخنى را بشنويم. او روزى به شخصى از بنى سعد كه درباره فاطمه (عليه‌السلام) و زندگيش سئوال كرده بود فرمود:

- الا احدتُك عنى و عن فاطمة الزهراء عليها‌السلام آيا دوست ندارى از خود و فاطمه (عليه‌السلام) براى تو سخن بگويم،

- انهاكانت عندى او روزگارى را در كنار من گذارند،

- فاستقت بالقربة حتى اثر فى صدرها آنقدر سقائى كرد و با مشك بخانه آب آورد كه روى سينه‏اش اثر گذاشت.

- و طحنت بالرحى حتى مجلت يدها آنقدر گندم آسياب كرد كه دستهايش پينه بست.

- و كسحت البيت حتى اغبرت ثيابها آنقدر خانه را رفت و روب كرد تا بر جامه‏اش خاك و گرد نشست.

و اوقدت تحت القدر حتى ر كنت ثيابها آنقدر زير اجاق در آتش دميد كه پيراهنش خاك آلود شد.

فاصابها من ذلك ضر شديد (10) و از اين بابت بر او صدمه سختى وارد آمد.

او در كارهاى خانه چندان گرفتار بود كه با يكدست آسياب را به گردش مى‏انداخت و با دستى ديگر فرزند خود را در آغوش گرفت و شير مى‏داد و پيامبر دلداريش مى‏داد كه دختر تلخى‏هاى دنيا را بچش تا در آخرت شيرين كام باشى.

زهد و قناعت او

فاطمه (عليه‌السلام) زاهده است نه بمعنى تارك دنيا، بلكه بدان معنى كه دنيا نتوانست در او تصرفى كند و او را اسير و برده خود سازد. (الزهدان لا تملكك الدنيا و انت تملكه) (11). مى‏كوشيد دنيا را در حد وسيله‏اى دوست بدارد ولى عاشق آن نشود.

در انصراف از جهان مادى و توجه به آخرت زنى را به مثل او نمى‏شناسيم. او در زندگى قانع بود، نه در كسب و تصرف بلكه در مصرف و آنچه را كه بدست مى‏آورد در راه خدا صرف مى‏كرد. او در زهد و قناعت و در ذخيره سازى براى كمك كارى‏هاى بزرگ جداً زنى الهى است.

كدام مادر است كه از قوت فرزندان، حتى با توافق و رضاى آنها حاضر باشد بكاهد تا در راه خدا صرف فقيران كند. و كدام زن است كه درد گرسنگى را تحمل كند و ديگران را دريابد؟ چنين شرايط و اوضاع را بايد در خانه افرادى چون فاطمه (عليه‌السلام) و على (عليه‌السلام) جستجو كرد على (عليه‌السلام) از محل غنائم جنگى گردنبندى براى فاطمه (عليه‌السلام) تهيه كرد. رسول خدا (ص) آن را ديد و فرمود: فاطمه جان! آيا راضى مى‏شوى كه مردم بگويند دختر پيامبر چون دختر پادشاهان و جبابره لباس مى‏پوشد و زينت مى‏كند؟ فاطمه (عليه‌السلام) مطلب را دريافت، آن را فروخت و از محل آن بنده‏اى را آزاد كرد.

و نيز شنيديد كه عروس بود و به خانه شوهر مى‏رفت، در بين راه به گدائى برخورد، همان جا در ميان ديوارى از زنان، پيراهن را از تن به در آورد و به فقير داد و خود با جامه كهنه به حجله عروسى رفت و كدام زن است كه چنين كند. جامه بهتر را به فقير مى‏دهد تا مصداق اين آيه قرآن قرار گيرد. (لن تنالو البر حتى تنفقوا مما تحبون). (12)

وضع لباس و بستر او

سلمان بر او وارد مى‏شود، چادر وصله‏دارش را مى‏بيند و تعجب مى‏كند. فاطمه (عليه‌السلام) تعجب سلمان را به پدر گزارش مى‏دهد و مى‏گويد يا رسول الله (ص) ان سلمان تعجب من لباسى - فوالذى بعثك بالحق - مالى و لعلى منذ خمس سنة الا مسك كبش تعلف عليها بالنهار بعيرنا - و اذا كان الليل افترشناه (13).

اى رسول خدا (ص)سلمان از لباسم تعجب كرد - قسم به كسى كه ترا بر حق مبعوث كرد براى من وعلى (عليه‌السلام) كه پنج سال ازدواج كرده‏ايم جز پوست گوسفندى كه روزها شتر ما بر آن غذا مى‏خورد و شبها آن را فرش بستر خود كنيم چيزى نداريم.

آنها حتى وسيله خوبى براى خواب و استراحت نداشتند. على (عليه‌السلام) فرمايد: پيامبر بر ما وارد شد، و ما روكشى داشتيم كه وقتى آن را درازا بر سر مى‏كشيديم پهلوى‏مان بيرون مى‏ماند و وقتى از عرض بر خود مى‏كشيديم پاها و سرهاى ما بيرون مى‏ماند - فاتى النبى (ص) و علينا قطيفة، اذا البسناها طولا خرجت منها جنوبنا - و اذا لبسناها عرضاً خرجت منها اقدامنا و رؤوسنا (14).

غنيمت‏هاى جنگى على (عليه‌السلام) مختصر گشايشى در كارها پديد آورده بود اما وضع مردم چنان نبود كه بخود واگذار شوند. فاطمه (عليه‌السلام) و على (عليه‌السلام) براى اينكه در سفره مردم نانى باشد از نان خود مى‏گذاشتند و اين كار نه براى ابراز قدردانى مردم از آنان بود كه آنها آن را در راه خدا و براى محبت به او انجام مى‏دادند.

انس و صفا

اين زندگى سرد ناشى از فقر و محروميت را انس و صفاى زوجين گرم مى‏كرد. آنان با همدلى و همرازى، با هدفدارى و هماهنگى زندگى را رونق و صفائى مى‏بخشيدند. على (عليه‌السلام) خوشحال بود كه همسرى فهميده، با صفا و درد آشنا دارد همسرى كه متوجه شرايط زمانى است و على (ع) را نيكو درك مى‏كند. فاطمه (عليه‌السلام) هم خرسند است كه مردى الهى دارد مردى كه عمرش را در راه خدا صرف كرده و از خواب و راحت خود كم مى‏گذارد تا خداى را از خود راضى سازد.

بدين سان زوجين براى يكديگر و در ديد هم نعمتى بحساب مى‏آمدند و در طريق رشد و تعالى هم مى‏كوشيدند اصولاً آنچه كه زندگى را شيرين مى‏سازد زرق و برق و وسايل و ابزار و امكانات و حتى خور و خوراك نيست كه نقش وحدت و هماهنگى در اين راه از همه چيز بيشتر است. اصل بر اين است كه زوجين زبان يكديگر را درك كنند و از لاك خود به نفع همسر بيرون آيند. و نيز مراقبت كنند كه دل يكديگر را نشكنند كه دل مؤمن مهبط عنايت و لطف خداوندى است.

از علل نكبت بارى زندگى در برخى از خانواده‏ها اين است كه مرد و زن دو دنياى كاملاً از هم جدا و متفاوتند در لاك خويشند و زبان هم را نمى‏فهمند. اگر منافع و لذاتى باشد آن را تنها براى خود مى‏طلبند نه همسر و در اين صورت است كه زندگى رنگ و هوائى نامطلوب پيدا مى‏كند.

تجملى هدفدار

فاطمه (عليه‌السلام) هم چون زنان اشراف در جاهليت نبود كه خود را در وسايل آرايش آن روز غوطه‏ور سازد و يا هر روز برنگى در آيد و در اجتماع خود را عرضه نمايد - شأن فاطمه (عليه‌السلام) از اين بسى بالاتر بود. اما آنچنان هم نبود كه نسبت به اينگونه مسائل بى‏تفاوت باشد.

او تجملى پائين‏تر از حد متوسط و آرايشى هم در همان سطح داشت و اين براى دل على، و هم براى اينكه درسى براى زنان در برابر همسر باشد. در روايتى آمده است كه در سال دهم هجرى على (عليه‌السلام) از يمن برگشت تا در مكه به رسول خدا (ص) ملحق شود. بر فاطمه (عليه‌السلام) وارد شد و او را آرايش كرده يافت. فاطمه (عليه‌السلام) لباسى رنگى پوشيده و براى على (عليه‌السلام) خود را خوشبو كرده بود. (15)

و اين امر نشان مى‏دهدكه اينگونه اقدام در اسلام، براى همسر نه تنها زشت نيست بلكه ممدوح است ولى بايد حساب همه چيز را جداگانه داشت و هيچ چيز را با ديگرى مخلوط نبايد كرد. در طريق هدفدارى يكى هم اين بعد زندگى است كه زن و مرد خود را طبق فرمان خدا براى يكديگر بيارايند و چشم دل هم را در آنچه به حيات مردانه يا زنانه است برسانند.

توجه به حيات جاودانه

فاطمه (عليه‌السلام) از معدود زنانى است كه هرگز اسير زرق و برق دنيا نشد و زيبايهاى آن او را نفريفت و هوسهاى ناموزون در درون او پديد نياورد. دنيا براى او بزرگترين مقصد و منتهى نيست، بلكه وسيله و مزرعه‏اى است براى سعادت آخرت. در دعاى او اين جمله را مى‏بنيم كه فرمود: اللهم لا تجعل الدنيا اكبر همّى و لا مبلغ علمى (16) - يعنى خداوندا دنيا را بزرگترين هم و مقصدم قرار مده...

و هم دردعائى ديگر فرمايد خداوندا مرا تا آنگاه زنده بدار كه زندگى براى من مفيد و خير آور باشد و مرگ مرا زمانى مقدر فرما كه در آن زمان مردن براى من بهتر باشد. اللهم احينى ما عملت الحيوة خيراً و توفنى اذا كانت الوفاه خيراً لى (17).

در همه مناجاتهايش و سخنانش توجه به دين و دنيا و معاد دارد و باز هم در جمله‏اى ديگر از دعاى خود فرمايد: اللهم اصلح لى دينى الّذى هو عصمة امرى و دنياى اللّذى فيها معاشى و اصلح لى آخرتى اللتى فيها معادى و اجعل الحيوة زيادة لى فى كل خير. (18)

در درخواستهاى خود فرمايد: اى كسى كه هر روز نزد او جديد است و هر رزق و روزى در نزد او آماده، تو آن خداى دائمى كه روزگار كهنه و فرسوده‏ات نسازد...

خدايا بر كار من پرده بپوشان و مادام كه زنده‏ام مرا در عافيت (دين و دنيا) بدار - مرا بيامرز و بر من رحمت آور. (يا من كل يوم عنده جديد و كل رزق عنده عتيد انت الدائم اللذى لا تبليك الازمان...اللهم و استرنى و عافنى ابداً ما ابقيتنى و اغفرلى و ارحمنى...

سلام بر فاطمه (عليه‌السلام)

آرى، فاطمه (عليه‌السلام) اين چنين بود كه فقدانش براى على (عليه‌السلام) و هم براى بشريت اشك و آه و ناله آورد. على (عليه‌السلام) آن مردى كه خورشيد گريه‏اش را نديده بود و در ميدان نبرد در برابر دريائى از دشمن هرگز نلرزيده بود، از شنيدن خبر مرگش لرزيد و در كنار جسدش و قبرش گريست.

سلام بر تو اى فاطمه (عليه‌السلام) كه وارث پاكان و نيكانى، سلام بر چهره خاك آلودت، سلام بر سجاده اشك آلودت سلام بر گوهرهاى غلطان چشمان تو كه از خوف و خشيت الهى فرو مى‏ريخت، سلام بر دستهاى زخمين و پينه بسته‏ات سلام بر پيشانى به خاك عبادت آغشته‏تو، سلام بر صبورى و شكيبائيت.

### فصل 2: مشى اقتصادى فاطمه (عليه‌السلام)

مقدمه

از مسائل مهم حيات انسان در عرصه جهان، بويژه در عصر و دوره ما دلبستگى شديد به مال و ثروت دنيا و سعى در توليد بيشتر صرفاً براى مصرف بيشتر است. در ميان اغلب مردم حرص و ولع شگفت‏آورى است به كسب مال و برترى دادن خود بر ديگران از اين راه. كوشش آنهااين است كه با اسراف در مصرف و عدم رعايت مرز آن شرايطى را به ديگران عرضه نمايند كه در آن اثبات برترى آنهاست.

اين واقعيتى است كه در بسيارى از جوامع حضور دارد، به هنگامى كه آدمى از درون خالى باشد سعى دارد از بيرون خود را بيارايد وبا دلبستگى به زرق و برق‏ها و آراستن خود بدان بر خلاءهاى درونى فائق آيد اين مسأله در بين مردان و زنان وجود دارد و خود نمائى و خود آرائى، فخر فروشى و بر ديگران برترى نشان دادن در زنان بيشتر است. اصولاً طبيعت زن طبيعت آرايش است و عرضه، و در اين راه هر قدر زرق و برق بيشتر خرسندى احساس و موفقيت زيادتر.

تلقى از دنيا

همگان مى‏دانند كه حيات چند روزه بشرى، روزى بسر مى‏آيد و آدمى ناگزير راهى سراى ديگر مى‏شود. و همگان در عمل نيكو در يافته‏اند كه در رابطه با مال و ثروت، بويژه آنها كه غير منقولند، از خانه و باغ و مزرعه،امانتدارانى بيش نيستيم. ملكى چند صباحى در اختيار ماست و فردا در اختيار ديگران و آنچه كه در جاى خود مى‏ماند خانه و باغ و زندگى است و آن كس كه با آنها وداع مى‏گويد انسان است.

در عين حال نوعى احساس خلود و جاودانگى در آدمى وجود دارد كه بخاطر آن سعى دارد ثروت بيشترى را در اختيار گيرد و همه گاه نه بخاطر مصرف، بلكه تنها بخاطر در اختيار گرفتن و مالك بودن آن.

و اين همان رذيله‏اى است كه زمينه ساز اسارتهاى ماست.

چه بسيارند كسانى كه هرگز دمى نياسودند و شب و روز را در كار و تلاش گذارندند و اندوخته‏اى براى خويش فراهم آورده و در آن خود را محبوس داشته‏اند. مال و ثروت خوبست بشرطى كه در طرق خير و آزادى انسان و استقلال روحى او و رهائى او از قيدها وبندهاى اسارت بار مصرف شود و اين تزى است كه اسلام از آن دفاع مى‏كند.

فاطمه (عليه‌السلام) و دنيا

فاطمه (عليه‌السلام) زنى رشيده است، عوالم موجود و موقعيت انسان را در آن عوالم نيكو مى‏شناسد. خوب مى‏داند كه پديده‏ها سير فنائى واضمحلالى دارند و تنها خداست كه باقى و جاودانى است. سپردن امانت بدست هيچكس مفيد و سازنده و قابل برگشت نيست، زيرا كه آنها هم زوال پذيرند. تنها خداست كه امين خوبى است و آنچه بدو واگذار شود قابل برگشت است، بميزانى چند برابر.

او دنيا را دار فنا مى‏شناسد و عاقبت را دار بقا، دنيا را مزرعه مى‏شناسد و آدمى را در آن چون كشاورزى كه براى فصل ستايش بايد كار و ذخيره كند، ضمن آنكه همين امروز هم به نعمت‏ها متنعم است. و نيز او دنيا را چون پل مى‏شناسد كه بايد از آن گذر كرد و بستر گشودن در روى پل جز به ضرورت روا نيست و تازه آن هم در حدى محدود.

در همه حال دنيا از ديد او متاع است، متاعى كه خداى آن را ناچيز معرفى كرده و سرگرمى به اين متاع را لهو و لعب كه كار كودكان است. مهم اين است سرگرمى‏ها بايد موجبات خير و سعادتى را براى انسان فراهم سازند نه آنكه موجب بدبختى و تباهى او شوند.

موضع او در دنيا

او مى‏داند كه خداوند روزى را براى مخلوق خود تضمين و بين آنها به عدالت و مصلحت تقسيم كرده است و در اين راه هيچ موجود كوچك و ريزى را فراموش نكرده است. پرندگان و درندگان از آن بهره كافى دارند. (و قسمت الارزاق بين الحدايق فسويت بين الذرة و العصفور) (19).

بدين سان از خداى مى‏خواهد كه او را به آنچه روزى او كرده و مقرر ساخته است قانع سازد. (اللهم قنعنى بما رزقتنى) (20) و هرگز حرص بيش از حد نداشت و اين هوشمندى در او نبود كه ثروت بيشترى را انباشته سازد. سعى در اين داشت كه ثروت او در غناى درون باشد نه بيرون.

فكر و انديشه فاطمه (عليه‌السلام) به جهانى ديگر معطوف است، مفتون زخارف دنيا و سرمستيهاى آن نيست ضمن اينكه كار مى‏كند و تلاش به توليد بيشتر دارد. او مثل پيامبر مى‏انديشد و درخواست دارد كه پروردگارا دوست دارم يك روز گرسنه باشم و يك روز سير. تا آن روز كه گرسنه‏ام ترا بخوانم وتضرح و عرض نياز كنم و آن روز كه سيرم شكرگزار نعمت تو باشم. (21)

كار فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) اهل كار و تلاش است نه تنها در مسير عبادت بمعناى آن بلكه در جنبه مادى و اقتصادى سعى داردبه توليد بيشترى دست يابد، در آمد زيادترى را تحصيل كند، نه بدان خاطر كه از آن براى رونق دادن زندگى و خريد تجملات و زينت آلات استفاده كند، بلكه براى دستيابى به توان بيشتر جهت خدمت به مردم.

با همه سرگرمى و اشتغالاتى كه دارد و با همه زحماتى را كه در رابطه با سرپرستى و اداره فرزندان متحمل مى‏شود، و با همه حال و شوقى كه به عبادت پروردگار دارد، مى‏كوشد دقايقى از اوقات خود را خالى كند تا در آن به كارى مولّد در آمد بپردازد. اين كار به تناسب توان فاطمه (عليه‌السلام) و ذوق و علاقه‏اش، با شرط تائيد مذهب بود. شنيديد كه او نخ مى‏رشت، پارچه مى‏بافت و گاهى هم بصورت كار مزد براى ديگران گندم آرد مى‏كرد. طبيعى است كه تنظيم برنامه‏اى كه در آن او بتواند به همه كارها و برنامه‏هاى زندگى برسد كارى آسان نبود.

بى نيازى مادى او

اگر فاطمه (عليه‌السلام) هم به مثل ديگران مى‏انديشيد، و اگر او هم خود را دخترى همانند دختران شاهان و سلاطين تصور مى‏كرد، و اگر او هم بناى زندگى را بدون قيد دين استوار مى‏كرد مى‏توانست زندگى راحتى داشته باشد، و در آن صورت نه دستهاى او زخمين مى‏شدند، و نه بر چهره او غبار و گرد ناشى از رفت و روب مى‏نشست. درآمد فدك براى او چيزى اندكى نبود او مى‏توانست با آن براى خود كاخى مجلل بسازد و خدمه‏اى بسيار در دور و بر خود گرد آورد و خود خانمى كند. على (عليه‌السلام) هم مردى بيكاره و ناتوان و افتاده نبوده او هم با آباد كردن زمين،ايجاد مزرعه، به راه انداختن چشمه و نهر درآمدهاى كلانى بدست مى‏آورد كه فاطمه (عليه‌السلام) مى‏توانست از آنها بهره گيرد.

غنائم جنگى هم رقم خوبى را در درآمد آنها تشكيل مى‏داد و على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) مى‏توانستند با ارتزاق از آن براى خود زندگى مناسبى را فراهم كنند. ولى فاطمه (عليه‌السلام) اينگونه زندگى را خوش نداشت، اصل رابر كدح و تلاش گذارد تا در سايه آن رضاى خدا را جلب كند و براى روز واپسين و حساب، حجتى از دستهاى پينه بسته را عرضه بدارد.

مسأله فدك

از ممر عايدى خوب فاطمه (عليه‌السلام) و على (عليه‌السلام) فدك بود، مسأله‏اى كه بحثهاى موافق و مخالف بسيارى را برانگيخته و عده‏اى را جاهلانه به تكذيب يا تصديق واداشته است - بى مورد نيست كه در اين باره توضيحى داده شود. فدك مزرعه‏اى بود كه در سال 7 هجرى بدون جنگ و خونريزى توسط يهوديان در اختيار پيامبر اسلام قرار گرفت. برخى قائلند كه اين ملك توسط يك يهودى كه مسلمان شده بود به پيامبر هديه گرديد. (22) تازه اگر هم خلاف آن باشد چون بدون جنگ و خونريزى بدست آمد بصريح آيه قرآن (23) از آن پيامبر و از املاك خالصه اوست. هنگامى كه آيه شريفه و آت ذالقربى حقه نازل شد پيامبر فاطمه (عليه‌السلام) را صدا كرد كه بيا حق ترا به تو بدهم وفدك را به فاطمه (عليه‌السلام) بخشيد. (24) برخى هم نوشته‏اند كه رسول خدا (ص) بشكرانه خدمات خديجه آن را به فاطمه (عليه‌السلام) بازمانده او بخشيد. (25)

البته در برخى از روايات شيعى آمده است كه پيامبر، فاطمه (عليه‌السلام) را خواست و فرمود خداى تعالى به من فرمان داده فدك را كه ملك شخصى من است به تو دهم و فاطمه (عليه‌السلام) عرض كرد از شما و از خداى تعالى آن را پذيرفتم (26) و البته اسناد ديگرى هم در اين رابطه وجود دارد. (27)

پيامبر مالكيت آن را با خط على (عليه‌السلام) نوشت، رسول خدا (ص)، على (عليه‌السلام)، ام ايمن، و خادم رسول خدا (ص) بر آن شهادت دادند. (28) پيامبر فرمود از آن تو و اعقاب تست و پاداشى براى مادرت خديجه بحساب مى‏آيد. (29) و براى محكم كارى اين اصل مردم را جمع كرد و حكم قرآن و واگذارى فدك را به اطلاع آنها رساند. (30)

درآمد فدك:

در مورد درآمد فدك نقلهاى مختلفى وجود دارد. راوندى آن را بالغ بر 24 هزار دينار در سال نوشت (31)سيد بن طاووس آن را بالغ بر 70 هزار دينار در سال، و برخى هم بيشتر و گاهى كمتر از آن نوشته‏اند و همانگونه كه ملاحظه مى‏شود رقم درشتى بحساب مى‏آمد كه اگر بناى مصرف براى يك خانواده باشد، زندگى شاهانه‏اى در سايه آن بوجود مى‏آيد.

اما على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) از اين منبع استفاده شخصى نداشتند و هرگز از درآمد آن سير نخوابيدند زيرا مى‏دانستند در گوشه و كنار جامعه اسلامى آن گرسنگان بسيارند و ايتامى كه با شكم گرسنه سر بر بستر بگذارند اندك نيستند. بدين سان تمام درآمد فدك صرف فقرا و مستمندان مى‏شد و فاطمه (عليه‌السلام) خود همانگونه كه مى‏دانيد با چادرى و جامه‏اى وصله‏دار زندگى مى‏كرد، خوراكش نان خشك و بسترش پوست گوسفند بود و هم شنيديد كه فرزندان او اغلب در گرسنگى بسر مى‏بردند.

تصرف فدك

پس از وفات رسول الله (ص) فدك را از فاطمه (عليه‌السلام) گرفتند و كار گزارانش را از مزرعه بيرون كردند و اين كار به وسوسه عمر صورت گرفت بدان ترس كه نكند شيعيانش خليفه را رها كنند و به طمع دنيا گرد او آيند و بر اين اساس بود كه ابوبكر مباشر فاطمه (عليه‌السلام) را از فدك اخراج كرد. (32)

فاطمه (عليه‌السلام) به طرح دعوا پرداخت كه فدك از آن من است. ابوبكر شاهد خواست، او على، حسينين، اسماء ام سلمه و ام ايمن راكه مورد تصديق رسول الله (ص) بودند شاهد آورد و ابوبكر ناگزير بود آن را بپذيرد. عمر شهادت آنها را رد كرد و گفت: على همسر اوست، حسنين هم پسران او و به نفع خود گواهى دادند!!(33) و اسماء هم به سود بنى هاشم رأى مى‏دهد! (34) ام سلمه هم فاطمه (عليه‌السلام) را دوست مى‏دارد و طرفدار اوست. (35) ام ايمن هم زبانش مى‏گيرد و نمى‏تواند درست حرف بزند!! (36)

ابوبكر در برابر سخنان فاطمه (عليه‌السلام) مجاب شده بود ولى اينكه فدك را تحويل ندارد بدان خاطر بود كه اولاً عقل منفصل او يعنى عمر نمى‏گذاشت، ثانياً ابوبكر ترس از اين داشت كه فاطمه (عليه‌السلام) فردا حقوق ديگرى را طلب كند، از جمله حق خلافت على را، ثالثاً تسليم فاطمه (عليه‌السلام) شدن نوعى اعتراف به اشتباه بود كه ابوبكر آن را براى خود نمى‏پسنديد. در كل او مالكيت فاطمه (عليه‌السلام) را در فدك تكذيب نكرد ولى آن را تحويل فاطمه (عليه‌السلام) هم نداد. (37)

موضع مقاومت فاطمه (عليه‌السلام)

اينكه فاطمه (عليه‌السلام) درباره فدك ايستادگى مى‏كرد و با ابوبكر محاجه مى‏نمود نه بخاطر رغبت مالى نسبت به فدك بود، بلكه مى‏خواست حق به حق‏دار رسد، بدعتى در جامعه اسلامى پا نگيرد، و خليفه مسلمين خلاف اسلام و قرآن رأى ندهد.

فدك مزرعه‏اى بيشن نبود و اگر دنيائى را براى فاطمه (عليه‌السلام) جواهر مى‏كردند او هم چنان نسبت به آن بى اعتنا بود. او دلبستگى به مال نداشت تا براى فدك دست و پائى زند، مگر او نبود كه غذا و افطار خود را سه شب متوالى به نيازمندان داد؟ مگر او و همسر و فرزندانش نبودند كه مكرر در مكرر به ايثار پرداخته بودند؟ پس ديگر جاى چه بحث و سخنى است؟

ابوبكر هم مدعى بود كه مى‏خواهد در آمد آن را در راه خدا براى فقراى مسلمان خرج كند - در آن صورت جاى چه بحثى براى فاطمه (عليه‌السلام) بود؟ پاسخ اين است كه اگر آنها قربةً الى الله چنين مى‏كردند و واقعاً حق را به حق‏دار مى‏سپردند فاطمه (عليه‌السلام) گله‏اى نمى‏كرد، ولى داستان فدك بعنوان يك حربه سياسى بود و آنها مى‏خواستند با استفاده از آن حربه على را فلج كنند و او را خانه نشين سازند و فاطمه (عليه‌السلام) براى اين مسأله بود كه فرياد مى‏زد.

روح قناعت فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) در مشى اقتصادى خود اين شيوه را در پيش دارد كه در توليد كوشاست و در مصرف شخصى حسابگر است و انديشمند، سعى دارد. زياده روى نكند و هرگز از حد متوسط جامعه قدمى فراتر نگذارد والبته زندگيش در اغلب موارد پائين‏تر از حد متوسط بود.

آن همه درآمدى كه ازفدك نصيب او مى‏شد حتى از آن براى خود يك دست لباس تهيه نكرد و يا از جواهرات و زيورهاى دنيا چيزى براى خود تهيه نديد. آن همه غنائمى را كه على به خانه مى‏آورد در خانه بند نمى‏ماند و همه آنها در فرصتى اندك صرف مستمندان مى‏شد.

فاطمه (عليه‌السلام) حتى گاهى از محل كار و درآمد شخصى چيزى براى خود تهيه مى‏كرد و يا على براى او وسيله زينتى رامى خريد آنهم سريعاً در راه خدا صرف مى‏شد. و شنيديد كه پيامبر از سفر برگشت و به نزد فاطمه (عليه‌السلام) رفت و دستبند و گوشواره‏اى در او و پرده‏اى بر در ديد و پس از توقفى كوتاه برگشت و فاطمه (عليه‌السلام) مسأله را دريافت، آنرا براى پدر در مسجد فرستاد كه صرف فقيران كند. رسول خدا (ص) فرمود - پدرش فداى او باد - او آنچه را كه بايد بكند كرد.

- دنيا براى محمد و آل محمد نيست (38) و يا ديديد كه نو عروس بود و در راه رفتن بخانه شوهر در مسير خود جامه نور را به فقير داد و خود با جامه كهنه بخانه على رفت.

بخشش او

كسى كه اين همه در زندگى شخصى بر خود سختگير است در راه خدا دستى گشاده دارد. مشى او مشى دورى از بخل، پذيرش و قبول ايثار است اگر چه خود بدان نيازمند باشند. (39) او در زندگى شخصى با يك پيراهن و سرانداز قناعت مى‏كند تا زندگى فقيران را سر و سامان دهد، با شكم گرسنه مى‏خوابد تا در سر سفره يتيمان نانى باشد.

ميزان بخشش او گاهى رقم‏هاى درشتى را تشكيل مى‏داد. از جمله گردنبند خود را در عروسى كه هديه دختر حمزه سيدالشهداء به او بود به پيرى بخشيد كه درخواست غذا و لباس و خرج سفر از پيامبر كرده و رسول خدا (ص) او را به سوى فاطمه (عليه‌السلام) اعزام داشته بود. و يا در مواردى تنها سراندازى خود را به مستمندى داده و خود در خانه مى‏نشست. گاهى دستبند خود را هديه مى‏كرد،زمانى گشواره‏اش را، گاهى هديه‏هاى گرانقيمتى را كه براى او مى‏آوردند و رقم‏هاى نقدى بخشش او را برخى حيرت آور ذكر كرده‏اند. تا چهل هزار دينار (40) (كه البته با توجه به فقر عمومى در جامعه بعيد مى‏نمايد فاطمه (عليه‌السلام) چنين رقمى را تنها به يك فرد اختصاص دهد).

### فصل 3: ترجيحات فاطمه (عليه‌السلام)

مقدمه

مطالعه در حيات فاطمه (عليه‌السلام) و خاندانش نكته‏هائى را به آدمى مى‏آموزد كه با استفاده از آنها مى‏توان زندگى را روح و معنى بخشيد. اين مسأله بدان خاطر است آنچه را كه فاطمه (عليه‌السلام) مى‏انديشيد ديگران يا نمى‏انديشيدند و يا كم‏تر بدان عنايت داشتند. او نيك مى‏دانست كه سرورى و سالارى دو جهان در سايه چه كار و تلاشى پديد مى‏آيد.

او در بين مسائل گوناگونى كه در سر راه او قرار داشتند ترجيحاتى را در نظر مى‏گرفت و براساس آن به پيش مى‏رفت و بدين خاطر توانست رشد و كمالى را بدست آورد كه ديگران در اكتساب آن وامانده بودند واصولاً در كمال‏طلبى، توان و استعداد زن زياد است ولى توان موفقيت در آن كمتر است و اين بعلت وابستگى‏هاى بسيار، احياناً حسادتها، و دلبستگى‏هاى شديد مادى است. در روايتى آمده است:

كمل من الرجال كثيراً و لم يكمل من النساء الا مريم ابنة عمران، و آسية بنت مزاحم و امرة فرعون و خديجه بنت خويلد و فاطمة بنت محمدا (ص):(41)

مردان زيادى به درجه كمال رسيدند ولى از زنان جز چهار تن به مرحله كمال واقعى دست نيافتند و آنها عبارتند از مريم دختر عمران، آسيه دختر مزاحم همسر فرعون، و خديجه دختر خويلد و فاطمه دختر محمد (ص).

رمز و راز كمال

در رمز و راز كمال او موارد بسيارى را مى‏توان ذكر كرد كه اساس همه آنها ترجيح دادن خدا بر ديگر افراد و امور است. فاطمه (عليه‌السلام) بنده خالص خداست و هيچ كار و تلاشى را بدون رضاى او انجام نمى‏دهد. هيچ چيز در نزد فاطمه (عليه‌السلام) عزيزتر از رضاى خداوند نيست.

او انسان است و به سائقه انسانيت ذوق‏ها و تمايلاتى دارد ولى در اعمال اين ذوق و خواسته در پى آن است دريابد آيا خداى را هم بدان رضايت است يا نه؟ اصل را بر اين قرار مى‏دهد كه خواست و مشيت خود را با خواست خداوندى تطابق دهد و مصداق آيه (و ما تشاؤن الا ان يشاء الله) (42) باشد.

چه بسيار بودند شرايط و امكاناتى كه در زندگى فاطمه (عليه‌السلام) پديد مى‏آمدند و دل به واقع هوس آن را داشت ولى آن هوس را فرو خوابانده و به دنبال مسير ديگرى رفت. اين خطاست كه فكر كنيم غذاى چرب و شيرين به كام فاطمه (عليه‌السلام) تلخ مى‏آمد و يا او از لباس خوب نفرت داشته است. نه، مسأله چنين نبوده است - زيرا كه او انسان است و طبيعت و مذاق انسانى دارد. ولى او در سايه خودسازى و مديريت خود به درجه‏اى رسيد كه مى‏توانست از آنها براى وصول به اخلاق بالاتر بگذارد.

دامنه ترجيحات او

ذكر همه آنچه را كه در اين مقاله قابل ذكرند از عهده ما خارج است بويژه كه ما در اين مجموعه اصل رابر رعايت اختصار قرار داده‏ايم تنها به عنوان فهرست مباحث عرضه مى‏داريم كه ترجيحات او در زندگى عبارت بودند از:

- ترجيح رضاى خداوند بر رضاى خود و ديگران

- ترجيح آخرت بر دنيا ضمن توجه به دنيا و مواهب آن

- ترجيح معنويت بر ماديت ضمن توجه به ماده

- ترجيح گرسنگى بر سيرى براى باز بودن در حاجت‏

- ترجيح سادگى بر تجمل ضمن پذيرش محدود آن

- ترجيح‏كار و تلاش مستمر بر بيكارى و تن آسائى،

- ترجيح سخنگوئى به حق در برابر سكوت

- ترجيح مبارزه بر سكوت در برابر بيداگرى‏ها

- ترجيح پدر و همسر و فرزندان بر خود در حيات خانوادگى

- ترجيح جامعه بر فرد، و ديگران بر خود.

- ترجيح شب زنده‏دارى بر خواب و غفلت

- ترجيح سختگيرى بر خود در دنيا براى رعايت آخرت.

- و نمونه اين ترجيحات در زندگى فاطمه (عليه‌السلام) بسيار بودند. او در اين زمينه چنان كار و اقدام داشت كه گوئى حتى خويشتن خود را فراموش كرده و مصداق فناى فى الله شده است. و حاصل چنين ترجيحاتى است كه فاطمه (عليه‌السلام) را زنى اسوه و نمونه مى‏سازد.

ترجيحات در رابطه با مذهب

در آنچه كه به جنبه‏هاى صرفاً مذهبى مربوط مى‏شود فاطمه (عليه‌السلام) را مى‏يابيم كه در آن كمال رشد خود رانشان مى‏دهد. او مؤمن به مذهب است، عاشق پروردگار خويش است و در اين راه همه چيز را فدا كرده است جانش را، مالش را، عزت و آبرويش را، همتش را، پيكر و پهلويش را، بازويش را، قوت پايش را، فرزندان را و... مصداق اين آيه قرآن شد: (قل ان صلوتى و نسكى و محياى و مماتى لله). (43)

براى او رنج‏ها و دشوارى‏هاى بسيار در مسير زندگى پديد آمدند كه هر كدام در حدى بودند كه آدمى را ذوب مى‏كنند. از رنج نادارى، و فقر و گرسنگى فرزندان، و درگيرى با افراد ناباب و سرزنش‏ها و جهل‏ها و ناديده گرفتن‏ها و... اما همه آنها قابل تحمل بودند، جز مصيبت دين.

او مذهب را بر همه امور ترجيح مى‏دهد، به همين نظر در دعاهاى او اين جمله مهم را مى‏يابيم كه اللهم لا تجعل مصيبتى فى دينى (44) خداوندا مصيبت مرا در دينم قرار مده اصل بر اين است آدمى سالم بماند و اگر خود در مسير آن دچار دشوارى شد مشكلى در سر راه نخواهد بود.

ترجيح تسبيح بر خادم

فاطمه (عليه‌السلام) زنى جوان بود و در انجام وظايف زندگى و سرپرستى فرزندان و اداره كانون، مشقات بسيارى را متحمل مى‏شد. روزى على بر او وارد شد و ديد فاطمه (عليه‌السلام) خيلى دچار رنج و زحمت شده، از يك سو سرگرم آسياب كردن و تهيه آرد است و از سوى ديگر سر گرم رسيدگى به فرزندان و شايد شيردادن يكى از آنها...

گفت: فاطمه! خود را به زحمت انداختى، و دلم را بدرد آوردى. خداوند خدمتكاران بسيارى را نصيب پدرت كرد. چرا از او خادمى طلب نكنى؟ با على (عليه‌السلام) بنزد پيامبر رفتند. على (عليه‌السلام) از زحمات فاطمه (عليه‌السلام) سخن گفت، و درخواست خادم كرد. رسول خدا (ص) خطاب به فاطمه (عليه‌السلام) فرمود مى‏خواهى ترا به چيزى دلالت كنم كه از خادم بهتر باشد؟ فاطمه (عليه‌السلام) گفت آرى، رسول خدا (ص) تسبيحات پس از نماز به او آموخت. (45)

در اهميت تسبيحات روايات بسيارى آمده كه از جمله آن اين روايت از امام باقر (عليه‌السلام) است: ما عبد الله بشيى افضل من تسبيح فاطمة كل يوم دبر كل صلوة - ولو كان شيى افضل منه لنحله رسول الله (ص) فاطمه (عليه‌السلام)(46) هيچ چيزى بمانند تسبيحات فاطمه (عليه‌السلام) كه در هر روز پس از هر نماز انجام مى‏شد خداى عبادت نشده است و اگر چيزى از آن برتر وجود مى‏داشت رسول خدا (ص) آن را به فاطمه (عليه‌السلام) اهداء مى‏كرد.

آن تسبيحات شامل 34 تكبير (الله اكبر) 33 تحميد (الحمد الله) و 33 تسبيح (سبحان الله) است. فاطمه(عليه‌السلام) از دريافت اين پيام خداى را سپاس گفت و فرمود:

رضيت عن الله و عن رسوله...(47)از خداى و از رسول خداى راضى شدم.

در جنبه خانوادگى

فاطمه (عليه‌السلام) در زندگى خود همه گاه پدر را بر خود ترجيح مى‏داد. ما در بحثهاى گذشته، از جمله در بحث فاطمه (عليه‌السلام) و پدر (48) اشارات بسيارى در اين زمينه داشتيم و متذكر شديم كه او چگونه خود را سپرى بلاى پدر قرار مى‏داد. اسناد ما حكايت دارند كه او گاهى حايل بين خود و سنگ دشمن قرار مى‏گرفت، حاضر بود كه سنگ بر بدن او وارد شود ولى بر پدر وارد نشود.

رسول خدا (ص) بر او وارد شد و از او غذائى خواست. فاطمه (عليه‌السلام) عرض كرد خانه از آذوقه خالى است و خود و فرزندانش گرسنه‏اند. پيامبر بر گشت، و لحظاتى بعد زنى دو نان و كمى گوشت بعنوان هديه آورد. فاطمه (عليه‌السلام) در عين گرسنگى خود و فرزندان كل آن را براى پدر فرستاد.

او هم چنين على را برخود و فرزندان مقدم مى‏داشت. بسيارى از اسناد نشان مى‏دهند كه او گاهى در تنگناها و نادارى‏ها، غذاى خود را براى على ذخيره مى‏كرد. (49) على بر او وارد شد و اظهار گرسنگى كرد. فاطمه (عليه‌السلام) اظهار داشت غذائى ندارد و اين براى مدت دو روز است. و در اين دو روز مختصر غذا همان بود كه در اختيار او گذاشته بود. (50) دل على به درد آمد كه چرا از اين امر بى‏خبر بوده است.

در آن روز كه ماجراى سقيفه پديد آمد و فاطمه (عليه‌السلام) را كتك زدند شك نيست كه در اثر آن ضربه‏ها احساس درد مى‏كرد، و شنيديد كه به غشوه افتاد و فرزند خود را سقط كرد. ولى باور من اين است كه او بيش از اينكه از اين ضربه‏ها براى خود ناراحت باشد براى على ناراحت است كه او از تماشاى اين صحنه چقدر ناراحت است - زيرا به حساسيت روح على كاملاً آگاه است.

در جنبه اخلاقى

ترجيحات فاطمه (عليه‌السلام) در اين جنبه بسيارند. چه فراوانند حالات و روحياتى كه جزو ملكه فاطمه‏اند و او در هيچ شرايطى آن را ازدست نمى‏دهد. مثلاً در صدق و راستى كار او به جائى مى‏رسد كه عايشه همسر پيامبر درباره او مى‏گويد: پس از پيامبر كسى را از فاطمه (عليه‌السلام) راستگوتر نديدم (51) و او صداقت را بر كذب مرجح مى‏داند.

- او اهل جرأت و رشادت بود و هرگز جبنى را در خود راه نداد از واقعه‏اى هر چند زحمت آفرين وحشتى بخود راه نداد آن روز كه خصم بر در خانه‏اش هجوم آورد، او دست از هدف بر نداشت، آن روز كه در مسجد دستگاه حكومت آن همه ارعاب و تهديد را روا داشت فاطمه (عليه‌السلام) هرگز دم فرو نكشيد و حق سخن را ادا كرد.

در دعاى فاطمه (عليه‌السلام) مى‏بينيم كه اين مناجات را دارد كه خداوندا عُجب و ريا، كيد و تجاوز، حسد و ضعف، شك و وهن، درد و مرض، خوارى و ذلت، مكر و خدعه، گرفتارى و فساد را از من دور ساز، و آنها را از چشم و گوش و جميع اعضايم بر كن زمام امور را بدست گير و بهر سوئى كه مورد محبت و رضاى تست ببر. (52)

او هم چنين زهد را بر دلبستگى به دنيا ترجيح مى‏داد و در طهارت روحى كارش به جائى رسيد كه چيزى نمى‏خواست، جز آنچه خدا بخواهد و دوست نمى‏داشت جز آنچه را كه خداى دوست بدارد. اخلاقش اسلامى و منبعث از قرآن و دستورات اسلام بود.

در حيات اقتصادى

در حيات اقتصادى فاطمه (عليه‌السلام) هم ترجيحات فوق‏العاده‏اى بچشم مى‏خورند. اصولاً مال و منال، دارائى و ثروت در پيش چشم فاطمه (عليه‌السلام) آنقدر عزيز نيستند تا او به خاطر آنها از معنويت وطهارت چشم نپوشد. آنجا كه ماديات نتوانند وسيله وصول به معنويات باشند در برابر ديدگان فاطمه (عليه‌السلام) بى‏بهايند.

به همين نظر است كه فاطمه (عليه‌السلام) جامه كهنه را خود بر تن مى‏پوشد و در شب عروسى پيراهن نو را به فقيرى مستمند مى‏دهد و خود جامه وصله‏دار مى‏پوشد و جامه حرير را براى ديگران در نظر مى‏گيرد. بررسيهاى تاريخى در مورد حيات اقتصادى نشان دادند او چگونه گرسنگى در راه رضاى خداوند را بر سيرى و شكمپارگى ترجيح داد و چگونه فقر را بر مالدارى ترجيح داد و چگونه شرافت اقتصادى و تقواى مالى را بر بيحسابى و بى بند و بارى، و لباس كهنه را بر نو (53). كدام عروس است كه در شب عروسى چنين كند؟ آيا واقعاً فاطمه (عليه‌السلام) از جامه نو بدش مى‏آمد؟ - آيا در اين عطا جز اين مى‏خواست كه انفاقش مصداق آيه (ليس البر حتى تنفقوا مما تحبون) (54) باشد؟ آيا عطاى دستبند و گردن بند و پرده براى پيغمبر كه در روايات آمده (55) و درخواست آن كه براى فقيران صرف كند براى اين بود كه دستنبد بر دست او سنگينى مى‏كرد؟

مى‏دانيد كه او هم از داشتن زيور بد حال نمى‏شد، بويژه كه نوجوان بود و همسر او هم جوان - مى‏توانست براى خود لذتى و جمالى فراتر فراهم آورد و در سبك زنان اشراف باشد. اما او ترجيح داد كه سيد نساء العالمين باشد. - مى‏توانست براى خود منصبى در جامعه فراهم آورد اما منصب آسمانى را بر آن ترجيح داد.

او چون همسرش على بود. زهد را بر دنيا پرستى رجحان داد، قناعت را بر اسراف در مصرف ترجيح داد، ايثار را بر بخود رسيدن، خدا بينى را بر خود - بينى، سيرى مستمندان را بر سيرى خود مرجح دانست و در كل در برابر زخارف دنيا قامت بر افراشت و به ديگران درس داد چگونه بايد با فضيلت شد.

ترجيحات او در رابطه با جامعه

حيات اجتماعى فاطمه (عليه‌السلام) نيز از اين بابت درآموز است. با آن همه عشق و علاقه‏اى كه به عبادت و بندگى خدا دارد زندگى اجتماعى را بر رهبانيت ترجيح مى‏دهد. مى‏خواهد در جامعه باشد، از درد افراد جامعه سر در آورد، به امور مسلمين اهتمام ورزد.

اما در عين حضور اجتماعى سعى دارد او مردى رانبيند و مردى هم او را نبيند و مى‏داند كه اين خود يك تضاد است. پيامبر در منبر اين مسأله را طرح كرد كه بگوئيد چه چيزى براى زنان از همه چيز بهتر است (اخبرونى اىّ شى خير للنساء) و مردم ندانستند و فاطمه (عليه‌السلام) فرمود مى‏دانم (ولكنى اعرفه) براى زنان اين بهتر است كه مردم را نبيند و مردم هم او را نبينند (خير للنساء ان لا يرين الرجال ولا يراهن الرجال) (56).

در حيات اجتماعى، او وجود ضوابط را براى روابط انسانى بر بى‏بند و بارى و آزادى بى قيد و شرط ترجيح مى‏دهد، اخلاق نشأت گرفته از مذهب را بر خوى طبيعى مرجح مى‏داند، اهتمام به امور مسلمين را بر بيغمى ترجيح مى‏دهد، داورى و قضاوت در راه خدا بر سهل‏گيرى و بى تعادلى ترجيح مى‏دهد، حق‏طلبى را بر ناديده گرفتن، تحرك را بر در جازدن، وحدت را بر تفرقه، مبارزه در برابر باطل را بر سكوت و خاموشى مرجح مى‏داند.

ريشه اين ترجيحات

همانگونه كه از تاريخ حيات فاطمه (عليه‌السلام) آگاهيد ريشه و اساس اين ترجيحات جهان بينى فاطمه (عليه‌السلام) است. اين جهان بينى كه از قرآن و تعاليم اسلامى نشأت مى‏گيرد و القاء شده از سوى پيامبر و مركز وحى است تلقى‏هائى خاص براى فاطمه (عليه‌السلام) مى‏آورد كه حاصل آن چنان ترجيحاتى مى‏شود. نوع تلقى‏هاى او.

1- تلقى از دنيا: بعنوان سراى عاريت و امانت، صحنه كدح و تلاش، عرصه عمل، ميدان كشت، صحنه مبارزه، محيط آزمايش، مدرسه يا دارالتكميل، و در كل وسيله و معبرى براى ورود به جهان باقى.

2- تلقى از مال: بعنوان يك فتنه و وسيله آزمايش، ابزارى براى گذران زندگى، وسيله‏اى براى كسب آبروى اخروى، كمك به مردم، رفع دردمندى‏هاى رفع مشكلات و حاجات وابزارى براى خدمت به انسانيت و كسب رشد.

3- تلقى از خوشبختى: وسيله‏اى براى اقناع درون، رضاى خاطر، وجدان آرام، در سايه حذف جلب رضاى معبود، دورى از عوامل اسارت آور چون لوكس و تجمل، سازندگى خود براى شناى در ميان امواج...

4- تلقى از انسان: بعنوان يك دعوت شده در دنيا،موجودى متعهد، مسوؤل، مكلف، داراى عقل و بصيرت و ادارك و زندگى براى نشان دادن ماهيت خود، رشد و تكامل خويش، عرضه راه بندگى

5- تلقى از آفريدگار: بعنوان خالق و آمر، عزت بخش و ذلت ده، مالك مقتدر، شاهد و ناظر، محيط بركون، حسابرس و حسابگر، كيفر و پاداش ده، صندوقدارى امين، عفو كننده در عين قدرت، عزيز ذوالنتقام...

6- تلقى از مرگ: بعنوان يك پل، يك وسيله انتقال، يك امر ناگزير،عامل سرور مؤمن، و نارحتى منافق.

7- تلقى از آخرت: بعنوان دار قرار، دار حساب، دار كيفر و پاداش، سراى جاودانى كه در آن همه كشته‏هاى دنيوى از نيك و بد بايد درو شوند و در پيشگاه عدل خدا پس از حسابرسى بهشتى‏اند و يا دوزخى.

پاورقى ها:

1- آيه 155 مؤمنون.

2- آيه 16 سوره انبياء.

3- آيه 6 سوره انشقاق.

4- دلائل الامامه ص 11.

5- وسايل 14 ص 123.

6- ص 68 الزهراء.

7- حديث نبوى.

8- همان.

9- ص 642 وسايل الشيعه ج 17.

10- ص 83 الزهراء.

11- نهج البلاغه.

12- آيه 92 سوره آل عمران.

13- فاطمه الزهراء (عليه‌السلام).

14- ص 49 ذخائر العقبى.

15- ص 454 تهذيب ج 5.

16- فاطمه الزهرا (عليه‌السلام) بخش دعا.

17- همان منبع.

18- همان منبع.

19- دعاهاى فاطمه (عليه‌السلام).

20- مناجاتهاى او.

21- السيرة النبويه

22- پيشواى اسلام.

23- آيه 26 سوره اسراء.

24- تفسير عياشى ج 3 ص 287.

25- تفسيردرالمنثور ج 4 ص 177.

26- تفسير مجمع البيان.

27- شواهد التنزيل ج 1 ص 443.

28- خرائج راوندى ص 9.

29- درالمنثور ج 4 ص 177.

30- ص 97 مناقب شهر آشوب ج‏1.

31- خرائج ص 9.

32- ص 58 - احتجاج طبرسى.

33- سليم بن قيس.

34- كشكول عاملى.

35- اللمعة البيضاء ص 38.

36- سليم بن قيس.

37- ابن ابى الحديد ج 16 ص 216.

38- ص 20 بحار ج 43.

39- آيه 9 سوره حشر.

40- حليه الاولياء ابونعيم ج 1 ص 68.

41- ص 51 نورالابصار.

42- آيه آخر سوره تكوير.

43- آيه 162 سوره انعام.

44- فاطمه الزهراء بخش دعا.

45- علل الشرايع ص 128.

46- ص 302 الزهراء.

47- مسند احمد ج 3 ص 39.

48- فصل ششم.

49- ص 45 ذخائر العقبى.

50- ص 141 كشف الغمه.

51- ص 316 الغدير.

52- فاطمة الزهراء - بخش دعاها.

53- استاد ابو توفيق ص 134.

54- آيه 86 - آل عمران.

55- ص 436 شرف النبى (عليه‌السلام).

56- وافى، ملا محسن فيض.

## بخش ششم - حيات اجتماعى فاطمه (عليه‌السلام)

در اين قسمت مى‏خواهيم از حيات اجتماعى فاطمه (عليه‌السلام) و از حضورش در جامعه و شرايط حضور و تلاش‏هاى اجتماعى او بحث كنيم. فصل اول آن را اختصاص داده‏ايم به مسأله پوشش و عفاف فاطمه (عليه‌السلام) تا نخست اعلام بداريم كه در نظام حيات اسلامى پوشش و عفاف براى حضور در عرصه اجتماعى يك اصل است و شيوه‏اى كه غرب در اين رابطه دارد و يا حجاب را مانع خدمت اجتماعى معرفى مى‏كند دعوى بى موردى است. در آن از رمز و راز حجاب و انديشه فاطمه (عليه‌السلام) در اين مورد و دامنه و مرز آن را مورد بررسى قرار مى‏دهيم و در عين حال متذكر مى‏شويم كه زينت و تجمل براى زن لازم است ولى تنها براى همسرش نه براى هر عابرى در راه.

فصل دوم آن در مورد حضور اجتماعى فاطمه (عليه‌السلام) و ارتباط با جامعه است. در آن از احساس تعهد و مسؤوليت فاطمه (عليه‌السلام) در قبال جامعه، اهتمام به امور مسلمين، رفع دردمنديها و نيازمنديها، نجات مردم از محروميت‏ها و استضعاف‏ها، بخشش‏ها و دستگيرى‏هاى او از مردم و دوستدارى و دعاى او براى مردم سخن خواهيم گفت. فصل سوم آن در مورد تعصب شكنى‏ها است و در آن از اين سخن خواهيم داشت كه به بركت وجود فاطمه (عليه‌السلام) بسيارى از تعصب‏هاى جاهليت شكسته شده‏اند خواه توسط پيامبر بوسيله او، و خواه توسط خود فاطمه (عليه‌السلام)، نمونه آنها تعصب‏ها در امر ازدواج، در مقام زن بودن، در حضور اجتماع، در اخلاق حق، در حركت و مبارزه و ايراد خطبه در شكستن تعصب‏هاى زمانه...

و بالاخره فصل آخر آن در مورد هدايت و رهبرى زنان است و د رآن از اين نكته پرده بر مى‏داريم كه خانه فاطمه (عليه‌السلام) مركزى بود براى آموزش و هدايت زنان در جنبه‏هاى مختلف حيات كه فاطمه (عليه‌السلام)بعنوان نخستين معلم زنان بحساب مى‏آمد و مسوؤليت‏هاى سنگينى را از اين بابت بر دوش مى‏كشيد دست پرورده‏هاى بسيار داشت كه مهمترين آنها اسماء و فضه بوده‏اند كه هر كدام با درس آموزى از فاطمه (عليه‌السلام) در دنياى اسلام درخشيدند.

### فصل 1: پوشش و عفاف فاطمه (عليه‌السلام)

مقدمه

اين بحث را با رعايت اختصار برگذار مى‏كنيم بدان خاطر كه بحث درباره پوشش و عفاف فاطمه (عليه‌السلام) كه اسطوره عفت و تقواست بسيار بيمورد به نظر مى‏رسد. مگر ممكن است كه در اين زمينه غفلت و جهلى باشد كه براى بيان و اثبات آن تلاشى لازم باشد؟

آيات متعدد قرآن در خانه پدر فاطمه (عليه‌السلام) نازل شده و امر به حجابش كرده - مگر ممكن است در اين مورد غفلتى پديد آيد - آنهم براى زنى كه ملكه اسلام والگوى مجسم يك بانوى اسلامى است؟ اينكه در عين حال راجع به آن سخنى به ميان مى‏آيد بدان خاطر است كه:

اولاً سرى مباحث مربوط به مكتب فاطمه (عليه‌السلام) كامل باشد و ثانياً مرز پوشش و عفاف و حد روابط آزاد مرد و زن ازطريق آن تا حدودى روشن گردد و ثالثاً زن مسلمان بداند بانوى او كه فاطمه (عليه‌السلام) است چگونه زندگى مى‏كرد و چگونه عمل مى‏كرد و اين درسى باشد براى آنها.

رمز حجاب و پوشش

بر طبق آيات قرآن وروايات سخن ازستر و پوشش زن است و براساس آنچه كه در سنت است اصل بر اين است زن بگونه‏اى مشى و حركت داشته باشد كه در عرصه اجتماعى جز به ضرورت هنوز چشمگير نداشته باشد و از پوششى برخوردار باشد كه حجم بدن و زيبائى او پيدا نشود و اين همان مسأله‏اى است كه در جامعه تحت عنوان، حجاب مطرح است.

حجاب براى زنان بر خلاف تصور عده‏اى عامل مصونيت زن از نگاه‏هاى ناروا و پيشگيرى از تبديل شخصيت و ارزش وجودى او به كالاى قابل مبادله است، ممكن است آن را از ديدى محدوديت بحساب آورند ولى اين محدوديت براى حفظ مصالح عاليترى است كه در سايه آن شرافت و شخصيت زن محفوظ مى‏ماند.

ساختمان وجودى مرد و زن بويژه در بعد طلب و تسليم، و در جنبه پذيرش و رد، و يا در تصرف و انعطاف بگونه‏اى است كه اين ستر و پوشش مصلحةً بايد توسط زنان اعمال گردد و شوق طلب و دعوت مرد را بهمراه داشته باشد. در غير اين صورت حيات عاطفى و اجتماعى، و به دنبال آن حيات اقتصادى و شخصيتى زن در معرض خطر است و اين مسأله‏اى است كه بايد در مجلد ديگرى مورد بررسى قرار گيرد. فى الجمله اين نكته كفايت كننده را بايد در نظر داشت كه صدور حكم حجاب از سوى پروردگار بدان خاطر نيست كه خداى خواسته باشد محدوديتى را براى زن و آزادى و بى بند و بارى را براى مرد پديد آورد و يا بى جهت موجب مزيتى و فضيليتى از فردى براى ديگران شود. اعتماد به امر و نهى حكيمانه خدا ريشه بسيارى از افكار و انديشه‏هاى انحرافى را در اين زمينه مى‏زدايد.

الگوى عفاف فاطمه (عليه‌السلام)

درمسأله پوشش و روابط مرد و زن در اسلام كيست كه از نظر الگوئى برتر از فاطمه (عليه‌السلام) باشد؟ آنچه كه او عمل كرد و موضع گرفت حجتى است براى همه زنان در جامعه اسلامى، بايد سعى بر اين باشد از فاطمه (عليه‌السلام) عقب نمانند و هم در مواردى از او جلو نزنند. فاطمه (عليه‌السلام) يك ميزان و محك است، يك معيار و وسيله سنجش است.

اگر در گوشه و كنار جامعه انحرافى بچشم مى‏خورد و اگر خداى نخواسته در جاهائى در كوچه و خيابانى از جامعه اسلامى زنان و دختران بى‏بند و بارى حضور دارند بدان خاطر است كه يا دين را نمى‏فهمند و يا اطلاعات دينى درست به گوشش‏شان نخورده است و البته جمع كسانى كه اين چنين اند و جداً از حيات الگوئى فاطمه (عليه‌السلام) بيخبرند اندك نيست.

اين نكته مهمى است كه بايد پيام فاطمه (عليه‌السلام) را به گوش‏ها رساند، افراد از منابع مطمئنى بايد خبر بدست آورند كه او چگونه مى‏زيسته و چه راه و روشى را در ارتباط با مردم اتخاذ مى‏كرده است. يا حضور اجتماعيش چگونه بود و به چه صورتى با ديگران آمد و شد و سخن داشته است.

طرز فكر فاطمه (عليه‌السلام)

براى اينكه طرز فكر فاطمه (عليه‌السلام) در رابطه‏اش با مردان روشن گردد به سخن زير توجه شود كه راويان آن متعدد و از جمله انس بن مالك از اميرالمؤمنين و ديگران است كه قبلاً از آن سخن گفتيم واينك هم مكرر مى‏كنيم. على (عليه‌السلام) فرمود نزد پيامبر بوديم و او در منبر بود. پرسيد:

- اخبرونى اى شئ خير للنساء؟ به من خبر دهيد و بگوئيد چه چيز براى زن از همه چيز بهتر است؟ هر كس سخنى گفت و به نتيجه‏اى منجر نشد. مردم درمانده و متفرق شدند. من به نزد فاطمه (عليه‌السلام) آمدم وسؤال پيامبر را تكرار كردم. فاطمه (عليه‌السلام) فرمود:

خيرللنساء ان لا يرين الرجال ولا يراهن الرجال - بهترين چيز براى زن اين است كه آنها مردى را نبينند و مردى هم آنها را نبيند. (1) خبر را به پيامبر برديم تحسين و تأكيد كرد و فاطمه (عليه‌السلام) را در كنار گرفت و فرمود ذرية بعضها من بعض (2).

و يا در شب ازدواج فاطمه (عليه‌السلام) به هنگامى كه او به خانه شوهر رفت از پدرش پرسيد تكليف و وظيفه من وعلى در اين خانه چيست؟ و پيامبر كارهاى داخل خانه را به فاطمه (عليه‌السلام) سپرد وكارهاى بيرون را به على (عليه‌السلام). فاطمه (عليه‌السلام) پس از تقسيم كار گفت جز خدا كسى نمى‏داند كه چقدر خوشحال شدم كه رسول خدا (ص) مرا از مواجهه با مردان معاف نمود. (3)

در ديدار مردم

او ضوابط پوشش را در رابطه با نامحرم كاملاً رعايت مى‏كرد وسعى داشت از غير محارم كناره‏گيرى داشته باشد (4) وداستان ذيل اين سخن را نشان مى‏دهد.

روزى پيامبر به عمران بن حصين فرمود با من بديدن فاطمه (عليه‌السلام) نمى‏آئى! عمران گفت چرا يا رسول الله (ص)، مايل به ديدار او هستم و با هم به سراغ فاطمه (عليه‌السلام) رفتيم.

در زديم و پيامبر از فاطمه (عليه‌السلام) رخصت خواست و فاطمه (عليه‌السلام) اجازه ورود داد. رسول خدا (عليه‌السلام) فرمود كسى همراه من است آيا با او داخل شوم؟ فاطمه (عليه‌السلام) گفت جز پارچه‏اى پشمين وسيله‏اى براى پوشش و ستر خود ندارم.

رسول خدا (ص) دستور پوشش داد كه چنين و چنان خود را بپوشان تا وارد شويم فاطمه (عليه‌السلام) عرض كرد چيزى كه سرم را بپوشاند ندارم - پيامبر پارچه‏اى كهنه به همراه داشت كه با اين پارچه سرت را بپوشان، و فاطمه (عليه‌السلام) خود را پوشاند وآنان وارد شدند. (5)

دامنه ستر و عفاف

دامنه عفاف او بميزانى است كه حتى از فردى كور ونابينا حجاب مى‏كند، ابن مكتوم بهمراه پيامبر بر فاطمه (عليه‌السلام) وارد شد. فاطمه (عليه‌السلام) خود را مستور كرد وكنار آنان آمد. دخترم او كور است و ترا نمى‏بيند چرا حجاب كردى؟ عرض كرد:

او مرا نمى‏بيند ولى من اورا مى‏بينم اگر در پرده نباشم او بوى مرا استشمام مى‏كند (كنايه از اينكه آن هم روا نيست) پيامبر فرمود گواهى مى‏دهم كه تو پاره تن منى اشهد انّك بضعة مِنى (6). همانگونه كه مى‏ببينيد فاطمه (عليه‌السلام) از جهت عفاف در كمال اوج است و زن مسلمان اگر بانوئى چون فاطمه (عليه‌السلام) دارد بايد از او تبعيت كند نه ديگران.

آرى،اينكه حدى كمتر از آن را مراجع تقليد و فقها اجازه دادند، بدان خاطر است كه عُسر و حرَجى در ميان نباشد و كسى به خاطر احساس در بند بودن، خويشتن را گرفتار نبيند وگرنه براى آنكس كه خواستار حفظ عفت است و مى‏خواهد همگام فاطمه (عليه‌السلام) باشد چاره ندارد جز آنكه اينچنين بينديشد و عمل كند.

در صورت جنازه فاطمه (عليه‌السلام)

فاطمه (عليه‌السلام) در امر ستر و عفاف حتى براى پس از مرگ خود در انديشه بود. به اسماء كه محرم رازش بود فرمود: خوش ندارم بر جسد زن پس از مرگ جامه‏اى افكنند و حجم بدن را وراى جامه نمايان باشد در اين باره چه مى‏انديشى؟ اسماء گفت در حبشه چيزى در مورد تابوت ديدم كه اينك صورت آن را بر تو نشان مى‏دهم.

چند شاخه‏تر گرفت و آنها را خم كرد و به صورت عمارى درآورد و متذكر شد كه جسد مرده را در دورن آن قرار مى‏دهند و حجم بدن نمايان نمى‏شود. فاطمه (عليه‌السلام) آن را ديد و پسنديد و فرمود چيز خوبى است نقش زن و مرد در آن از هم متمايز نيست. و چون وفات يافتم تو مرا بشوى ونگذار كسى بر كنار جنازه‏ام بيايد و مرا در اين گونه از تابوت گذارده (7) و در دنباله آن در برخى از روايات آمده است كه فاطمه (عليه‌السلام) فرمود سترتنى سترك الله، مرا پوشانده‏اى خداوند تو را بپوشاند (و مى‏گويند تابوت محمل گونه از آن زمان پديد آمد).

در زينت‏ها

توصيه ودستور اسلامى اين است كه زن خود را زينت كند ولى براى شوهر، متجمل باشد ولى در خانواده و براى همسر، و اسلام آن را يك وظيفه براى زن مى‏داند و لذّات پديد آمده از آن را لذّاتى مشروع و حلال. در آنچه كه مربوط به بيرون است اسلام اصرار دارد كه زن متجمل نباشد، خود را به بوئى خوش نيارايد لباس شهرت نپوشد، در وسط خيابان راه نرود، از كفش و پاى او صدائى برنخيزد و... و فاطمه (عليه‌السلام) اين چينن بود و در تمام مدت عمر چنان عمل مى‏كرد.

روايات ما سخن از اين دارند كه فاطمه (عليه‌السلام) خود را براى همسر خويش آراست وحتى در يكى از جنگهاى صدر اسلام كه على بسلامت از جنگ باز مى‏گشت فاطمه (عليه‌السلام) خود را آرايش كرد و به استقبال على رفت، و اين لذت حلالى است كه اسلام بر آن صحه گذارده و بانوى اسلام بدان عامل است و ما قبلاً در اين مورد سخن گفته‏ايم.

در عين حال اين سخن پيامبر (ص) هم براى بيرون محيط خانه مطرح است كه فرموده بود:

- يا فاطمه مامن امراة تزينت حسنه اى فاطمه (عليه‌السلام) زنى نيست كه خود را بيارايد،

- و خرجت من بيتها باحسن ملبوس ازخانه خود با زيباترين پوشش خارج شود،

- حتى ينظر اليها الناس و در پى آن در ديد و منظر مردم قرار گيرد،

- الا لعنها ملائكة السموات السبّع و الارضين جز آنكه فرشتگان آسمان هفت گانه و زمين‏ها بر او لعنت فرستند.

و كانت فى غضب اللّه حتى تموت: او هم چنان در خشم وغضب خداست تا بميرد، و يمور بها الى النار و فرمان مى‏دهد او را در دوزخ اندازند.

در عين حال

در عين چنان پوشش و عفافى، زن مى‏تواند به ضرورت نياز جامعه و خودش حضور اجتماعى داشته باشد، از حق خود و خانواده، و از حق شرافت جامعه و اسلام دفاع كند. پوشش و ستر مانع حق گوئى و حق‏طلبى، و حتى مانع كار و تلاش نيست، فاطمه (عليه‌السلام) در عين چنان پوشش و ستر و در عين خانه‏دارى و فرزندى دارى:

معين و همكار همسر است، داراى حضور اجتماعى به موقع است، در مسير هدايت زنان و بانوان است، خط سياسى روشنى را تعقيب مى‏كند، حق طلب است، مبارز است و در برابر ناروائى‏ها و نامرادى‏ها با تمام وجود مى‏ايستد و حتى خليفه زمان را به محاكمه مى‏كشاند.

تاريخ فريقين پر است از اينگونه تلاش‏ها و اقدامات و اين از يكسو پاسخى است به آنها كه حجاب را عامل محدوديت و قيد وبند براى كار و تلاش اجتماعى معرفى مى‏كند و از سوى ديگر درسى است براى همه آنها كه مى‏خواهند در صراط مستقيم و وادى حق در سير و سعى باشند.

### فصل 2: حضور اجتماعى و مردم

مقدمه

فاطمه (عليه‌السلام) از زنانى است كه د رجامعه زندگى مى‏كند. او از ميان مردم برخاسته و با مردم است. سعى دارد با راه و روشى خاص كه مورد تأييد اسلام است و با انديشه‏اى نشأت گرفته از آن زندگى كند. و نيز او از افراد نادرى است كه حاضر شده است براى مردم درد و رنجى را متحمل گردد و دشوارى‏هاى آن را بر جان بخرد.

او زنى عابده و مقدسه است ولى نه چون راهبان كه ترك دنيا و زندگى گويند و در گوشه محرابى، آن هم در معبدى خود را وقف ومتوقف كنند. بلكه وارد جامعه مى‏شود، به اهتمام در امور اجتماعى مى‏پردازد و سعى در رفع استضعاف و رهائى مردم در عوارض دارد. مى‏كوشد مشكل مردم را حل كند، به هدايت زنان بپردازد و بارى از دوش جامعه و زنان بردارد.

هوى پرستان كه در مسير حيات خود از اسلام منحرف شده‏اند بايد به اين نكته توجه كنند كه رمز سعادت وخوشبختى‏شان در گروه تبعيت از راه و رسم اسلام است و پيروى از دستورات خداوندى كه جز خير بشر چيزى را نمى‏طلبد.

و هم براى اينكه زنان در رهيابى‏ها دچار عوارض نشوند ناگزير بايد به دنبال فاطمه (عليه‌السلام) روند و مشى خود را در زندگى اجتماعى از فاطمه (عليه‌السلام) پرسند.

اصل در حيات اجتماعى فاطمه (عليه‌السلام)

اصل زندگى فاطمه (عليه‌السلام) اين است كه نخست به خانه و زندگى برسد و سنگر خانواده را مورد عنايت قرار دهد. زيرا همه كارهاى نيك و بد، همه سعادت‏ها و بدبختى‏ها از خانه آغاز مى‏گردند و بشريت براى سر و سامان دادن امور اجتماعى خود ناگزير است از خانواده شروع كند و اين توصيه پيامبر (ص) است كه فرمود: ابتداء بما تعنول (8)

فاطمه (عليه‌السلام) خانه را بصورت يك مدرسه، يك دانشگاه و يك سنگر درآورد و در آن به تربيت نسلى همت گماشت كه شرح آن را در فصول پيشين مطرح كرده‏ايم و در اين خانه فر زندان و همسر با امنيت فكرى سر گرم دستيابى به مرحله رشد و كمال بوده‏اند. اينكه على (عليه‌السلام) در ميدانهاى جنگ و هم در محيط زندگى موفق بود، بدان خاطر بود كه فاطمه (عليه‌السلام) همسرى خوب و وفادار در خانه، زمينه را براى دلگرمى و شور و شوق او فراهم مى‏كرد.

خانه على (عليه‌السلام) محلى بود كه على در آن خستگى ناشى ازكار روزانه خود را حل و رفع مى‏كرد، و در برگشت از جنگ و جبهه مورد دلگرمى و نوازش بيشتر فاطمه (عليه‌السلام) بود و هم مركز بحث و مشاوره و تصميم‏گيرى بود و على (عليه‌السلام) را بدين دلخوش بود كه وقتى از بيرون بر مى‏گردد در خانه با فاطمه مهربان مواجه است.

احساس تعهد

او در عين حال همه زندگى را در خانه خلاصه نمى‏دانست، بلكه خانه پايگاهى بود كه از آن به رسيدگى امور اجتماعى و مردمى هم مى‏پرداخت او در جامعه حضور داشت زيرا كار زندگى در راه خدمت به مردم يك وظيفه اجتماعى تلقى مى‏شود. و هم او از كسانى بود كه در برابر جامعه و شرايط آن احساس مسؤوليت مى‏كرد.

او تنهائى را دوست دارد، نه بدان خاطر كه از درد جامعه، مخصوصاً زنان امت فارغ بماند، بلكه بدان خاطر كه گاهى در خلوت با خداى خود راز و نياز كند، از او استمداد بجويد، و عجز و درماندگى خود را به او اعلام دارد و براى دردهاى خود و مردم از او شفاء بطلبد.

در عين حال، در همان تنهائى نيز به ياد مردم امت و در طريق انديشيدن براى سعادت و نجات آنان. مگر عبادت تنها در همان چند ركعت نماز و عمل روزه و يا فريضه حج است؟ مگر امربمعروف، هدايت و ارشاد، دستگيرى از مستمندان، شاد كردن دل يتيمان، حمايت از درماندگان و مستضعفان عبادت نيست؟ فاطمه (عليه‌السلام) از اينگونه عبادات بسيار دارد.

او اهل تطابق با جامعه است، نه تطابق حيوانى كه در آن آدمى گله‏وار تسليم جو و شرايط جامعه گردد و همگام با ديگران نينديشيده به پيش رود. فاطمه (عليه‌السلام) اهل فكر است و هدفدار، ميداند در چه هنگامى و در چه موردى خود را با جامعه تطابق دهد و در كجا تطابق خود را به صورت مخالفت ابراز دارد.

احساس تعهد فاطمه (عليه‌السلام) در رابطه با خدا و قرآن ايجاب مى‏كرد كه او در ميان جامعه باشد و حضورش، و از آن مهمتر كيفيت حضورش درسى است براى همه انسانها و انجام مسؤوليتى است كه مى‏تواند راهنما و روشنگر باشد براى همه كسانى كه از مسؤوليت دم مى‏زنند.

درس زندگى اجتماعى او

اينكه فاطمه (عليه‌السلام) چگونه در جامعه حضور داشته باشد؟ چگونه در برابر امور و حوادث موضع مى‏گيرد؟ چگونه زندگى را سر كند؟ برخوردش با مردم چگونه باشد؟ خود شامل سرى مباحثى است كه فاطمه (عليه‌السلام) درس عملى آن را از مادر آموخته و از تعاليم و تذكرات و ارشادهاى پدر در آن سود جسته است. اصولاً شيوه او در حضور در عرصه اجتماعى موجد راه و روش نوين و درس‏آموز براى جامعه انسانى و بويژه زنان است.

او در جنبه‏هاى اجتماعى از پدر دروس بسيارى آموخت مثل درس اخلاق، درس رفتار اجتماعى، درس مساوات و مواسات و از آن مهمتر درس ايثار، درس وظيفه‏مندى در برابر افتادگان و محرومان، درس كمك به اسراء، به ايتام به مسكينان، درس يتيم‏دارى و سرپرستى و كفالت آنان، درس خوشرفتارى با بردگان و زيردستان، درس خدمت به مردم، حتى به بهاى قبول رنج براى خويشتن و...

فضه بعنوان خادمه‏اى در خانه او مشغول كار شد. رسول خدا (ص) فرمود دخترم آيا مى‏دانى كه وظيفه خانم خدمتكار چيست. خدمتكار هم انسانى مثل ديگران است، رنج مى‏برد، خسته مى‏شود، ادراك دارد، لذت و غير لذت مى‏فهمد وجود از چوب و سنگ ساخته نشده و...

فاطمه (عليه‌السلام) پرسيد پس در آنصورت تكليف من در برابر او چيست؟ پيامبر فرمود تكليف اين است كه كارهاى خانه را در ميان او و خود عادلانه قسمت كنى... و فاطمه (عليه‌السلام) تا پايان عمر اين چنين كرد.

او با اينكه عهده‏دار امور خانه بود، و با اينكه به تربيت فرزندان مى‏پرداخت و كانونى آنچنان گرم و متعهد را مسؤلانه مديريت مى‏كرد از مشاركت اجتماعى خود را دور نداشت و رسول خدا (ص) براى او برنامه و تكليفى معين كرد كه او د رآن شركت كند. از جمله امر هدايت زنان، و حل و رفع مسائل و مشكلات آنها، شركت در مراسم بيعت زنان با پيامبر، حتى حضور در برنامه مباهله با نصاراى نجران كه قرآن به آن اشاره دارد. (9)

در اهتمام به امور مسلمين

فاطمه (عليه‌السلام)مسلمانى است كه اهتمامى وافر به انجام امور مسلمين دارد ميداند كه هر كس صبحگاهان از خواب سر بر مى‏آورد بايد در اهتمام به امور مسلمين باشد و در غير اينصورت مسلمان نيست. «من اصبح ولا يَتهتَّم بامور المسلمين و ليس بمسلم) (10). او اصل را در زندگى به اين قرار داده است كه براى مردم خدمتى انجام گيرد.

هم چنين اين بينش قرآنى براى او وجود دارد كه امت اسلامى بهترين هستند از آن بابت كه براى مردم آفريده شده‏اند (كنتم خير امة اخرجت للناس) (11) و هم مصداق اين سخن شاعر كه هر كس سعى دارد ديگران را براى زندگى خود بخواهد، و فاطمه (عليه‌السلام) مصداق كسى است كه زندگيش را براى ديگران مى‏طلبد (كل يريد رجاله لحياته - يا من يريد حياته لرجاله).

او اصل را بر اين قرار مى‏دهد كه براى مردم خدمتى انجام دهد،و زير بازوئى را بگيرد و يا مشكلى را حل كند و در اين راه تنها در خانه ماندن روا نيست مگر آنگاه كه آن غرض هم در خانه حاصل شود. كه فاطمه (عليه‌السلام) در پى رفع استضعاف است ناچار از خانه بيرون مى‏آمد و به چاره درد مى‏پردازد.

شما جلوه‏اى از اهتمام او را به امور مسلمين در دوران پس از وفات پيامبر مى‏بينيد كه چگونه شبها بهمراه على (عليه‌السلام) و حسنين سوار بر مركبى شده و به در خانه اين و آن مى‏رود. او خود را در جامعه‏اى مى‏يابد كه مردم آن، گرفتار استضعاف فكرى هستند وگمان دارند كار از كار گذشته و بايد تسليم رأى شيخين باشند و فاطمه (عليه‌السلام) مى‏خواهد آنان را بيدار كند.

در رفع دردمندى‏ها

او از كسانى است كه مردم را بر خود مقدم مى‏دارد. گدائى در درد و گرسنگى مى‏نالد غذاى خود را به او مى‏دهد. برهنه‏اى از بيجامگى شكوه دار د و فاطمه (عليه‌السلام) با عطايش شكوه او را فرو مى‏خواباند. كودكى يتيم را به نزد او مى‏آورند كه بعلت نداشتن پدر، كوكان او را به بازى نمى‏گيرند (چون در آن روزگار اين تصور غلط شايع بود كه يتيمان افرادى آفت زده‏اند، و همگامى و هم قدمى با آنها سبب سرايت بدبختى خواهد شد) فاطمه (عليه‌السلام) او را مى‏شويد و بر سر و مويش به رسم آن روز روغن مى‏مالد، لباس نو بر تن او مى‏پوشاند و او را به پيامبر بر مى‏گرداند. (12) دلش به اين خوش است كه اين كودك در ميان ديگر كودكان مى‏تواند وارد شود، و با لباس نو و با انتساب به پيامبر مى‏تواند سر و گردن افرازد و خود را شادمان نشان دهد.

اوامين امت و راز دار وقايعى است كه براى او اتفاق افتاده آن را وسيله‏اى براى تازه كردن درد ديگران قرار نمى‏دهد و حتى درد خود را از على (ع) مخفى مى‏دارد. و هم اگر رازى از ديگران بشنود سعى دارد آن را حفظ كند و آبروى كسى را به خطر نيندازد او در اصلاح امور مردم، در رفع مشكل چنان است كه حتى دنيا را جاى آرامش و سكون نمى‏شناسد و در احقاق حق و ابطال باطل نرمش و انعطافى را نمى‏پذيرد مگر آنكه پاى مكتب و مذهب در ميان باشد.

انديشه نجات مردم

فاطمه (عليه‌السلام)دائماً در انديشه نجات مردم است، نجات‏شان از درد كشيدن و صدمه ديدن و نجات شان از آزارها و اذيت‏ها، نجات‏شان از جهل و غفلت و نجات‏شان از استضعاف‏ها، از حدود ده سالگى (بنا به روايات مشهور و يا بيشتر) به ميدان جنگ رفت و به پرستارى زخمينان ومرهم نهادن بر جراحات شان اقدام كرد و ما نمونه آن را در ميدان احد مى‏بينيم. او اين كار را تا پايان عمر، با رعايت الاَهمّ و فالاَهمّ، و به تناسب شرايط و موقعيت انجام مى‏داد.

او در پى نجات مردمى است كه از لحاظ انديشه در محدوديت و كوته بينى هستند، نظام تبليغاتى و اقتصادى روز آنها را گرفتار كرده است. نگرانى از گرفتارى‏هاى بعد و سرانجام عذاب امت دارد، مى‏خواهد شرايطى فراهم آورد كه مردم قرين زحمت و محنت نشوند و به عذابهاى امم پيشين گرفتار نيايند. بدين سان مردم را از عواقب كار و بدعث خائنان هشدار مى‏دهد.

او در خطبه‏اش در مسجد به همين نكته اشاره دارد كه: من پايان كار را نگرانم و هم چون پدرم شما را از عذاب خدا بيم مى‏دهم. به انتظار بنشينيد تا ميوه درختى را كه خود كشته‏ايد بچينيد و كيفركارى را كه خود انجام داده‏ايد ببينيد...(13)

آرزوى نجات مردمى كه آينده‏نگرى نداشتند و نمى‏توانستند نقشه شوم خصم را تقويم كنند خود از عوامل مهم دل آزردگى و احساس رنج فاطمه (عليه‌السلام) بود. درگيرى او با دستگاه ارتجاعى و محاكمه روز به همين خاطر بود. شخصيت حقيقت پرست فاطمه (عليه‌السلام) اجازه نمى‏داد كه در برابر اين وقايع وجريانات بى‏تفاوت باشد.

بخشش‏ها و دستگيرى‏ها

نخست به اين نكته توجه كنيد كه فاطمه (عليه‌السلام) در عين امكانات ناشى از درآمدهاى گوناگون، جامه‏اى و چادرى وصله‏دار مى‏پوشيد، آن چنانكه ديدار اين امر براى افرادى چون سلمان غير قابل تحمل بود. (14) ولى گذشت وايثار او بيش از حد و اندازه ثروتمندان و افراد متمكن بود. چنان بر خود تنگ گرفته بود كه پيامبر وقتى بر او و فرزندانش وارد شد و بى رمقى ناشى از گرسنگى شان را دريافت فرياد زد واغوثاه، اهل بيت محمد يموتون من الجوع، اهل بيت محمد از گرسنگى در حال مرگند...

عايدى ناشى از فدك، درآمد ناشى از پشم ريسى را بين تهيدستان بنى هاشم و مهاجرين تقسيم مى‏كرد، بدون اينكه منّتى بر آنان داشته باشد و در اين كار تا حدى به پيش رفت كه آيه ايثار درباره‏شان آمد (و يوثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة) (15) اگر چه خود نيازمند باشند باز هم به ايثار مى‏پردازند. او در قرآن بدين وصف ناميده شد كه غذا را ازگلوى خود درآورده و به گدا و يتيم و اسير مى‏دهند. (16)

عربى در مسجد وارد بر پيامبر مى‏شود و از او چيز براى رفع گرسنگى خواست. رسول خدا او را با بلال نزد فاطمه (عليه‌السلام)فرستاد. فاطمه (عليه‌السلام) پوست تختى را كه حسنين بر آن نشسته بودند به او داد كه ببر و كارت را بساز. عرب گفت پوست راچه كنم - گرسنه‏ام.

فاطمه (عليه‌السلام) گردنبندى در بساط خود داشت كه دختر عمويش (دختر حمزه) به او داده بود - آن را به فقير بخشيد آنرا به مسجد آورد و در حضور پيامبر آن را به عمار فروخت وبهاى 20 دينار و دويست درهم و بُردى يمانى و هزينه‏هاى سفر. پيامبر فرمود فاطمه (عليه‌السلام) را دعا كن. گفت خداوندا به فاطمه (عليه‌السلام) عنايتى كن كه هيچ چشمى آن را نديده و هيچ گوشى آن را نشنيده باشد. وپيامبر آمين گفت. (17) و البته عمار آن را به پيامبر و پيامبر آن را به فاطمه (عليه‌السلام) بخشيد.

دعاى به مردم

اين حداقل تلاشى بود كه فاطمه (عليه‌السلام) درباره مردم انجام مى‏داد و آن دعاى به مردم بود. فاطمه (عليه‌السلام) زنى ستايشگر و اهل دعا بود. و از دعاهاى او اين است سپاس خداوند را در هر حمد و ذكر و شكر و صبر و نماز و زكوة و قيام و عبادت و سعادت و بركت است. (الحمد الله على كل حمد و ذكر و شكر و صبر و صلوة و زكوة و قيام و عبادة و سعادة و بركة..(18)).

امام مجتبى (عليه‌السلام) در بيان نماز شب مادر، از دعاى او به مردم سخن مى‏گويد كه افراد را به اسم دعا مى‏كرد و ازگرفتارى‏ها، درماندگى‏ها و بدهكارى‏شان از خدا رفع مشكل مى‏خواست. (19) اومردم را دوست داشت و مى‏خواست دل شان آرام باشد و در زندگى خود مشكلى نداشته باشند.

او حتى براى سراى ديگر انسانها هم مى‏انديشيد و مى‏خواست آنها بهشتى شوند. بخشى مهم از تلاش‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) براى بهشتى كردن مردم بود. به پدر گفته بود اين آرزو را دارم ازخداى تبارك و تعالى بخواهى كه مهريه مرا شفاعت گنهكاران امتت قرار دهد و دراهمى را كه از على (عليه‌السلام) بابت مهريه‏ام گرفتى به او برگردان... و تدعوا الله ان يجعل مهرى الشفاعة فى عصاة امتك (20).

اينان ازكسانى بودند كه اگر مشكلى براى‏شان پيش مى‏آمد آن را در راه خدا براى خويش تحمل مى‏كردند و دل شان براى مردم مى‏طپيد. درد و رنج مردم را روا نمى‏دانستند - و گرنه دليلى نداشت كه اشك فاطمه (عليه‌السلام) از ديدار يتيمان دردمند مردم جارى شود و براى فقيرى، تنها موجودى خود را هبه كنند.

پاداش فاطمه (عليه‌السلام)

اينكه خداوند در ازاى چنان خدمات و صبرى به فاطمه (عليه‌السلام) و خاندان او چه پاداشى عنايت مى‏فرمايد مسأله‏اى است كه ما را توان ادراك آن نيست. بر اساس پاره‏اى از روايات، و هم بر مبناى آيات روشنى قرآن به بخشى ازآن پاداش‏ها آگاهيم از جمله حديثى است كه عبدالله ابن مسعود در تفسير اين آيه ازپيامبر نقل مى‏كند:

(انى جزيتهم اليوم بما صبروا انهم هم الفائزون) (21) يعنى جزيتهم بالجنة اليوم بصبر على بن ابى طالب، و فاطمة، و الحسن و الحسين فى الدنيا على الطاعات و على الجوع و الفقر و بما صبروا على المعاصى و صبرو اعلى البلاء لله فى الدنيا انهم هم الفائزون و المناجون من الحساب (22) - آيه مى‏گويد آنها را بخاطر صبر ومقاومت‏شان پاداش خواهم داد و آنها راستگارانند. تفسير آن آيات گويد يعنى امروزآنها را به صبر على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) و حسن و حسين (عليه‌السلام) در دنيا در طريق طاعات، و به صبر بر گرسنگى و فقر، و به صبر درخوددارى از معاصى و به صبر در بلاء و مصيبت‏هائى كه براى خدا در دنيا متحمل شده‏اند پاداش بهشت خواهم داد آنان رستگاران و نجات يافتگان از حسابند.

آرى بهشت مشتاق لقاى چنين زنى است پيامبر (ص) فرمود اشتاقت الجنة الى اربع من النساء بهشت مشتاق ديدار چهار زن است: مريم دختر عمران، آسيه همسر فرعون، خديجه دختر خوُيلد كه همسر پيامبر در بهشت است،و فاطمه (عليه‌السلام) دختر محمد (ص) (23) فاطمه (عليه‌السلام)بمناسبت خدماتش در اسلام محبوب خدا و پيامبر بود و هم در دوران حيات و پس ازوفاتش در دل مؤمنان جاى داشت و محبت اورا در قلب خود جاى مى‏دهند.

### فصل 3: تعصب شكنى‏ها

مقدمه

زندگى فاطمه (عليه‌السلام) زندگى با بركتى بود، زيرا وقايع و جرياناتى در مسير زندگى او پديد آمدند كه موضعگيرى فاطمه (عليه‌السلام) در آنها و هم تأييد و يا طرد و رد آن واقعه سبب شده‏اند كه تكليف مردم با استفاده از سنت روشن باشد. شك نيست كه آيات قرآن حقايق دينى را در اختيار مى‏گذارند ولى سنت بُعد عملى و اجرائى آيات را نشان مى‏دهد و پرده از روى ابهام بر مى‏دارد.

از بركات وجودى فاطمه (عليه‌السلام) يكى اين است كه بسيارى از تعصب‏هاى جاهليت كه در جامعه مسلمين رواج داشتند در سايه مواضع او و گاهى هم مواضع پدر درباره او از ميان برداشته شده‏اند. عملكرد رسول خدا (ص) درباره فاطمه (عليه‌السلام) بگونه‏اى بود كه مسلمين در مى‏يافتند در رابطه با فلان مسأله چگونه موضع بگيرند - و يا عمل فاطمه (عليه‌السلام) در شرايطى معين سند و حجتى شد براى جامعه امروز كه بدانند در هر مورد خاص چگونه بايد عمل كنند. بدين سان تأثير فاطمه (عليه‌السلام) در تاريخ اسلام از جهات متعددى فوق‏العاده به حساب مى‏آيد و كار و برنامه‏اش سبب زنده ماندن بسيارى از تعاليم اسلامى شد.

فاطمه (عليه‌السلام) بعنوان كوثر

فاطمه (عليه‌السلام) خير كثير است و مصداق آيه شريفه (انا اعطيناك الكوثر). (24) ولادت او هم درس‏آموز بود و هم مايه بركت. در عصرى بدنيا آمد كه مردم، زن بودن و دختر بدنيا آمدن را ننگ مى‏دانستند. در فرهنگ سنتى آن روز ياد تولد دختران دلها را به هراس مى‏افكند و عدم ولادت پسرى در خانواده كافى بود كه آن را محكوم به فنا بشناسند و او در چنين شرايطى بدنيا آمد.

ولادت او سببى شد كه بار سنت‏ها و عادت غلط درهم بشكند و تعصب‏هاى متعفن ضد انسانى از ميان برداشته شود. موضعگيرى پيامبر در ولادتش درسى است براى همه انسانها كه بدانند دختر هم موجودى انسانى و گرانقدر و وجودش مايه خير و روشنائى محفل خانواده است.

و نيز پيامبر با اتخاذ موضع نيكو در رابطه با فاطمه (عليه‌السلام) عملاً به مردم نشان داد كه دختر هم مى‏تواند بمانند پسر در محيط خانه عامل نشاط و شادابى باشد، موجب احساس كمال والدين باشد، خير آفرين باشد آن هم واجد خير كثير، و حتى دختر مى‏تواند ولايت و امامت را تداوم بخشد. و مى‏دانم فاطمه (عليه‌السلام) وارث همه پيامبران و بلكه رابطى بين دو امر مهم رسالت و نبوت است.

تعصب شكنى فاطمه (عليه‌السلام)

پيامبر در آن جو بحرانى و در عين تحمل آن مصائب كمرشكن ولادت او را به فال نيك گرفت و او را به گلى تشبيه كرد كه استشمام آن وجود جان را معطر مى‏سازد (ريحانه اشمها). چه بسيارند برنامه‏هائى كه توسط رسول خدا (ص) درباره فاطمه (عليه‌السلام) پياده شدند و امروز بعنوان حجتى براى زنان مطرح است. فاطمه (عليه‌السلام) از ديدى ام الزمان است در شرايط خاصى از زمان پديد آمد كه براى تعصب شكنى بسيار مناسب بود.

رفتار پيامبر با فاطمه (عليه‌السلام) درس است و حكايت از تعصب شكنى او دارد. اينكه پيامبر (ص) دست دختر كوچكش را مى‏بوسد خود يك نوع تعصب شكنى است و ضربه‏اى است بر پيكر افكار پوسيده مردم آن روزگار كه زن و دختر را داخل آدم بحساب نمى‏آوردند و حتى اين ضرب‏المثل بصورت شعر وجود دارد كه بهترين داماد براى آدمى قبر است.

رسول خدا (ص) با موضعگيرى خاص خود درباره دختر خويش به انسانها آموخت كه راجع به دختران چگونه تلقى داشته باشند و درباره زن و ارزش وجودى او چگونه بينديشيد. معنى مواضع او خطابى به مردان است كه از كبر وافاده خود بيرون آئيد و بفهميد كه زن هم در خور مقام دست بوسى است. و هم هم خطابى به زن است كه از حقارت خود بدرآى و ملعبه ديگران مباش.

بابى جديد در زندگى

اما فاطمه (عليه‌السلام) نيز خود در مشى و روش زندگى خود بابى جديد را آغاز كرد كه منجر به شكستن قالب‏هاى قديمى و پوسيده بود و عملاً نشان داد زن هم مى‏تواند همگام با مردان به پيش رود و به بالاترين مدارج قرب دست يابد. زن نه تنها انسان است بلكه مى‏تواند انسان آفرين و رشد دهنده بزرگترين معجزه آفرينش باشد، و آحاد انساى را در اين پهنه گيتى شحصيت و تجسم بخشد.

ما در اين بحث كوتاه مواردى از تعصب شكنى‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) را با رعايت اختصار مورد بررسى قرار مى‏دهيم:

1- در امر ازدواج:

عصر فاطمه (عليه‌السلام) را در نظر گيريد، با فاصله بسيار كمى از دوران جاهليت است. درست است كه مردم آن روزگار مسلمان شده‏اند ولى اين نكته علمى را فراموش نكنيد كه براى زدودن فرهنگ سابق يك جامعه گاهى تا چند نسل، زمان لازم است. بدين خاطر در عصر او هنوز تفاخر جاهليت وجود دارد.

نمونه‏اى از اين تفاخر را در خواستگاران فاطمه (عليه‌السلام) مى‏توانيم بيابيم و از پيش گفته‏ايم كه افرادى چون عثمان، و عبدالرحمن بن عوف، ثروتمندان آن روز دنياى مدينه به خواستگارى فاطمه (عليه‌السلام) آمدند و حتى از راه تطميع مى‏خواستند. فاطمه (عليه‌السلام) را در اختيار گيرند.(25)

اما فاطمه (عليه‌السلام) با انتخاب و اختيار على (عليه‌السلام) بعنوان همسر، تعصب جاهليت را در ازدواج شكست و به مردم نشان داد كه تفاخر به مال و ثروت تفاخر بى حساب است، اصل در انتخاب همسر كفويت است و مهمترين بُعد كفويت، بعد ايمان و اعتقاد است. او به ازدواج با على (عليه‌السلام) فقير از نظر مادى، و ثروتمند از نظر ايمان و شرف تن در مى‏دهد و به درخواست آن مالداران و زراندوزان پاسخ رد مى‏دهد.

ليست جهيزيه فاطمه (عليه‌السلام) و اطاق عروسى و زفاف او، و با جامه كهنه به خانه شوهر رفتن، و به فرش حصير قانع شدن، و از زندگى ملكه‏اى خود صرفنظر كردن راه و حيات عامه مردم را در پيش گرفتن و... بنگريد، همه و همه حكايت از تعصب شكنى فاطمه (عليه‌السلام) دارد.

2- در مقام زن بودن:

هر چه درباره بينش تحقيرآميز مردم آن روزگار راجع به زن بگوئيم كم گفته‏ايم، مردم جامعه ما نمى‏توانند آن صحنه را تصوير كنند زيرا كه در عصر طلائى زن زندگى مى‏كنند. چگونه مى‏توان بيان كرد كه با زن چون حيوانى معامله مى‏شد؟ و يا او را به گاو آهن مى‏بستند براى شخم زمين و... (26)

تحقيرها و كوچك شمردن‏ها در طول مدت زمان بر اثر تكرار و تدريج بصورتى شد كه زن هم باورش آمده بود چيزى از مردان كمتر دارد و يا پست‏تر از آنهاست.

باورش آمده بود كه مرد صاحب فضيلت است نه زن، مرد مالك است و حق مالكيت دارد نه او، همه ارزش‏هاى اخلاقى در خود شخصيت مرد است نه زن.

هم چنين برخى از مكاتب و مذاهب، زن را عاملى براى فساد مى‏شناختند و او را عمله و كارگر (شيطان) بحساب مى‏آوردند و كار بجائى رسيد كه بسيارى از زنان نيز از اين فكر حمايت كرده و شخصيت خود را در برابر هم تضعيف و همديگر را تحقير مى‏كردند.

نقش فاطمه (عليه‌السلام) در حيات او اين بود كه زن را داراى لياقتى معرفى كردكه مسؤوليت عظيم فرزند دارى و حمل امانت الهى در اختيار اوست. و هم عملاً نشان مى‏دهد كه خداوند عمل هيچ عاملى را از مرد وزن از ميان نمى‏برد، چه زن باشد و چه مرد (27)، هر كس عملى درست و به صورت انجام دهد، در خور حيات طيبه است. (28)

او دختر رسول خدا (ص) بود و بعنوان اسوه و سيده نساء معرفى شد، زنى شد كه رسول خدا (ص) درباره‏اش فرموده بود اگر على (عليه‌السلام) نبود براى فاطمه (عليه‌السلام) كفو و همتائى نبود. و هم رسول خدا (ص) كوشيد آن ديد نفرت‏انگيز را درباره زنان از ميان بردارد و دوستى زن را از اخلاق انبياء معرفى فرمايد (من اخلاق الانبياء حب النساء(29)).

3- در حضور اجتماعى:

كار فاطمه (عليه‌السلام) از آن بابت مهم است كه نه تنها از احساس حقارت‏ها كار را به احساس سرافرازى كشاند. بلكه وارد عرصه حيات سياسى شد و در جامعه بشرى بعنوان وجودى مستقل به عرض حال و بيان شرايط و مواضع پرداخت و تا آن روزگار زنان را حق حضور در جامعه و اظهار نظر نبود.

فاطمه (عليه‌السلام) آن سنت را شكست و نشان داد در مورادى كه ضرورت اجتماعى ايجاد كند، با حفظ شرايط و ضوابط مذهبى مى‏توان از خانه بيرون آمد، و حتى وارد عرصه كارزار شد، و به زخم بندى و پرستارى مجروحان پرداخت.

يا در عرصه سياسى اگر حق فراموش شد و مردم در مسير انحراف قرار گرفتند او وظيفه دارد از حق دفاع و مردم را به وظايف آشنا كند و يا اگر ولى امر مسلمين را از حق او دور داشتند او وظيفه دارد به دفاع از مقام ولايت بپردازد و در اين كار مرد و زن نداردو فاطمه (عليه‌السلام) اين راه و رسم را بنيان نهاد و نخستين زنى است كه از مقام رسالت و امامت دفاع كرده وتا سرحد مرگ به پيش رفته است.

4- در احقاق حق:

از تعصب شكنى‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) اقدام او در زمينه احقاق حق است. حق عزيز است و براى احقاق آن مى‏ارزد كه آدمى تن به دشوارى‏هائى بدهد و در پاى آن تا سر حد جان بايستند. و اين مسأله‏اى است كه فاطمه (عليه‌السلام) در راه آن تلاش بسيار داشت.

به هنگامى كه حق كسى مغصوب بماند وظيفه ايستادگى در برابر آن است و اين مسأله مرد و زن ندارد. زيرا در بينش قرآنى مردان در آنچه كه مالك هستند.

نصيب و بهره‏اى دارند و زنان نيز از مكتسبات خود حق و بهره‏اى دارند و دفاع از حق، حتى حق مالى بر افراد واجب است و ارزش اين دفاع براى احقاق حق بميزانى است كه رسول خدا (ص) فرمود آنكس كه براى دفاع از مالش كشته شود شهيد است: من قتل دون ماله فهو شهيد. (30)

اين مسأله درباره مردان در عصر رسول خدا (ص) وجود داشت اما درباره زنان چنين امرى مصداق خارجى پيدا نمى‏كرد زيرا نه زن را داخل آدم حساب مى‏كردند و نه او را صاحب ملك و مالى مى‏شناختند و شنيديد كه حتى زن خود بحساب مال وارث بحساب مى‏آمد كه پس از مرگ فردى در اختيار وارث او قرار مى‏گرفت.

فاطمه (عليه‌السلام) زنى است كه برخلاف راه و رسم معهود براى احقاق حقش در امرفدك مى‏ايستد، طرح دعوا مى‏كند و خليفه وقت را به استيضاح مى‏كشاند و بر اين اساس سنت‏هاى ديرين جاهليت را درهم مى‏شكند. اگر فاطمه (عليه‌السلام) براى احقاق حق خود قيام نمى‏كرد، انديشه مسموع نبودن سخن زن كه درآن روزگار وجود داشت قوت مى‏گرفت و براى هميشه در جامعه باقى مى‏ماند. و در آن صورت گمان اين مى‏شد كه زن هرگز نبايد حركتى بكند اگر چه مال او را ببرند ويا حق او را غصب كنند.

5- ايراد خطبه:

روزگار و شأن زن در آن روزگار كى اجازه مى‏داد كه براى او حقى و شأنى قائل باشند و اجازه‏اش دهند كه حق داشته باشد حرف خود را بزند و از شخصيت خود و يا مقام ولايت و حكومت دفاعى داشته باشد و اين مسأله‏اى است كه فاطمه (عليه‌السلام) آن را در اسلام طرح كرد و پس از آن رعايت آن توسط ديگران هم انجام گرفت.

فاطمه (عليه‌السلام) پس از وفات پيامبر به ضرورتى كه براى حفظ اسلام و جلوگيرى از انحراف مسلمين تشخيص داده بود، دردمند وناراحت در حاليكه كاملاً پوشيده و مستور و توسط گروهى از زنان بنى هاشم احاطه شده بود وارد مسجد شد، پرده‏اى آويخته‏اند و او دور از چشم نامحرم به ايراد خطابه و احقاق حق پرداخت.

خطبه‏اى در كمال فصاحت و بلاغت ايراد كرد و پس از حمد و ثناى خدا، و ذكر رمز و راز و وظايف رسالت پدر از بدعهد ى مردم و مظلوميت و مغصوبيت خود سخن گفت و درد و راه درمان‏ها را بر شمرد و به مردم هشدار داد كه سكوت شان خلاف رأى و مصلحت اسلام، و عملكرد خليفه در غصب فدك وضع ارث خلاف متن قرآن است. حق را گفت،و از احتجاج و استدلال و برهان چيزى فرو گذار نكرد، تا حق كشى سنت نشود و متن اسلامى تحت‏الشعاع عملكرد افراد مغرض و يا بيخبر از اسلام قرار نگيرد.

و اگر از فاطمه (عليه‌السلام) چيزى باقى نمانده بود جز همين يك خطبه، باز هم به تنهائى اين كفايت راداشت كه او را زنى سرآمد معرفى كند و در فصاحت و بلاغت او را چون پيامبر و على در سطح عالى و ارجمند قرار دهد. او در اين راه شجاعانه به پيش رفت و از چيزى نهراسيد و صدمه‏ها را برخود پذيرا شد و حتى با آگاهى از عاقبت آن بدان تن در داد و اين يك تعصب شكنى مهم و بجا بود (و البته با حفظ شرايط اسلامى انجام شد نه به هر بهانه‏اى بى‏اساس).

6- در حركت و مبارزه:

فاطمه (عليه‌السلام) در آن جو و شرايط نامناسب كه زنان را به هيچ مى‏انگاشتند راهى را در پيش گرفت كه در انحصار مردان بحساب مى‏آمد و آن راه مبارزه و درگيرى عليه خصم قرآن و اسلام بود و فاطمه (عليه‌السلام) از اين ديد زنى مجاهد و پر كوش مى‏توان بحساب آورد.

در آن روزهاى اوليه درگيرى با كفر و در آن ايام آتش وخون، او مجاهدى راستين بود و در مبارزات مخفى با پدر همراهى و در آن نقشى مهم داشت. در عرصه حيات صدر اسلام حضور كامل او را مى‏بينيم وبعدها هم در عصر شعله‏ور شدن آتش جنگ در سال‏هاى اول هجرت تا فتح مكه، در عصر رزم و جهاد على (عليه‌السلام) در جبهه با اينكه خطر مرگ با او جداً نزديك بود هرگز دست و پاگيرهاى براى او نبود، بلكه خوشحال و سرافراز بود كه شوهرى مجاهد و مدافع اسلام دارد، شمشير خونين على را او مى‏شست، زخم‏هاى او را فاطمه (عليه‌السلام) مرهم مى‏نهاد، لباس خونين على را او مى‏شست، لباس خونين على را او تطهير مى‏كرد و بالاخره با دلگرمى‏هاى خود، على در مبارزه با خصم قوى‏تر مى‏ساخت.

او بمانند شوهر در مبارزه با مستكبران،مسرفان و گردنگشان است، سنگردار است و پيشتاز، فريادگر تاريخ است عليه نابسامانى‏ها، نا امنى‏ها و ناحقى‏ها، و در اين همرزمى روشن بين است و بردبار، با هدف مقاوم و در طريق مقصد خويش مى‏ايستد و تا پاى جان به پيش مى‏رود و اين مبارزه بخاطر مكتب از سوى فاطمه (عليه‌السلام) درسى عظيم است براى همه آنها كه مى‏خواهند در وادى عشق حق گام بردارند.

7- در شكستن تعصب زنانه:

اين كار و اقدام فاطمه (عليه‌السلام) هم شگفت‏آور است. او زن است و بمانند ديگر زنان در رابطه با همسر بايد حساسيت داشته باشد. مى‏دانيم از ويژگى‏هاى زنان در رابطه با همسر خود انحصارطلبى است آنها مى‏خواهند كه شوهرشان صرفاً از آن آنها و حتى در ملكيت آنان باشد اگر داستان ازدواج مجددى براى همسرشان پس از مرگ آنها هم مطرح گردد شنيدن آن براى بسيارى از آنها قابل تحمل نيست.

فاطمه (عليه‌السلام) هم بخاطر زن بودن بايد اينچنين فكر كند، امام مسأله تعقل او بسى‏فراتر از اين حد و مرز است مى‏داند كه خداوند براى هر خلقى و پديداى شرايط و ضوابطى معين كرده كه تخلف از آن براى آدمى غير قابل امكان است. صفت عمده، غريزه خواهندگى و طلب است. و كسى را نمى‏توان از اين طلب دور و معاف داشت، و اين خاص مرد يا زن نيست و جنسيت نمى‏شناسد. اما واداشتن همه افراد كه اينگونه بينديشند كارى آسان نيست.

فاطمه (عليه‌السلام) بانوئى اهل عقل و اداراك است، تعصب دارد ولى نه حسودانه و كوركورانه زيرا او بفرموده رسول خدا (ص) معتقد است اگر بناست تعصبى مطرح باشد بايد آن را در مكارم اخلاق بكار گيرد. (31)فاطمه عليها‌السلام مى‏داند كه على مرد كار است، مرد رزم و جهاد است، مرد بيرون است. پس از فوت او نياز به همسرى دارد كه هم خانه را سرو سامان دهد و هم فرزندان را اداره كند.

بدين خاطر از وصاياى فاطمه (عليه‌السلام) يكى اين مسأله است پس از مرگ من، امامه (خواهر زاده او) را بعقد خود درآورد زيرا مردان را از زن گرفتن براى اداره كانون چاره‏اى نيست و او براى فزرندان من مثل من است (32) و اين جرأتى است اخلاقى كه تنها در فاطمه (عليه‌السلام) ملاحظه مى‏شود و نوعى شكستن تعصب زنانه است توسط يك زن، اما زنى معصومه.

### فصل 4: هدايت زنان

مقدمه

درباره فاطمه (عليه‌السلام) چه مى‏توان گفت؟ او را از هر بعد و نظرى كه بنگريم عظيم است و در هر جنبه‏اى از جنبه‏هاى حيات فردى سرآمد است. او نه تنها براى خود زنى كامله و عاقله است، بلكه براى جامعه زنان الگوئى لايق، معلمى بزرگ ورهبرى واجد همه اوصاف رهبرى است.

از كارها و مسؤوليت‏هائى كه او براى خود برگزيد مسؤوليت رهبرى و معلمى زنان است، كارى كه در خور شأن او و متناسب با شرايط زندگى روزمره زن است.

وجودش براى زنان هم چون ابر رحمت و حضور فعالش در مجمع زنان موجب رشد و پيشرفت آنها و دورى از عوامل گمراه كننده بود.

فاطمه (عليه‌السلام) اين لياقت را در خود احساس مى‏كرد كه مسؤوليت هدايت زنان را بر عهده گيرد و در اين راه تن به كار و اقدامى مسؤولانه دهد. براى امت اسلامى در آن روزگار وجود او بسيار ضرورى بود زيرا جامعه زنان در تطبيق شرايط خود باسلام به وجود فردى چون او سخت محتاج بودند.

خانه فاطمه (عليه‌السلام)

در شرح و توصيف خانه‏اش گفتيم كه خانه‏اى گلين و محقر بود، ولى خداى خواست كه اين خانه مركز انوار الهى باشد و از آن نورهاى روشن و درخشان پديد آيند و با انوار مكتسبه از فاطمه (عليه‌السلام) جهان تاريك را روشن سازند.

خانه فاطمه (عليه‌السلام) تنها محل سكونت على نبود، و تنها مركزى براى تربيت و رشد فرزندان نبود، بلكه مدرسه‏اى عظيم بود كه در آن شاگردانى بزرگ پرورش يافتند كه بعدها هر كدام به نحوى باشكوه در جهان اسلام درخشيدند نمونه‏هاى تربيت او از اين باب اندك نيستند.

از القاب فاطمه (عليه‌السلام) يكى لقب زهرا است، يعنى درخشان و درخشنده، و فاطمه (عليه‌السلام) جداً وجودى درخشان براى جهان اسلام و دنياى زنان بود. چه بسيار است عده كسانى كه در گذشته از افاضات وجودى او بهره‏مند شدند و يا همين امروز هم به بركت فيوضاتش راه زندگى خود را مى‏يابند. شعاع تفكر در انديشه فاطمه (عليه‌السلام) چندان وسيع است كه از مرز دنياى اسلام گذشته و نقاط ديگرى از جهان را روشن كرده است.كسانى كه به بركت رهنمودهاى او راه يافتند اندك نيستند.

نخستين معلم زن

درباره فاطمه (عليه‌السلام) چه مى‏توان گفت جز آنكه بگوئيم او معلم بزرگ زنان، رهبر وهادى آنها، و اسوه و الگوى آنان است خانه او با همه كوچك بودنش مدرسه و مركز درس است. زنان مدينه و گاهى هم زنان نقاط ديگر به منظور درك و فهم مسائل به حضورش مى‏رسيدندو از محضرش كسب فيض مى‏كردند.

تلاش او در اين بود كه به هدايت زنان پرداخته و آنها را بسازد. كار معلمى او در جهان آن روز وجود داشته و آثار آن تاامروز هم ادامه دارد. نقش او در تهذيب و تكامل زنان و هم در حل مسائل خاص زنانه‏شان در بعد تطبيق با تعاليم اسلام فوق‏العاده بود و توان ارتباط او با زنان بخاطر هم جنس بودن با آنان بسيارى از دشوارى‏هاى پيامبر رادر امر ايفاى رسالت خود با اين طبقه رفع مى‏كرد.

در آغاز كار كه هنوز اسلام در حال شكل گرفتن بود، تلاش فاطمه (عليه‌السلام) در اين قسمت پراكنده و به تناسب شرايط اتفاقى بود. ولى بعدها كه بازار اسلام رونقى يافت و بر عدّه مسلمين افزوده شد، مخصوصاً در سه سال آخر حياتش، درسى‏آموزى‏ها به صورت رسمى و منظم درآمد و بخشى از اوقات زندگى شبانه روزى او را پر مى‏كرد زنان مهاجر و انصار به خدمتش مراجعه كرده و از او درس زندگى و دين مى‏آموختند.

وظايف و مسؤوليت‏هاى او

فاطمه (عليه‌السلام) در خود براساس بينش اسلاميش احساس مسؤوليت مى‏كرد و براى خويش وظايفى را مى‏شناخت از جمله آنكه نا آگاهان را بياگاهاند و نقاب از چهره‏تعاليم اسلامى بر دارد و راه و روش پياده كردن آن را به زنان بياموزد زيرا آغاز امر بود و چنان نيازى در سطحى بالا.

از سوى ديگر او اين وظيفه را درباره خود احساس مى‏كرد كه راه زنده و با شرافت ماندن را به آنها ياد دهد و در سايه اين آموزش‏ها دست متجاوزان و آلودگان را از دامن زن كوتاه نمايد و شر بدخواهان را از سرشان دور دارد.

فاطمه (عليه‌السلام) به زنان آموخت كه شأن و رتبت‏شان بسى‏بالاتر از آن است كه ملعبه دست آلودگان باشند وبعنوان ابزارى در خدمت رونق دادن بازار شهوات قرارگيرند. به آنها تفهيم كرد كه بهاى وجودشان بهشت است و اين يك گناه، نابخشودنى است كه خود را ارزان بفروشند و يا در خدمت مفاسد و رسوائى‏ها قرار گيرند.

فاطمه (عليه‌السلام) براى خود اين احساس مسؤوليت و تعهد را داشت كه نظام عقلى را در جامعه زنان رونق دهد، انديشه‏شان را متوجه تربيت درست نسل و تحكيم كانون خانوادگى نمايد و اين روحيه را در آنان زنده سازد كه صعودها و سقوطها در گرو كار و تلاش آنهاست و آينده نيك و بد جامعه در سايه سرمايه‏گذارى امروز آنها.

و بدين سان فاطمه (عليه‌السلام) يك رهبر است و يك راهنما، رهبرى كه معصومه است و خطاها و لغزش در كار او و در راه و روش او وجود ندارد. رهبر زنان ديروز و امروز جامعه است و بگفته ابن جوزى در كتاب تذكرة الخواص او فاطمه (عليه‌السلام) است از آن بابت كه از نظر فضل و حسب و رشد ازديگر زنان امت بريده و در سطحى فراتر است.

آموزش زنان

از خدمات و كوشش‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) خدمت او در آموزش زنان بود و اما اينكه او چه چيزهائى به زنان مى‏آموخت پاسخ آن براى نوع شاگردان او متفاوت است.

برخى از آنها در سطوح بالاتر وگروهى در سطوح پائين‏تر بودند به افرادى چون اسماء بنت عميس در سطحى نسبتاً بالا آموزش داشت و حتى از تفسير قرآن و نكته‏هائى مهم از معارف اسلامى را مى‏آموخت و براى بعضى ديگر مسائل شرعى و دينى روز مره.

او هم چنين به زنان مى‏آموخت كه در امر تربيت فرزندان چه جنبه‏هايى را مراعات كنند و يا در حضور اجتماعى چه ضرورتهائى را در نظر گيرند، در برخورد با شوهر و همسايه و مردان و زنان مختلف، والدين و مهمان چگونه عمل كنند.

هم چنين گاهى فاطمه (عليه‌السلام) به زنان درس جرات و شجاعت مى‏داد بگونه‏اى كه قادر باشند از لذت خودخواهى‏ها و هوسمندى‏ها بگذرند، حق گوى و حق جوى باشند، اهداف عاليترى را در زندگى روزمره خود برگزينند و از هر چه كه پستى و انحطاط است دورى جويند، او روح ورع و تقوا را در آنان مى‏دميد و با هشدارها و وعده و وعيدهاى نشأت گرفته از قرآن آنان را به راه صواب واميداشت.

استدلال و محاجه

ازكارهاى مهم حضرت زهرا (عليه‌السلام) آموزش راه و رسم دفاع در عقيده و ايمان است. اينكه افراد بايد مسلمان باشند يك مسأله است و جمع عظيمى آن را پذيرفته و مورد رعايت قرار مى‏دهند. اما اين هم نكته مهمى است كه افراد بتوانند از عقيده خود دفاع كنند و با محاجه و استدلال طرف مخالف را قانع سازند.

دو زن در امر دينى درگيرى و با هم مباحثه داشتند. كارشان از بحث به درگيرى كشيد. از اين دو زن يكى مؤمن بود و ديگرى معاند. فاطمه (عليه‌السلام) دلايل درست را در اختيار زن مؤمن قرار داد تا بتواند در بحث پيروز شود و طرف مقابل را اقناع كند و هدايت فاطمه (عليه‌السلام) اثر خود را گذارد و او در بحث خود پيروز و فوق‏العاده خوشحال شد.

آنگاه فاطمه (عليه‌السلام) كه از اين پيروزى خبر يافت به او فرمود سرور فرشتگان به پيروزى تو بيشتر از سرور و خوشحالى تو است و حزن و اندوه شيطان در شكست او بيش از حزن و اندوه آن زن است.(33)(زيرا بحث حق و باطل و پيروزى حق بود).

آموزش همسردارى

از ديگر آموزش‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) به زنان آموزش درس مديريت كانون و رعايت حقوق خانواده بود.

و در آن روزگار كه مردان بر زنان استيلاى كامل داشتند و حتى زن را مثل برده خود حساب مى‏آوردند موضعگيرى اسلام در قبال زنان و حمايت از آنها اين خطر را هم براى برخى از عاقلان پديد مى‏آورد كه از اطاعت مشروع همسر سرباز زنند و تبعيت لازم را نداشته باشند و اين خود نياز به اصلاح انديشه و پيگرى داشت.

فاطمه (عليه‌السلام) سعى داشت ضمن آشنا كردن زنان به حقوق خود و همسر و فرزندان پاره‏اى از انديشه‏هاى افراطى يا تفريطى را در آنان تعديل كند. نه آنچنان كه زنان تسليم باشند و در همه امور اطاعت كنند حتى در گناه، و نه آنچنان عاصى و نافرمان كه حقوق شوهر را ناديده گيرند. زيرا اصولاً در هر انقلاب فكرى كه در جامعه‏اى پديد آيد افراد خيلى زود به افراط و تفريط كشانده مى‏شوند.

او هم چنان دفاع از حق شوهر را ضرورى دانست، بويژه كه در همسر حقانيتى راجع به مسأله‏اى باشد. عدم اطاعت از فرمان بحق شوهر را نوعى قبول لعنت خدا و فرشتگان معرفى فرمود. تسليم زن به شوهر را در گناه، (مثل روابط جنسى با شوهر مست) براساس سخن پيامبر خريدارى لعنت‏ها به تعداد ستارگان آسمان. و وجود كسى كه بتواند مرزها را براى زنان معين و به آنها تفهيم كند بسيار ضرور بود.

طرز برخورد با زنان

فاطمه (عليه‌السلام) دربرخورد با زنانى كه براى كسب دانش و اطلاع نزد او مى‏آمدند صبر و حوصله بسيارى را از خود نشان مى‏داد، از كثرت سؤال و پاسخ خسته مى‏شد ولى آن را به روى خود نمى‏آورد و مى‏كوشيد كسى را شرمنده نسازد به نمونه زير از اين برخورد فاطمه (عليه‌السلام) توجه كنيم.

زنى به نزد فاطمه (عليه‌السلام) آمد كه مادر پيرى دارم، در امر نماز براى او سؤال و اشتباهى پيش آمده،مرا به نزد تو فرستاد تا پاسخ صحيح را از تو بياموزم. آنگاه سؤال راطرح كرد و فاطمه (عليه‌السلام) پاسخ آن را داد. اجازه خواست كه سؤال دومى را مطرح كند و فاطمه (عليه‌السلام) اجازه داد و او طرح كرد و پاسخ يافت. اجازه سؤال بعدى وبعدى، تا ده سؤال شد و فاطمه (عليه‌السلام) هم چنان به آنها جواب مى‏داد و آن زن خود از كثرت سؤال شرمنده گشت و گفت:

ببخشيد شما را خسته كرده‏ام، ديگر مزاحم نمى‏شوم. فاطمه (عليه‌السلام) فرمود هر چه سؤال دارى بپرس من از پاسخ به سؤال رنجيده نمى‏شوم. داستان پاسخگوئى من به سؤالات شما همانند داستان كسى است كه صد هزار دينار را با خود ببرد و آن را بر دوش خود حمل كند - آيا چنين عملى بر او ناخوش خواهد آمد؟ - براى هر پاسخ من به سؤال تو هزاران هزار اجر است و هم فرمود من ازپدرم شنيدم كه دانشمندان امت من در روز قيامت به اندازه دانش‏شان وميزان تلاشى كه در جهت راهنمائى بندگان خدا داشته‏اند ارج و قرب مى‏يابند... البته اين نكته را هم اضافه كنيم كه فاطمه (عليه‌السلام) در امر ارتباط با زنان امين و راز دار بود، سعى بر اين داشت كه اسرار آنها را حفظ كند و جلوى آبروريزى‏ها را بگيرد.(34)

ثمره تلاش و تربيت

فاطمه (عليه‌السلام) كوششى فوق‏العاده براى تربيت و هدايت زنان داشت و ثمره تربيت او از يكسو فرزندان او هستند كه شرح و معرفى حالات و صدمات به هر يك از آنها دفترى جداگانه مى‏طلبد و از سوى ديگر ده‏ها زن كه هر كدام در دوران حيات خود هم چون آفتابى در آسمان اسلام درخشيدند و در عصر خود هادى و راهنماى ديگران بودند.

به نظر ما يكى از راههاى شناخت فاطمه (عليه‌السلام) شناخت دست پروردگان فاطمه (عليه‌السلام) است، تجليات آنان خود حكايت دارد از شأن و عظمت فاطمه (عليه‌السلام)، چه بسيارند زنانى كه رشد اسلامى و اجتماعى خود رامرهون فاطمه (عليه‌السلام) بوده‏اند و حتى بر اثر رهنمودهاى او شرايط خانواده و همسر را تغيير داده‏اند.

ما براى ذكر نمونه دو تن از شاگردان فاطمه (عليه‌السلام) را نام مى‏بريم كه نسبتاً معروفترند و درخشندگى بيشترى از خود نشان داده‏اند.

1- اسماء بنت عميس:

دست پرورده فاطمه (عليه‌السلام) است، همسر ابوبكر بود، پس طبعاً در جريان امور و وقايعى بود كه در دستگاه خلافت مى‏گذشت. اسماء محرم راز فاطمه (عليه‌السلام) بود، او همان كسى است كه در شستشوى فاطمه (عليه‌السلام) پس از مرگ بنا به وصيتش حضور داشت وبه على كمك مى‏كرد. فاطمه (عليه‌السلام) درباره او سرمايه‏گذارى وقتى بسيار داشت و چه بسيارند نكته‏هائى كه او از محضر فاطمه (عليه‌السلام) كسب كرد و بعدها در زندگى از آن بهره گرفت.

در داستان تصويب و نقشه ترور على كه در خانه ابوبكر صورت گرفته بود اسماء خبر آن را يافته بود، قرار بر اين بود كه خالد بن وليد (اباسليمان) در مسجد در كنار على بنشيند و بمحض خاتمه يافتن نماز ابوبكر على را بكشد. اسماء از اين جريان شديداً بيمناك شد و جرأت نكرد كه خبرآن را مستقيماً به على برساند.

كنيز خود را دستور داد كه به نزد على برو و قرائت صحيح و تفسير اين آيه را از جانب من از على بپرس و پاسخ بياور آن آيه اين بود: (و جاء رجل من اقصى المدينة يسعى، قال يا موسى ان الملاء يأتمرون بك ليقتلوك، فاخرج انى لك من الناصحين) (35) (ترجمه: مردى از نقطه دور دست دوان دوان آمد و گفت اى موسى مردم در اين تصميم و اراده‏اند كه ترا بكشند، زود بيرون رو من از نصيحت كنندگان و خيرخواهان توام).

كنيز آيه را به على رسانيد - و على كنه قضيه را دريافت و پيام داد (انّه يحول بين المرء و قبله) (36) (مطمئناً خداوند بين من و آنها را حائل خواهد شد) و بر اين اساس خاطر اسماء را آسوده كرد. داستان هم به همين گونه بود. ابوبكر در حين سلام نماز ازتصميم قتل على در مسجد منصرف شد و قبل از سلام گفت: يا ابا سليمان لا تفعل ما امرتك، و ان فعلت قتلتك.(اى اباسليمان آنچه به تو دستور دادم اجرا مكن، اگر چنان كنى تو را خواهم كشت) و نماز را با السلام عليكم و رحمة الله خاتمه داد. و على از خالد پرسيد ه چه بود او هم حقيقت حال را باز گفت. و على با او درگير شد و بر زمينش كوبيد كه آيا تو را بدين حد جرأت است و گروهى على را به پيامبر و فاطمه (عليه‌السلام) قسم دادند كه از او دست بردار و رهايش كند (و گويند در آن ايام فاطمه (عليه‌السلام) بيمار و بسترى و تبدار بود).

2- فضه:

از شاگردان فاطمه (عليه‌السلام) و پرورش يافته در خانه او خادمه اوست. او ظاهراً از اسراى جنگى است كه رسول خدا (ص) او را به فاطمه (عليه‌السلام)بخشيده بود. (گويند او دختر پادشاه هند بود و به علوم غريبه از جمله علم كيميا يا اكسير اطلاعى داشت و وقتى وارد خانه فاطمه (عليه‌السلام) شد و آن را خالى از زيور يافت با استفاده از آن علم برخى از اشياع خانه را به طلا تبديل كرد و على (عليه‌السلام) به او تفهيم كرد كه او را نيازى به اين امور نيست و از او خواست آن‏ها را به وضع اوليه‏اش برگرداند و او نتوانست). سالها در خانه على بود و عاشق فاطمه (عليه‌السلام) و خاندان او بود و هرگز تاب جدائى از آنها را متحمل نبود.

در خانه فاطمه (عليه‌السلام) به بسيارى از رموز علمى و فنى آشنا شد، قرآن را حفظ كرد به آموزش تفسير قرآن پرداخت و الحق قرآن را در خون و رگ خود جريان داد. عابدى بيمانند گرديد، كم كم كارش بجائى رسيد كه قدم در جاى قدم فاطمه (عليه‌السلام) مى‏نهاد، در عبادت‏ها سعى داشت به او تأسى كند در داستان اطعام افطاريه خود در سه شب متوالى به مسكين و يتيم واسير فضه هم مشاركت داشت.

او زنى است كه بعدها ازدواج كرد.و صاحب فرزندانى شد. در واقعه كربلا بهمراه حسين و خاندانش حضور يافت و پس از واقعه كربلا بمانند ديگر مصيبت‏زدگان و اسيران بود. و گويند 20 سال پس از آن واقعه زنده بود و در تمام آن مدت هيچ سخنى نگفت و تكلمى نكرد جز با آيات قرآن. به اين نمونه توجه فرمائيد در بيابان او را ديدند و پرسيدند:

- تو كى هستى؟ جواب داد: و قل سلام فسوف تعلمون (اول سلام كن بعد به زودى خواهى فهميد).

- از كجا مى‏آئى؟ جواب داد: من مكان بعيد (ازجائى دور)

- به كجا مى‏روى؟ جواب داد: ولله على الناس حج البيت (از جانب خدا طواف بيت واجب شد)

- چند روز است در راهى؟ جواب داد: ولقدخلقنا السموات و الارض فى ستّة ايام (ما آسمانها را در 6 روز خلق كرديم).

- به همين ترتيب سؤالات بود وجواب او به آيه قرآن - و در اين هنگام فرزندانش سررسيدند كه او مادر ماست و شرح حال او را باز گفتند. او اين همه زندگى و مهارت كلامى را در سايه تربيت فاطمه (عليه‌السلام) بدست آورده بود و كيست كه زنان را بدينگونه پرورده باشد.

پاورقى ها:

1- كشف الغمه - منتهى الامال ص 133 ج 1.

2- آيه 34 - سوره آل عمران.

3- ص 122 وسايل الشيعه ج 14.

4- رياحين الشريعه - ج 1 ص 216.

5- ص 42 حليه الاولياء ج 2.

6- ص 134 منتهى الامال ج 1.

7- ص 751 الاستيعاب.

8- درج و گهر.

9- آيه 61 سوره آل عمران.

10- حديث نبوى.

11- آيه 110 - آل عمران.

12- السيرة النبويه.

13- ص 208 مناقب ابن شهر آشوب ج 2.

14- شرح آن گذشت.

15- آيه 9 سوره حشر.

16- آيه 7 و 8 سوره دهر.

17- ص 56 بحار ج 43.

18- فاطمه الزهراء - بخش دعا.

19- ص 142 كشف الغمه.

20- احقاق الحق ج 10.

21- آيه 111 سوره مؤمنون.

22- ص 408 المصدر.

23- ص 94 الزهراء - ملا محسن فيض.

24- سوره كوثر.

25- به فصل 7 مراجعه شود.

26- مراجعه شود به كتاب زن در اسلام و غرب.

27- آيه 195 سوره آل عمران.

28- آيه 97 سوره نحل.

29- حديث - مكارم الاخلاق.

30- حديث نبوى.

31- پيامبر - مكارم الاخلاق.

32- منتهى الامال ج 1 ص 137.

33- بحار ج 2 ص 8.

34- ص 3 بحار ج 2.

35- آيه 20 سوره قصص.

36- آيه 24 سوره انفال.

## بخش هفتم - حيات سياسى فاطمه (عليه‌السلام)

اين بخش خود شامل سه فصل است. فصلى ازآن در موردمشى سياسى فاطمه (عليه‌السلام) است. و در آن سعى داريم از راه و روشى كه فاطمه (عليه‌السلام) در زندگى به كار مى‏گرفت و از آينده‏نگرى او بحث كنيم و سپس جلوه‏هاى مشى سياسى او سخن گفته و اعلام حق او، صراحت لهجه‏اش، احتجاج و توبيخش، بى‏اعتنائيش، از سياست مات كردن او بحث خواهيم كرد و حاصل مشى او را در عرصه سياست عرضه خواهيم داشت.

فصل دوم آن در موردحق‏طلبى‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) است و در آن از جريان سقيفه و تلاش مخالفان در اين راه و كوشش و تلاشى كه براى سركوب كردن على (عليه‌السلام) بكار برده‏اند بحث كرده و دور نماى آينده و انديشه او را در گشودن باب مبارزه مورد بررسى قرار داده و از تلاش فاطمه (عليه‌السلام) در احقاق حق خود و على (عليه‌السلام) سخن خواهيم گفت و از استنصارهاى او بحث خواهيم كرد.

و بالاخره فصل آخر آن در مورد مبارزات فاطمه (عليه‌السلام) است و در آن پس از ذكر مقدمه‏اى از هدف و مراحل مبارزه و رمز سماجت‏هاى او و خيانتهائى كه به او شده بحث كرده و از دو گونه مبارزات فعال و منفى او وتداوم آن مبارزه سخن خواهيم گفت. و سرانجام از حاصل مبارزه و صدمات ناشى از آن بحث خواهيم كرد.

### فصل 1: مشى سياسى

مقدمه

اسلام دينى است كه ما را به موضع‏گيرى مثبت در رابطه با جهان و واقعيت‏هاى آن دعوت مى‏كند و از ما مى‏خواهد در رابطه با حوادث و جريانات بى‏تفاوت نباشيم. حركت‏ها و وقايعى كه در حيات بشر پديد مى‏آيند هر كدام بنحوى در سرگذشت ما و بشريت مؤثرند و طبعاً طرز برخورد با آن وقايع بايد مسؤولانه باشد. و اصولاً از طرق ارزيابى شخصيت انسان و شناخت اين مسأله كه چه كسانى صاحب قدرت و ارزشند يكى اين طريقه است كه درباره مواضع او در رابطه با پديده‏ها به ارزيابى بنشينيم.

براساس اين معيار مى‏توان فاطمه (عليه‌السلام) و همسرش را از پيشروان حركت اسلامى دانست و از نخستين و مهمترين افرادى كه براى حفظ و تداوم حركت اسلامى قد برافراشتند. و در راه مبارزه و جهاد خود تا سرحد از دست دادن جان به پيش رفتند. آنها در دورانى از حيات اسلامى مى‏زيستند كه دوره بحران، دوران حساسيت و دوران آماده باش لشكر اسلامى بود. بدين سان راجع به وقايع و حوادث حساسيت بيشترى لازم بود. و اينكه فاطمه (عليه‌السلام) در عين داشتن قلبى مهربان، دست و بدنى در حال كار و تلاش، با تنى خسته و انديشه و جسمى مشغول به اطاعت چون سياستمدارى قهرمان در صحنه ظاهر مى‏شود و عرض وجود مى‏كند به خاطر وجود آن شرايط خاص و بحرانى است.

حيات سياسى فاطمه (عليه‌السلام)

اگر سياسيت را به معنى نوع برخورد و روابط متقابل بين مردم و هيئت زمامدار بحساب آوريم همه انسانها بايد افرادى سياستمدار باشند و در اين رابطه جنسيت مطرح نيست. فاطمه (عليه‌السلام) دختر پيامبر سزاوارترين افراد براى مشاركت سياسى و حضور در صحنه سياست است.

او با اينكه بدنى خسته ناشى از كار روزانه و رسيدگى به امور خانه و سرپرستى چند كودك خردسال دارد، و با اينكه اشتغالات اجتماعى متعددى او را به خود مشغول مى‏دارند خود را از سياست دور نمى‏دارد و هم چون سياستمدارى قهرمان در صحنه زندگى و حتى مبارزه حاضر مى‏شود و سعى دارد گره كورى را باز نمايد. او زندگى سياسى و آشنائى با الفباى آن را از همان دوران خردسالى و از سنين - 5- 6 سالگى آغاز كرد. زيرا او همه گاه بهمراه پدر و حاضر و شريك در درگيرى‏هاى پدر با مردم نابكار بود و دوران سخت قبل از هجرت را با همه دشوارى‏ها و مصائب آن گذراند.

آن روز كه ازدواج كرد و زندگى مشترك خود را آغاز نمود بازهم در جريان زندگى اجتماعى همگام با على (عليه‌السلام) به پيش مى‏رفت و سنگر به سنگر با او همراهى مى‏كرد. و پس از وفات پيامبر فصلى جديد از زندگى را آغاز كرد كه در آن براى تحكيم پايه‏هاى انقلاب حتى دست به احقاق حق و مبارزه گشود و در جريان سياسى عظيمى حضور يافت كه در آن براساس توطئه‏اى على، آن رادمرد جهان بشريت را از صحنه سياست بيرون رانده بودند.

فاطمه (عليه‌السلام) كارى به اين نداشت كه پدرش رسول خدا (ص) سرگرم انجام مهمترين وظايف و مسؤوليت‏هاى خويش است و يا شوهرش پيشواى راستين امت و مردى مجاهد و جنگجوست خود را زنى مسلمان مى‏دانست كه بايد به وظايف خويش آشنا بوده و تكليف و وظيفه شرعيش را شخصاً عمل كند. بدين خاطر در روزهاى آتش و خون و شكنجه پس از وفات پيامبر، و در روزهائى كه سياست روز آتش زدن به در خانه و بيعت خواهى از روى زور و اعمال قدرت بود، قد علم كرد تا تكليف دينى و سياسى خود را نيكو به انجام رساند.

در مشى سياسى او

مشى سياسى فاطمه (عليه‌السلام) مشى اعتراض، بى اعتنائى، عدم تأييد دستگاه رهبرى، مشى به محاكمه و استيضاح كشاندن رهبر و خليفه موجود امت، مشى مظلوميت و سرانجام كه فرياد به جائى نرسد گريستن است، آن هم نه براى عقده دل خالى كردن بلكه براى بيدار كردن و هشيار ساختن اذهان به سوئى كه در آنجا حقى را زنده دفن كرده‏اند.

مشى سياسى فاطمه (عليه‌السلام) مشيى آگاهانه، توأم با بينش و بصيرت، انديشيده و حساب شده، انتخابى و گزينش شده و مبتنى برايمان و عقيده است، هدف آن سعادت انسانها و نجات از بردگى‏ها و ذلت‏ها، و تضمين و فراهم آوردن مبادى ارزش‏هاى معقول در جامعه است. او مى‏خواهد جامعه‏اى بسازد كه در آن انسانها زندگى كنند نه چند بره تسليم و بى رأى و بى محتوا.

و آنچه در اين راه از شأن و سياست او بدور است حيله‏گرى، فريبكارى، وعده‏هاى تو خالى در دل، تحميق در استحمار مردم، گندم نماى جو فروش بودن است. اين سره و خالص بودن بدان خاطر است كه سياست فاطمه (عليه‌السلام) از اسلام مايه مى‏گيرد و در اسلام حيله و نيرنگ نيست، بر سر مردم كلاه گذاردن نيست، با خلق خدا حُقه بازى كردن وجود ندارد، بايد راست و مستقيم به پيش رفت چه مردم بپذيرند و چه نپذيرند. سياست نان را به نرخ روز خوردن سياست نامردمى است و شأن اسلام ازآن پاك و مطهر است.

او در اين سياست كه الهى است راست و با استقامت به پيش مى‏رود و در آن باكى از كتك خوردن، بدن خود را به رنج افكندن ندارد. او درس جرأت وشهامت را از پدر خود گرفته و در مكتب و خانه على (عليه‌السلام) و در سايه همگامى با او آن را تقويت نموده است. براى او هدف الهى مهم است و در دفاع از هدف بايد ايستاد. ما در تاريخ اسلام و حتى بشريت زنى را سراغ نداريم كه در راه هدف الهى و انديشيده وآينده‏نگر خود تا بدين ميزان به پيش رفته باشد و مصداق آيه (فاستقم كما مرت) كه درباره پيامبر نازل شده است، باشد. (1)

آينده‏نگرى او

او در سياستى كه در پيش گرفته، با چشم باز به پيش مى‏رود، آينده را چنان مى‏بيند كه گوئى اينك در پيش روى او حاضر است و جمع بندى از گذشته را چنان در پيش رو دارد كه گوئى قدم به قدم در طول بروز و ظهور حوادث گذشته حضور داشته است مشى خاص او در سياست مبتنى بر آگاهى و شناخت دقيق از اسلام و از روح زمان است و اين خود سازنده روشى نو براى اقدام فاطمه (عليه‌السلام) است. يك نمونه از پيش بينى وآينده‏نگرى او را از زبان ابن ابى الحديد ذكر كنيم:

او در مورد ترك مردم از خلافت على (عليه‌السلام) آنها را مورد سرزنش قرار داد و چنين فرمود: اكنون آماده حوادث ناگوار باشد و منتظر شمشيرهاى برنده و هرج و مرج دائم و ديكتاتورى ستمكاران باشند، بيت‏المال شما را غارت خواهند كرد و منافع شما را به جيب خود خواهند ريخت...(2)و خواننده گرامى خوب توجه دارد كه چگونه اين پيش بينى‏ها به وقوع پيوست و چگونه آنچه را كه فاطمه (عليه‌السلام) در اين زمينه عرضه داشته بود براى مردم پيش آمد - آن هم نه در قرون بعد بلكه در فاصله‏اى اندك و كمتر از 20 - 15 سال.

آرى او حتى در بستر بيمارى وضع آينده را پيش بينى كرد و به زنان فرمود كه چه آينده‏اى در انتظار مردان آنهاست و آينده تاريك مسلمين را مى‏نگريست. و هم او مى‏دانست امروز حق او را بردند، و على (عليه‌السلام) را خانه نشين كردند و فردا نوبت حسن و حسين، و روز بعد و على الاسلام السلام است.

جلوهاى مشى او

مشى فاطمه (عليه‌السلام) را مى‏توان در چهره‏هاى گوناگون و متعددى ملاحظه كرد كه با تكيه بر خطوط كلى انديشه فاطمه (عليه‌السلام) آنها را مورد عنايت قرار مى‏دهيم.

1- مشى اعلام حق:

از خطوط كلى سياست فاطمه (عليه‌السلام) اين است كه چون رسولى قصد اعلام حق را دارد و مى‏خواهد به ديگران برساند آنچه كه در پيش گرفته‏اند چگونه است؟ آيا به صواب است يا ناصواب؟ او در مسأله فدك بيش از آنكه به جنبه مالى و اقتصادى آن توجه داشته باشد به جنبه حقانيت مسأله عنايت مى‏كند.

او مى‏خواهد بگويد فدك حق من است و اين حق بايد رعايت گردد. او مى‏خواهد با غصب حق مبارزه كند و حرمت اموال مسلمين حفظ بماند. البته او به اين نكته آگاه است كه مسأله فدك به يك معنى غصب ولايت مطلقه است و دشمن به همين ديد و نظر آن را از فاطمه (عليه‌السلام) باز داشته بود. مى‏خواستند على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) از نظر اقتصادى به زانو در آيند و در آن صورت تيغى بران در دست نداشته باشند.

فاطمه (عليه‌السلام) اعلام حق مى‏كند و دستگاه حاكمه را از سوء اعمال بر حذر مى‏دارد. با روشنگرى خود و ذكر آيات مربوط به ارث سعى دارد به آنان تفهيم كند كه خلاف قرآن عمل كرده‏اند و كسى كه اين چنين باشد در خور حاكم اسلامى شدن نيست...

2- مشى صراحت لهجه:

فاطمه (عليه‌السلام) در مشى سياسى صريح اللهجه است، مطلب خود را بدون پرده با مردم در ميان مى‏گذارد و سعى دارد به مردم تفهيم كند در چه شرايطى هستند. و يا اگر بنابود عيب و ايرادى را از خلفا بيان كند آن را به صراحت مى‏گفت و از اين باب حجت را بر مردم و بر آنان تمام مى‏كرد.

او در بيان مسائل از كسى باك ندارد و از اين امر نگران نيست كه خليفه مسلمين را به استيضاح بكشاند. براى او شخصيت ظاهرى و عنوان مطرح نيست، حاكم هم چون احدى از مسلمانان است، با اين تفاوت كه مسؤوليت او سنگين‏تر است. آنچه مهم است شايستگى و لياقت است نه نام و عنوان.

او چنان صراحت لهجه دار دكه به ابوبكر گفته بود به خدا قسم من در هر نمازى كه مى‏خوانم به تو نفرين مى‏كنم. (3) و در بيان اين مسله بيمى به خود راه نمى‏دهد. بدين نظر در حيات فاطمه (عليه‌السلام) و در سخنان او ابهامى وجود ندارد و با گفتار او به گونه‏اى نيست كه دو پهلو و نامفهوم باشد.

3- مشى احتجاج:

فاطمه (عليه‌السلام) در مشى و روش خود گاهى از شيوه احتجاج استفاده مى‏كند و از اصحاب و انصار رسول خدا (ص) نظر خواهى مى‏كند، با آنها از در روشنگر و اعلام نظر وارد مى‏شود. همين كه فاطمه (عليه‌السلام) در مسجد مى‏ايستد و خطبه‏اى مى‏خواند و به آيات قرآن درباره حقانيت خود استفاده مى‏كند خود احتجاج است.

به ابوبكر مى‏گويد آيا درست است تو از پدرت ارث ببرى و من از پدر خود ارث نبرم؟ اين چه حكمى است كه مى‏كنيد مگر قرآن نگفته است سليمان از داود ارث برده است؟ چرا من از ارث محروم باشم؟ يا در داستان غصب حكومت و خلافت على (عليه‌السلام) به احتجاج مى‏نشيند كه مگر شما حاضر نبوده‏ايد كه رسول خدا (ص) در غدير خم چه گفت و چه كرد؟ اينك چرا ساكت و آرام نشسته‏ايد؟

در احتجاجات او در مواردى از شهود نظر مى‏خواست، سلمان واباذر و مقداد و عمار را بعنوان شاهد حقانيت خود اعلام مى‏كرد و آنها نمى‏توانستند به اين عده نسبت كذب دهند. آرى، دشمن نقشه‏اى سياسى براى رياست خود طرح كرد اما احتجاجات فاطمه (عليه‌السلام) و مشى و روش او در سياست، پايه‏هاى وجودى آنها را مى‏لرزاند.

4- مشى توبيخ:

گاهى فاطمه (عليه‌السلام)در روش سياسى خود افرادى را كه مطلع از قضايا بوده و اينك دم فرو بسته‏اند به محاكمه مى‏كشيد، آنان را مورد ملامت و توبيخ خود قرار مى‏داد. مى‏پرسيد مگر شماها در فلان قضيه حضور نداشته و مطلع نيستيد؟ اينك چرا دم فرو بسته‏ايد.

در بستر بيمارى خود در برابر جمعى از زنان مهاجر و انصار درباره غصب حق على (عليه‌السلام) آنها را سرزنش و آينده را براى‏شان پيش بينى كرد تا خبر آن را براى همسران خود بازگويند مضمون بيانات او اين است: و شما را چه مى‏شود، بخدا قسم بذرى را كشته‏ايد كه ميوه آن تلخ است، شاخه‏اى را كاشته‏ايد كه از آن خون خواهد باريد و روزى رسد كه در آن بيهوده كاران زيان ببينند و در مقابل اين ظلم و غصب خود را به شمشير برنده و مصيبت فوق‏العاده بزرگى بشارت دهيد...

همانگونه كه ملاحظه مى‏شود در تمام بحث‏ها و اظهار نظرها سخن از حق خواهى و غصب حق دارد، از غصب خلافت و آثار شوم آن بحث مى‏كند هيچگاه از درد و مصيبت خود كه جانش را مى‏گرفت سخن بميان نمى‏آورد و اين خود حاكى از عظمت روحى فاطمه (عليه‌السلام) است، خطبه او از اين باب ديدنى و خواندنى است نه يك بار بلكه براى چند بار. (4)

5- مشى بى اعتنائى:

فاطمه (عليه‌السلام) در مشى سياسى خود گاهى روش بى‏اعتنائى و بحساب نياوردن را در پيش مى‏گيرد. او دختر پيامبر است، درباره شخصيت و مقام او سخنهاست و مردم بارها و بارها از رسول خدا (ص) درباره او سخنها شنيده‏اند و اينكه اگر فاطمه (عليه‌السلام) كسى را مورد اعتنا قرار ندهد شخصيت آن فرد به زير سؤال خواهد رفت.

بدين نظر شيخين براى اينكه افكار عمومى عليه شان تحريك نشود خواستار عيادت فاطمه (عليه‌السلام) مى‏شده‏اند و تقاضاى خود را مكرر در مكرر عرضه داشته‏اند ولى فاطمه (عليه‌السلام) آن را نمى‏پذيرفت و آنها براى تحقق خواسته خود به ناچار از على (عليه‌السلام) وساطت خواستند و على (عليه‌السلام) آن را از فاطمه (عليه‌السلام) درخواست كرد و فاطمه (عليه‌السلام) پذيرفت. و تازه پس از آنكه به عيادت آمدند فاطمه (عليه‌السلام) عملاً از آنها روى برگرداند. و با آنها حرف نزد.

وقايعى كه در ايام پس از وفات رسول الله پديد آمد، همهمه‏ها و سرو صداهائى را كه درزمينه انتخاب خليفه به راه انداخته و بازار تبليغاتى خود را گرم و داغ كرده بودند هيچ در فاطمه (عليه‌السلام) اثر نگذارد، بلكه نسبت به آنها بدگمان‏تر و بدبين‏تر شد و سر و صداها را به هيچ و پوچ مى‏انگاشت و اين در ديده آنان بسى سنگين مى‏آيد.

6- سياست مات كردن:

فاطمه (عليه‌السلام) در عرصه سياسى بسى عميق‏تر از آن بود كه از دست زمامداران خود سر ضربه سياسى بخورد و يا آنان با نقشه‏كشى‏هاى خود بتوانند او را فريب بدهند و براى خود محملى ببندد. فاطمه (عليه‌السلام) مصداق اين حديث است كه مؤمن زيرك است (المومن كيس، المومن فطن) (5).

شيخين براى تبرئه خود از ستمى كه بر فاطمه (عليه‌السلام) رانده بودند بالاخره با وساطت على (عليه‌السلام) به عيادت فاطمه (عليه‌السلام) آمدند. ولى فاطمه (عليه‌السلام) نقشه آنها را نقش بر آب كرد. آنها از گذشته خود تقاضاى بخشش كرده و درخواست نمودند كه فاطمه (عليه‌السلام) رضايت خود را اعلام دارد. فاطمه (عليه‌السلام) فرمود سؤالى دارم، مادام كه جواب نگوئيد با شما حرف نخواهم زد. آنها حاضر به جواب سؤال فاطمه (عليه‌السلام) شدند. فاطمه (عليه‌السلام) فرمود شما را به خداى سوگند مى‏دهم كه بگوئيد، آيا اين سخن را از رسول خدا (ص) شنيده‏ايد كه فرمود:

فاطمه (عليه‌السلام) پاره تن من است، آنكس كه فاطمه (عليه‌السلام) را اذيت كند مرا اذيت كرده و آنكس كه مرا اذيت كند خداى را اذيت كرده است - و آنكس كه فاطمه (عليه‌السلام) را پس از مرگم اذيت كند چنان است كه گوئى در زمان حياتم اذيت نموده است و...؟ ابوبكر و عمر بى خبر از سخن بعدى فاطمه (عليه‌السلام) گفتند آرى، اين سخن را از پيامبر شنيديم.

فاطمه (عليه‌السلام) فرمود: خدايا شاهد باش، كه آنها مرا اذيت كرده و آزار رساندند - سپس فرمود بخدا قسم ديگر با شما دو تن سخن نگويم تا اينكه پروردگارم را ملاقات كنم... و بر اين اساس آن دو را در صحنه مات كرد و ابوبكر را به گريه انداخت. (6)

7- مشى برانگيختن:

مشى ديگر او در سياست مشى هشيار كردن، برانگيختن وايجاد حركت در افراد است. مردم آن روزگار چنان مرعوب دستگاه خلافت شده بودند كه بسيارى از اصول و مبانى را از دست دادند، و چنان ساكت و خاموش شدند كه گوئى خاك مرگ بر سر آنها ريخته‏اند.

فاطمه (عليه‌السلام) تصميم گرفت آن‏ها را بيدار كند و در صورت امكان شرايطى فراهم آورد كه بر پاى خيزند و حركت و نهضت حقى را بوجود آورند. بدين نظر در مسجد خطاب به مردم كه چرا ساكتيد و خاموش مانديد، و اسم برخى از قبايل را ذكر كرد و فرمود اى جوانان قبيله‏ها شما را چه شد كه حركتى نمى‏كنيد؟ چرا اجازه

مى‏دهيد كه احكام قرآن متروك گردد و حق را از بين ببرند؟ چرا اجازه مى‏دهيد كه بدعت‏ها در دين پاى گيرد؟ و بر اين اساس اصرار داشت لااقل آنان را به اعتراض عليه غاصبان برانگيزاند.

8- مشى مظلومانه:

او مشى مظلومانه‏اى را در پيش گرفت نه بدان خاطر كه اداى مظلوميت را درآورد. بلكه بدان خاطر كه او جداً مظلوم بود. زيرا او تلاش كرد ولى تلاش او به جائى نرسيد، فرياد مى‏زد ولى گوش شنوا كم بود و حق خواهى‏هاكرد ولى به نتيجه‏اى منجر نشد.

و او سرانجام سياست گريه را در پيش گرفت تا وجدانهاى بيدار متوجه صاحب گريه شوند و از رمز و راز آن بپرسند، شايد كه در اين مسير بيدارى و هشيارى ويژه‏اى پديد آمد. مى‏دانيم كه سياست گريه سياست سؤال انگيزى است، سياست افشا كننده رازهاست، سياست اعتراض است، و سياست اعلام نارضائى.

فاطمه (عليه‌السلام) با گريه‏هاى مداوم خود خصم را رسوا كرد، دشمن را به زانو درآورد، مردم را به سؤال واداشت. تا حدى كه دشمن حتى كوشيد محل گريه او را زير نظر گيرد و بنا به رواياتى سايبانى را كه در آنجا، در محل دروازه مدينه داشت از بين برد تا فاطمه (عليه‌السلام) در زير آن پناه نگيرد. كاروانيان، مسافران، عابران، و ديگر اقشار در برابر گريه‏اش وامى ماندند و كار بجائى رسيد كه پس از مرگ فاطمه (عليه‌السلام) همه مى‏دانستند او ناراضى و نسبت به آنها خشمگين بود.

9- سياست پس از مرگ:

فاطمه (عليه‌السلام) آن زن سياستمدارى است كه حتى از جنازه و مرگ خود ابزارى سياسى ساخت. دستگاه خلافت حتى از مرگ فاطمه (عليه‌السلام) وحشت داشت و اين وحشت او بى مورد هم نبود. مى‏ترسيد فاطمه (عليه‌السلام) موضعى اتخاذ كند كه بر رسوائى آنها بيفزايد و پيش بينى آنها درست آمد.

اينكه فاطمه (عليه‌السلام) وصيت كرد غسّلنى فى اليل و كفّنى فى اليل وصلَّ علىَّ و دفنى فى اليل و لا تعلن احداً (7)، مرا شب غسل بده، شب كفن و دفن كن، شب بر جناه‏ام نماز بگذار و احدى را خبر مكن، خود سياستى عظيم است و نفرت عظيم او را به دستگاه حاكمه وقت نشان مى‏دهد و اين است كه طاغوت را مى‏لرزاند.

بويژه كه فاطمه (عليه‌السلام) سفارش كرده بود، مگذار آنها كه بر من ستم راندند و حق مرا گرفتند بر من نماز گذارند كه آنها دشمن خدا و رسولند. (8) و هم اصرار او كه قبرش مخفى بماند خود بيان اين خواسته است كه نشانه‏اى از مظلوميت ابدى او در جامعه باقى باشد. او مى‏خواست دشمنان دوست نما معرفى گردند، ابهام‏ها از بعضى اذهان دير فهم زدوده شوند و دريابند كه فاطمه (عليه‌السلام) چگونه مى‏انديشيد.

حاصل مشى او

مشى سياسى او حاصلى عظيم به بار آورد آنچنان كه مى‏توان گفت تحولات جهان اسلام پس ازوفات رسول خدا (ص) اغلب مرهون وجود اوست. آنچه را كه فاطمه (عليه‌السلام) گفته بود در كمتر از ربع قرنى آثار آن آشكار شد و مردم عاقبت ناديده گرفتن حقوق و بى‏اعتنائى به سرنوشت خود و اسلام را يافتند.

مدافعات فاطمه (عليه‌السلام) در مسجد و بيرون، اظهار نظرها و اعلام رأى‏هاى او سبب شدند كه تزلزل خاطرى پديد آيد و مردم در يابند كه بر آنها ناحقى‏هائى پديد آمده و آنچه بر سرشان مى‏آيد از اسلام نيست و اين خود نعمتى بزرگ بود كه مردم جريانات و مسائل را بچشم اسلام ننگرند.

كار و مشى او درسى است براى همه آنها كه مى‏خواهند راست قامت و باعزت باشند و البته بايد بدانند كه گاهى ممكن است انسان قربانى استقامت شود. زيرا مبارزه كردن، كتك خوردن را هم در پى دارد. پس بايد هشيارانه و با انديشه پذيرش صدمات به پيش رفت.

### فصل 2: حق‏طلبى‏هاى فاطمه (عليه‌السلام)

مقدمه

رسول خدا (ص) لااقل بيست و سه سال از دوران عمر گرانقدرش را در نبوت گذراند و با استقامت و مجاهدت براى مردم كار كرد. رسالت الهى را نيكو به انجام رسانيد و در ايفاى وظايف خود از هيچ اقدام مثبتى فرو گذار نكرد. او براى مردم قرآن آورد كه دستورالعمل يك حيات سعادتمندانه است، كتاب محكم و متقن كه جامع همه تعاليم و دستورات الهى و در برگيرنده همه مسائل حيات براى همه انسانها تا قيام قيامت است.

در اين كتاب مسأله حق و باطل، حلال و حرام، عقود و احكام، معاملات وايقاعات، مسؤوليت و عبادت و كلاً همه آنچه را كه آدمى در دوران حياتش بدان نياز دارد گرد آمده و حقاً بايد گفت (فيه تبيانا لكل شئ) (9)و نيز رسول خدا (ص) تعاليم خود را به صورت عملى به مردم عرضه كرد و آموخت تا در آن مشكلى نداشته باشند.

در روزهاى آخر عمر ازمردم پرسيد من چگونه پيامبرى براى شما بودم؟ آيا حق را به شما رساندم و اعلام كردم؟ همه او را تحسين و تأييد كردند. از مردم مزد رسالت نخواست، به دستور خدا دوستى ذوى القربى را متذكر شد كه آن هم به نفع خود مردم و در طريق تكميل و هدايت وظايف دينى‏شان بود.

تنها بازمانده رسول

رسول خدا (ص) فرزندان متعدد داشت از پسر و دختر، كه همه پسران او در خردسالى از دنيا رفته بودند و همه دختران او پس از ازدواج و قبل از وفات رسول خدا (ص) از او تنها يك دختر باقى ماند به نام فاطمه (عليه‌السلام)، كه تداوم بخش سلاله نبوت، معصومه و محصوره از گناه، و مورد احترام رسول بود.

پيامبر در مدح و منقبت او بارها سخن گفت و در مسجد و نيز از علاقه خود به او حرف زد. ولى ناسپاسى برخى از افراد است، حق‏شناسى و ناجوانمردى آنها و پيشه كردن سياست‏هاى دغلبازانه و خيانت‏آميز كه بمقصد دستيابى به منصب و مقام صورت گرفته بود سبب شدند كه اين تنها يادگار پيامبر آزرده خاطر گردد و حتى وصيت كند كه جنازه‏اش را شبانه كفن و دفن كنند و نگذارند آزار كنندگانش بر جنازه او نماز بخوانند و بر اين اساس مبارزه‏اى را به روى‏شان گشود و دفترى را عليه شان باز كرد كه تا قيام قيامت گشوده است.

وفات رسول و جريان سقيفه

رسول خدا (ص) در سن 63 سالگى دار فانى را وداع گفت، هنوز جنازه‏اش بر زمين بود كه سياست بازان دست به كار شدند و حوادثى را براى دنياى اسلام پديد آوردند كه آثار آن بس تلخ و ناگوار بود. واقعه سقيفه پديد آمد و در پى آن گردهمائى غصب خلافت اميرالمؤمنين على (عليه‌السلام) و بهمراه آن غصب و تصرف املاكى كه خالصه حضرت زهرا (عليه‌السلام) بود و تصرف آن بمنزله قطع بنيان اقتصادى خاندان فاطمه (عليه‌السلام) بشمار مى‏آمد،، و در پى آن سياست تهاجم و زور و كتك زدن و به خاك انداختن فاطمه (عليه‌السلام) كه به شهادت تنها دختر رسول خداى انجاميد.

سقيفه سايبانى بود در پشت مسجد پيامبر كه مردم اوقات فراغت خود را در آن مى‏گذراندند و با هم به صحبت‏هايى مختلف مى‏پرداختند. در جريان وفات رسول خدا (ص) سقيفه مركزى شد براى نشر اخبار و وقايع روز. آنها كه مى‏خواستند از اسلام براى خود كلاهى بدوزند باهاى و هوى در زير سقيفه گرد آمدند، با استفاده از جهل و غفلت مردم و در مواردى هم با ارعاب و تهديد به خليفه تراشى پرداختند.(10)

بر اثر چنان واقعه‏اى راه و روش اسلامى انحراف يافت، سنن و ارزش‏هاى اسلامى درهم شكستند، حق در پشت ابر و پرده غبار قرار گرفت، خاندان پيامبر بى‏ياور گشتند، در نتيجه على (عليه‌السلام) ماند و فاطمه (عليه‌السلام) و معدودى از ياران آنها كه بعدها مورد ستم و بيحرمتى فراوان قرار گرفتند.

تلاش مخالفان

مخالفان على (عليه‌السلام) و خاندانش در پى آن شدند از مردم بنفع ابوبكر بيعت بگيرند و براى در كام كشيدن مردم بهترين راه اين بود كه على (عليه‌السلام) را تسليم بيعت كنند، امرى كه جداً مورد مخالفت على (عليه‌السلام) بود و او با تمام قوا در برابر آن ايستادگى مى‏كرد. (و البته به غير او گروهى از سران هم بودند كه صحبت نكردند ولى على (عليه‌السلام)در ميان آنها شاخص بود).

خانه فاطمه (عليه‌السلام) مركزى شد براى تصميم‏گيرى‏ها، بيدار كردن‏ها (11) و آنها كه در آنجا جمع شده بودند سود جوئى‏هاى مخالفان را ارزيابى كرده و مى‏ديدند كه چگونه به اسم اسلام و تعيين خليفه، آنها گاو خود را مى‏دوشيدند و براى تقسيم شير آن، هم پيمان شده بودند.

اين خانه توجه دشمن را به خود جلب كرد و آنها را به اين نتيجه رساند كه بايد اين خانه را درهم كوبيد. و اهل آن را متفرق كرد، حتى به بهاى آتش زدن خانه. البته اين كار بسى دشوار بود ولى گروه خصم متشكل بود و حاضر نبودند تحت هيچ عنوانى از حكومت دست بردارند. آنها در راه وصول به هدف حاضر بودند غصب حق كنند، به تنها دختر پيامبر صدمه زنند و در خانه او آتش افروزى كنند.

شگفتا كه فريادها، عربده كشى‏ها، مبارزه‏طلبى‏هاى خصم در كوچه‏هاى مدينه به راه افتاد و اين همه به نام اسلام مظلوم و فاطمه (عليه‌السلام) و على (ع) تماشاگر اين بازيهاى سياسى بودند و سر گرم كار خود. و بالاخره دشمنان به مقصد خود رسيدند و بناى بيعتى را بر پا نهادند و به تشويق و تطميع و تهديد از عده‏اى بيعت گرفتند.

كوشش و تلاش خصم

با راه اندازى غائله‏اى، على به ظاهر از حق خود دور شد نه تنهااصل خلافت را از او منع كردند، بلكه از او خواستند كه با ابوبكر بيعت كند. خصم با آتش زدن در خانه فاطمه (عليه‌السلام) رعبى در دلها افكند و مردم به هنگامى كه چنين اقدامى را درباره تنها دختر پيامبر ديدند ميدان را خالى كردند و تسليم رعب و زور شدند. در نتيجه سرنوشت على (عليه‌السلام) كه روزى با ضربه شمشيرش سرنوشت اسلام و كفر را روشن كرده بود معلوم شد و آن دور داشتن على (عليه‌السلام) از سياست بود.

اما دشمن به اين بسنده نكرد، زود متوجه شد كه در آمد كلان فدك كه كلاً صرف مستمندان و محرومان مى‏شد ممكن است براى على (عليه‌السلام) رأى جمع كند و مثلاً در سايه آن خلافت را بدست آورند. تصميم گرفتند فدك را كه پشتوانه مالى فاطمه (عليه‌السلام) و خانواده على (عليه‌السلام) بود از دست او بيرون آورند.

طراح انديشه محاصره اقتصادى عمر است، به ابوبكر گفته بود مردم بنده دنيايند و جز آن چيزى را نمى‏طلبند از على (عليه‌السلام) و فاطمه (عليه‌السلام) فدك را بگير، مردم از دور و بر او پراكنده خواهند شد و اين طرح تصويب شد زيرا آن را براى سقوط على (عليه‌السلام) كافى دانستند اما آن را چگونه پياده كنند؟ و اين مشكل عظيم بود.

حديثى جعلى پديد آوردند كه متن آن مخالف آيات قرآن است و به عقيده شيعه و سنى آن حديث يك راوى پيش ندارد و آن هم ابوبكر است او نقل از پيامبر كرد كه ما گروه پيامبران درهم و دينارى را به ارث نمى‏گذاريم (نحن معاشر الانبياء لا نورث درهما ولا ديناراً) در نتيجه فدك را كه طبق آيه قرآن (12) جزء خالصه پيامبر بود و بعد از نزول آيه (و آت ذالقربى حقه) (13)توسط پيامبر به فاطمه (عليه‌السلام) بخشيده شده و فاطمه (عليه‌السلام) هم آن را پذيرفته و تصرف كرده بود (14) از دست فاطمه (عليه‌السلام) ربودند و دست او را از تصرف آن كوتاه كردند و اين مسأله‏اى بود كه همگان را بهت زده كرد و خصم را به اثبات صحت عمل خود به تلاش انداخت.

سؤالات در ذهن فاطمه (عليه‌السلام)

براى تنها بازمانده پپامبر اين سؤال در ذهن مطرح بود كه شگفتا: از داستان غدير هنوز ماهى نگذشته آن را به اين روز در آوردند. متخلفان در حكم پيامبر در همراهى با جيش اسامه، اينك خود را متولى اسلام مى‏شناسند با جرأت و گستاخى به درخانه او آتش افروختند، على (عليه‌السلام) را با ضرب و شتم براى اخذ بيعت به مسجد بردند، حق او را كه پشتوانه قرآنى داشت غصب كردند... اينان چرا چنين مى‏كنند؟

مگر اينان مسلمان نيستند؟ مگر از حق‏شناسى و انسانيت بوئى نبرده‏اند فرض كنيم كه آيه ما افاء اللّه، در جريان فدك نازل نشده بود - آيا رسول خدا (ص) به اين ميزان حرمت و اعتبار نداشت كه به احترام او فدك به تنها بازمانده‏اش واگذار نمايند؟ آيا زحمات پيامبر (ص) آن ارزش را نداشت كه دل دخترش را شاد سازند؟ مگر مردم بياد ندارند كه پيامبر (ص) او را پاره تن خود نور چشم خواند، سيده زنان عالم مى‏خواند؟ مگر سيده زنان عالم دروغ مى‏گويد: مگر فاطمه (عليه‌السلام) معصومه براى مال دنيا بى جهت اصرار مى‏ورزيد؟

اين سؤالات و نمونه‏هاى ديگر ذهن او را بخود مشغول مى‏داشت و براى فاطمه (عليه‌السلام) اين انديشه پديد آمده بود آنها چنان كردند كه در انديشه اسلاميت‏شان شك است و يا اعتقادشان پايه و مبانى درستى ندارد.

دور نماى آينده

بدين سان او دور نماى آينده را تاريك و حتى مخوف مى‏ديد، سردمداران را چنان مى‏يافت كه گوئى پايه‏هاى خطرناكى را استوار مى‏سازند و اگر فرصتى بيابند به انهدام دين همت خواهند گماشت. بويژه كه فاطمه (عليه‌السلام) مى‏ديد اين رشته سر دراز دارد. امروز حق فاطمه (عليه‌السلام) را از بين مى‏برند و فردا نوبت ديگران است.

آنها كه از فاطمه (عليه‌السلام) و على (عليه‌السلام) برتر نيستند امروز على را به زور براى بيعت مى‏برند و فردا تكليف ديگران روشن است و اگر بيعت نكند به تير اجنه در بيايان خواهد مرد. (15)

فاطمه (عليه‌السلام) نيكو محاسبه مى‏كرد كه امروز ابوبكر خبرى واحدى را بعنوان حديث تك سندى به پيامبر نسبت مى‏دهد و براساس آن آيه قرآن را منسوخ مى‏سازد و طبيعى است كه فردا ابوهريره هائى بعنوان كمپانى حديث پيدا شوند. و ملت بيچاره امروز و فردا از يكسو بايد ماليات و هزينه جعل آنها را بپردازد و از سوى ديگر آن‏ها را بپذيرد و مورد عمل قرار دهد.

بدين سان فاطمه (عليه‌السلام)مى‏يافت كه تضييع حق او مقدمه‏اى براى تضييع حقوق ديگران است و سكوت او در برابر ضايع شدن حق مادى موجب تباهى حقوق معنوى است. اگر امروز او سكوت كند و نهال خبيث ناحقى پابگيرد از بنيان كندن و درهم شكستن تنه آن فرداكارى قريب به محال خواهد بود.

انديشه و تصميم او

فاطمه (عليه‌السلام) تصميم گرفت در حد توان در مقابل اين نابسامانى‏ها بايستد. ريشه‏هاى فساد را بخشكاند و يا لااقل به امت اسلامى تفهيم كند كه اين نهال ريشه‏اى ناپاك و ميوه‏هائى مسموم كننده خواهد داشت.

او در خانه وحى پرورش يافت و دختر پيامبر خاتم است. گوشت و خونش در اسلام رشد و نمو يافته و نواى قرآن در رگهاى او جريان دارند. اسلام را مى‏شناسد و دوست دارد و در برابر آن‏احساس مسؤوليت كند. زيرا فاطمه (عليه‌السلام) آگاه است كه براى اسلام دندان پدرش شكسته، شوهر گرانقدرش زخمى شده، از خون عزيزان براى آن مايه‏ها گذارده شده است. او در برابر عمل دو راه بيش نداشت: راه سكوت، راه دفاع و مبارزه.

او در اين انديشه است كه براى انسانيت و نه تنها براى خود بپاخيزد، از حق خود دفاع كند، به احقاق حق بپردازد ونگذارد بر جسد نيمه جان اسلام كه فعلاً بى صاحب مانده است كركس‏ها حمله‏ور گردند.

اوميداند كه سكوت در برابر غصب حق، ظلمى بزرگ است بويژه از آن بابت كه خصم را در برنامه خود بى پرواتر مى‏سازد. و حصر و آزمندى او را زيادتر مى‏نمايد و گرنه نفس فدك و جنبه مادى آن ارزش اين همه تلاش را ندارد بويژه كه او را در اين زمينه نفعى شخصى هست.

گشودن باب مبارزه

او بارى اينكه ناحق پا نگيرد، ستم كارى در جامعه رواج نيابد تصميم گرفت باب مبارزه‏اى عظيم رابه روى خصم بگشايد وبه دعوت او جهت تسليم شدن در برابر حق اقدام نمايد. روحيه تقوا و خداپرستى او به او جرأت مى‏دهد كه حرف خود را بى پروا بيان كند و حق خود را آشكارا طلب كند.

فاطمه (عليه‌السلام) با اين انديشه با غاصبان حقوق خود و همسرش كه در واقع حقوق انسانيت بود درافتاد و پس از بحث‏ها و احتجاجات كار را به محاكمه و استيضاح كشاند و مبارزه‏اى با تمام قدرت را آغاز نمود. او حق‏طلبى ميى كند تا: (ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينه) (16).

فاطمه (عليه‌السلام) از اين ديد پيشواى راستين نهضت زمان است، پيشرو حركتى است كه در سايه آن پرونده دفاعى گسترده‏اى تهيه شده و تا امروز هم گشاده است. و در اين راه تا حد مايه گذارى جان به پيش مى‏رود و اين خود درسى است براى بشريت، در آنجا كه مسأله ضايع شدن حق مطرح است، بويژه كه حق خدا اسلام و مردم مطرح باشد همگان وظيفه دفاع دارند و د راين راه مرد و زن مطرح نيست. دفاع از حقوق اسلامى خود،و مقام ولايت و خلافت، و حفظ كيان اسلامى هم حق مردم است و هم وظيفه مردم.

تلاش منفرد

فاطمه (عليه‌السلام) براى احقاق حق يك تنه به ميدان رفت و البته در اين مسير از ديگران كمك طلبيد اگر چه به او كمك نكردند. در حضور عامه مردم به دادخواهى پرداخت وجدان‏ها را به تأييد دعوت نمود و ازاين بابت او مصداق اين آيه قرآن است كه (و ان تقوموا لله مثنى و فرداى) (17).

او را متهم كردند كه براى ماديات و كسب منافع شخصى فرياد مى‏زند و از ثروت و مالدارى دفاع مى‏كند. روى به جمعيت كرد و فرمود: آيا شنيده‏ايد كه پيامبر فرمود دخترم فاطمه (عليه‌السلام) بانوى زنان بهشت است؟ سيده زنان عالم است؟ همه گفتند آرى، بخدا قسم ما آن را ازرسول خدا (ص) شنيده‏ايم.

فرمود آيا سيدة نساء اهل الجنة ادعاى باطل مى‏كند؟ آيا چنين زنى چيزى را كه از آن او نيست بى حساب ازآن خود مى‏كند؟ مگر آيه تطهير در شأن من نازل نشد؟ آيا براى چنين كسى اگر ادعائى كرد شاهد مى‏طلبند؟ مگر زنى كه قرآن او را به طهارت ستوده چيزى را كه مال او نيست طلب مى‏كند؟

و بر اين اساس با قاطعيت سخن گفت و خصم را مجاب كرد. تاريخ نشان ندارد كه زنى چون فاطمه (عليه‌السلام) تا بدين حد مستدّل و با استقامت از حق خود دفاع كند وگام به گام براى مجاب كردن خصم به پيش رود! و هم تاريخ سراغ ندارد كه زنى براى اثبات حقانيت خود و جلوگيرى از ريشه دار شدن ستمى تااين اندازه فداكارى كند.

احقاق حق على (عليه‌السلام)

از مهمترين تلاش‏هاى فاطمه (عليه‌السلام) دفاع از مقام ولايت امير مؤمنان على (عليه‌السلام) است. فاطمه (عليه‌السلام) در اين راه از على (عليه‌السلام) دفاع كرد نه بعنوان شوهرش، بلكه بعنوان مقام ولايت امر مسلمين پس از وفات رسول خدا (ص) و هر كس غير از على (عليه‌السلام) هم مصداق اين مقام بود و به چنان روزى دچار مى‏شد مورد دفاع فاطمه (عليه‌السلام) قرار مى‏گرفت.

على (عليه‌السلام) از نظر فاطمه (عليه‌السلام) مصداق نزول آيه (يا ايها الرسول بلغ ما انرل اليك من ربك) (18)بود و مورد رضايت رسول خدا (ص) در غدير خم كه من كنت مولاه فهذا على مولاه (19) و در حقانيت وشايستگى او براى مقام ولايت عين حديث رسول درباره‏اش كه دارالحق معه حيث دار (20). اما حق او را از بين برده‏اند و سكوت مردم چنان است كه گوئى خاك مرگ بر سر آنان ريخته‏اند.

فرياد برمى‏آورد: واى بر آنها، پايگاه رسالت را چگونه منحرف كرده‏اند و اركان نبوت را چگونه درهم كوبيدند و سخنان رسول خدا (ص) كه از سوى وحى امين جبرئيل آمده بود چگونه ناديده گرفتند و زيان آشكار مگر جز همين است (ويحهم أنّى زحز حوها عن روسى الرسالة...) (21)

براى او اين سؤال مطرح است كه در واقعه خندق كه سرنوشت كفر و اسلام روشن مى‏شد آنان كجا بودند؟ در برابر مرحب خيبرى چرا كسى قد علم نكرده بود؟ سرنوشت عمروبن عبدود را چه كسى جز على (عليه‌السلام) رقم زد؟ مگر على (عليه‌السلام) نبود كه مورد خطاب پيامبر بود كه علىٌّ اقضاكم، علىٌّ اعلمكم؟آن روز كه از ترس دشمن نفس‏ها در سينه‏ها حبس بود و على (عليه‌السلام) با غلبه بر خصم به مردم جان تازه بخشيده بود آنان كجا بودند؟ اينك چه شد كه ديگران متولى اسلام شدند و على (عليه‌السلام) جوان شد؟... و بدين سان به اين سوى و آن سوى مى‏رود تا حق على (عليه‌السلام) را زنده كند.

احقاق حق خود

فاطمه (عليه‌السلام) در رابطه با حق خود از ميراث رسول خدا (ص) و مسأله فدك نمى‏تواند ساكت باشد. به خانه ابوبكر مى‏رود و از حق خود حرف مى‏زند. در آنگاه كه نتيجه سخن نيكو نمى‏شود به مسجد مى‏رود وخطاب به ابوبكر كه من در قيامت گريبان تو را مى‏گيرم و حق خودم را از تو باز مى‏ستانم.

در مسجد به خليفه مى‏گويد اى پسر ابوقحافه آيا خداگفته است تو از پدرت ميراث برى و ميراث مرا از پدرم ببرى؟ اين چه بدعتى است كه در دين مى‏گذاريد؟ مگر از روز رستاخيز خبر نداريد؟(22) و سخنان او دل مردم را مى‏لرزاند و ابوبكر را به گريه مى‏اندازد و شرايط بحرانى مى‏شود.

او در سخنان خود اعتماد بنفس داشت، در برابر ناحق ايستاد و فدك خود را طلب كرد، نه براى اينكه زندگى خود را آباد كند بلكه بدان خاطر كه محرومان را به نوائى برساند. او مى‏دانست كه بعدها اين اموال و املاك تيول ديگران خواهد شدوچيزى را كه به اسم اسلام از او ستانده‏اند در مسير غير اسلامى خواهد افتاد.

اتقان سخن

سخنان فاطمه (عليه‌السلام) از نظر مستند قرآنى و هم از نظر صراحت و متانت از اتفانى برخوردار بود و هيچگونه اضطراب و تشويشى در آن ديده نمى‏شد، در برابر حديث تك سندى و جعلى خصم، آيات قرآن را ذكر كرده و نشان مى‏دهد سخنان خليفه وقت معارض قرآن و او از نظر سواد قرآنى بيسواد است.

او گفته بود ما گروه انبياء درهم و دينارى را به ارث نمى‏گذاريم (نحن معاشر الانبياء لانورث درهما و ديناراً) (23) وفاطمه (عليه‌السلام) اين آيات قرآن را خواند و نشان داد كه ميراث يك امر كلى است و ربطى به پيامبر و غير پيامبر ندارد.

1- و ورث سليمان داود (24)سليمان پيامبر از داود پيامبر ارث برد.

2- (هب لى من لدنك وليا يرثنى و يرث من آل يعقوب) (25)زكرياى پيامبر از خداى مى‏طلبد فرزندى و وليى به او عطا كند كه از او و نيز از آل يعقوب ميراث برد. 3- (يوصيكم الله فى اولادكم للذكر مثل حظ الانثيين) (26)خداى به شما سفارش مى‏كند كه سهم پسر را دو برابر دختر بدهيد وآنگاه فرمود اى ابوبكر مگر من از اولاد رسولخدا (ص) نيستم چه شد سليمان ازپدرش ارث مى‏برد و من ارث نمى‏برم؟ آيا حكم جاهليت را طلب مى‏كنيد؟ اى مسلمانان چرا دم فرو بسته‏ايد؟

چرا كتاب خدا را رها كرده‏ايد؟

فاطمه (عليه‌السلام) در اين احتجاج منتهاى فصاحت و بلاغت را به كار برده با منطقى خدشه‏ناپذير ومحكمه پسند چنان سخن گفت كه گوئى زبان گوياى محمد است.

خصم را لرزاند و سنديت خود را اثبات كرد. و شنوندگان و حاضران را لرزاند و اقناع كرد. و نشان داد كه آنها بى حساب حرف مى‏زنند و يا سواد قرآنى ندارند.

استنصارها

او در راه وصول به هدف نه تنها خود، شخصاً تلاش مى‏كند بلكه از ديگران هم استنصار مى‏نمايد. خطاب به دو طايفه بزرگ در مدينه در حين اداى خطبه فرمود:

شما صاحب عده و اسباب و ادوات هستيد، نيرو و قدرت اسلحه داريد من شما را به يارى اجراى احكام قرآن دعوت مى‏كنم.... آه شما اى مردم (پسران قيله) پيش چشم شما ميراث پدرم را ببرند و حرمتم را ننگرند و شما هم چون بيهوشان فرياد مرا نمى‏شنويد در حاليكه ساز و برگ داريد و سربازان بسيار و اثاث وخانه‏ها آباد. (27)

او با رفتن به خانه انصار و مهاجران، بحث‏ها ومجاله‏ها وگاهى هم باگريه‏هاى جانسوز حق‏طلبى مى‏كرد. مردم را سرزنش مى‏نمود كه چرا سنت‏هاى پيامبر را محو نمودند؟ چرا مآثر دينى را فراموش كردند؟ گاهى زنان از فاطمه (عليه‌السلام) مى‏پرسيدند كه تكليف تو با ابوبكر چه شد؟ در پاسخ مى‏فرمود آنها مرا آزار دادند و من از آنها راضى نيستم.

او با همان بدن بيمار و نحيف خود تنها به هراه حسنين و على (عليه‌السلام) به درخانه مردم مى‏رفت و مى‏خواست بطلان انتخابات را ثابت كند و به مردم تفهيم نمايد كه فاجعه‏اى در شرف تكوين است. از مردم گواهى مى‏خواست كه آيا سخن پيامبر را درباره على (عليه‌السلام) شنيدند يا نه؟ مردم نادان مى‏گفتند حق با توانست ولى، با ابوبكر بيعت كرده‏ايم و كار از كار گذشت اگر قبلاً مى‏گفتيد بيعت نمى‏كرديم!!

او در غصب خلافت على (عليه‌السلام) مى‏فرمود: كار اين مردم بسى شگفت‏انگيز است چرا چنين كردند؟ به چه ريسمانى تمسك جستند؟ به جاى على (عليه‌السلام) چه بدلى را انتخاب كردند؟ بخدا قسم نالايقى را بجاى لايقى قرار داده و گمان دارند كار خوبى كردند...(28)

اصرار در تلاش

گفتيم اينكه فاطمه (عليه‌السلام) در احقاق حق تلاش دارد بدان خاطر است كه آينده‏نگرى و بينش او عميق است، براساس پايه‏هاى غلطى كه در جامعه نهاده مى‏شد او دور نماى شهادت على (عليه‌السلام)، صلح حسن و شهادت حسين را مى‏ديد. او گويا مى‏ديد كه بزرگان و نجباى قوم را به شهادت مى‏رسانند، آبرومندان را خانه‏نشين مى‏كنند و تا قيام قيامت بناى كج گذاشته شده و مردم در گمراهى خواهند بود. زيرا اصل تمسك به قرآن و عترت بود و سفارش پيامبر درباره ايندو كه ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً(29)

در اينجا بد نيست به اين نكته هم اشاره داشته باشيم كه چرا على در اين راه مشاركت نكرد و به داد فاطمه (عليه‌السلام) نرسيد؟ در پاسخ بايد بگوئيم اولاً على (عليه‌السلام) ساكت و آرام نبود مخصوصاً در اوائل كار او براساس روال معينى به پيش رفت و به نتيجه نرسيد. ثانياً به فاطمه (عليه‌السلام) گفته بود كه دستور رسول خدا (ص) به او صبر و تحمل است، ثالثاً در چهار چوب ضوابطى كه براى خود محاسبه داشت خصم را در نابودى اسلام جدى مى‏ديد و رابعاً چون جو ايجاد شده در صدمه زدن به فاطمه (عليه‌السلام) مسأله‏اى بسيار عظيم بود و داستان على (عليه‌السلام) را تحت‏الشعاع قرار مى‏دهد. در كل فاطمه (عليه‌السلام) زنى مظلومه بود، كتك خورد، بچه سقط كرد،و اين واقعه ديگر وقايع مربوط به مردان را تحت الشعاع قرار مى‏دهد. على (عليه‌السلام) خود در پاسخ فاطمه (عليه‌السلام) كه چرا بر نمى‏خيزد فرموده بود - يا بنت الصفوة و بقية النبوة اى دختر برگزيده خدا واى باقى مانده ويادگار پيامبر(ص).

- ما وبنت عن دينى ولا اخطات عن مقدورى - در دينم سستى نشان ندادم و از طريقى كه برايم مقدور بود سرنپيچيدم (30)و فاطمه (عليه‌السلام) مسأله را دريافت و آرام شد.

صدمات ناشى از آن

تلاش‏ها براى احقاق حق موجب صدماتى براى فاطمه (عليه‌السلام) شد. او را با تازيانه و يا غلاف شمشير آزردند - و براساس پاره‏اى از روايات دنده‏اش را شكستند و حمل او سقط و او به بستر كشانده شد. در نامه عمر به معاويه آمده است:

وقتى به در خانه فاطمه (عليه‌السلام) وارد شدم دختر پيامبر بدنش را به در چسبانده بود تا در باز نشود و موارد نشوم، لگدى محكم بر در زدم، آن را محكم فشردم، فريادى از او برخاست، پدرم اى رسول خدا، با دختر توچنين مى‏كنند، و ناله‏اى ديگر كه فضه مرا درياب، بخدا قسم فرزندم كشته شد - با اين حال وارد خانه شدم و ازشدت خشم، و در آن حال درد و سقط چنان به او سيلى زدم كه به زمين درافتاد(31) و...

### فصل 3: مبارزات فاطمه (عليه‌السلام)

مقدمه

فاطمه (عليه‌السلام) پشتوانه انقلاب پيامبر، تلاشگرى مهم در راه احقاق حق و فرياد راستين اسلام است. او را بنيانگزار مكتب اعتراض و موجد ارزش‏هاى نوين براى جامعه زنان،و اسطوره مقاومت و استقامت معرفى كرده‏اند. او كسى است كه براساس اصول متعالى و ارزش‏هاى اسلامى رشد و پرورش يافته و همه هستى و جانش را در راه اسلام فدا كرده است.

سراسر زندگى او مبارزه و جهاد است، و در اين راه او چنان به پيش رفت كه گوئى در گهواره مبارزه بزرگ شده بود. او با ديدن انحرافات و لغزش‏ها، در عين همسردارى و فرزنددارى از خانه در آمد و هم چون فريادى از تاريخ بر سرستمكاران شد.

در مسير مبارزه از كسانى است كه عليه دستگاه حكومت ايستاده وتا پايان عمر جاى خود را خالى نكرد. روشن بين بود و زحمتكش، رزمنده بود و بردبار كه در راه هدف مقدس اسلامى خود تا پاى جان به پيش رفت.

او پس از پدر مبارزاتى عظيم را عليه كسانى كه در پى منحرف كردن مسير او بودند آغاز كرد، و به هدايت و ارشاد و احتجاج پرداخت و سرانجام كه از آن راه طرفى نبست خود را آماده مبارزه‏اى عظيم به دو صورت مثبت و منفى نمود، مبارزه‏اى كه در تاريخ حيات زنان بى‏سابقه بود و در عالم مردان را اين چنين طراحى ديده نشده بود.

هدف و مراحل مبارزه

او مبارزه‏اى هدفدار داشت و براساس آنچه كه از زندگى و مشى او در رابطه با مردم محروم و مستمند داريم ما را شكى نيست كه هدف او در اين راه مال و ثروت ومقام نبود؛ به تعبير يكى از بزرگان او راه مبارزه را به كمانى بسته بود كه دو سر آن اسلام و ايمان بود و در راستاى آن تصميم داشت حق اسلام و حق مردم را صيانت كند.

فاطمه (عليه‌السلام) در مبارزات خود اين هدف را تعقيب مى‏كرد كه دشمنان دوست‏نما معرفى شوند،ميزان ناآشنائى دستگاه حاكمه به اسلام روشن گردد ومردم حركات و تلاش‏هاى آنان رااسلامى شناسند و آبروى دين را نبرند، او مى‏خواست بدعت گزاران را سر جاى خود بنشاند و يا لااقل آنها را رسوا و اسرارشان را فاش سازد.

مى‏خواست چهره حقيقت را آشكار كند، قوانين و آيات را از خطر دستبرد و تحريف دور دارد. و هم با كار و تلاش خود درسى به آيندگان دهد و راه و رسم ستيزه و پيكار با تبهكاران را به ديگران بياموزد.

او در طريق وصول به هدف مراحلى را پيمود كه عبارت بودند از مرحله استدلال و احتجاج، مرحله استيضاح و به محاكمه كشيدن، مرحله افشاگرى از راه خطبه خواندها، مرحله به كمك طلبيدن و سرانجام مرحله پذيرش مظلوميت (نه منظلم واقع شدن) آرى فاطمه (عليه‌السلام) مظلوم است بدين معنى كه تلاش خود را انجام مى‏دهد ولى به بن بست مى‏رسد، مجاهده و تلاش مى‏كند ولى به نتيجه نمى‏رسد.

رمز سماجت‏ها

مى‏دانيم فاطمه (عليه‌السلام) در كار مبارزه هم تند و سريع عمل مى‏كرد و هم در آن اصرار و سماجت بخرج مى‏داد اين امر بدان خاطر است كه او سكوت و آرامش را مساوى با پايمال كردن حق اسلام مى‏دانست، اصل سقيفه را در تصميم‏گيرى و سرهم آوردن قضايا عجول و با شتاب مى‏ديد و حاصل نهال كارى آن را رشد درختان جهنمى كه ميوه‏هائى تلخ و كشنده دارند مى‏يافت.

او مى‏ديد كه سير موجود آنها بازگشت به سيرت جاهلى است و عاقبت بدى را براى جامعه پديد مى‏آورد. او خصم را بى باك مى‏دانست و آنان را چنان ارزيابى كرد كه گوئى براى وصول به مقصد خود از هيچ عملى فرو گذار نمى‏كنند. و مهم اينكه كارى را كه آنها امروز انجام مى‏دهند اسوه خلفاى بعدى مى‏شود و اين رشته سر دراز خواهد داشت.

بدين سان او به مثل آتش گرفته‏اى از جاى جست و با گامى آهنين به پيش رفت. تصميم گرفت براى اجراى احكام واقعى اسلام باب جهادى را بگشايد كه عظيم بود و اسلام و مسلمين را از سقوط و بدبختى نجات دهد. او به دادخواهى و دادستانى پرداخت و حق يك زن مسلمان را به وجه كامل انجام داد. اصولاً سخنان او از وضع درون او حكايت مى‏كرد «بيان الرجل ينبئ عن قوة جنانه) (32).

البته او مى‏توانست فشار را بيشتر كند و اينكه چنان نكرد بخاطر وحشت از بروز اختلافات داخلى و پراكندگى نيروها و تفرقه امت بود و قرار گرفتن اسلام و مسلمين در مسير ضعف.

خيانت‏ها به فاطمه (عليه‌السلام)

دشمن به فاطمه (عليه‌السلام) خيانت كرد، بى حساب حق او را از دستش گرفت،. چه اشكالى داشت كه حتى اگر فدك از آن فاطمه (عليه‌السلام) هم نبود به فاطمه (عليه‌السلام)مى‏دادند؟ مگر احترام فاطمه (عليه‌السلام) كمتر از احترام خواهرش زينب بود؟ شما مى‏دانيد شوهر زينب در جنگ بدر اسير شده و براى نجات نيازمند به فديه بود. همسرش گردنبندى را كه از خديجه همسر پيامبر داشت براى بهاى آزادى او نزد پدر فرستاد، پيامبر به ياد خديجه متأثر شد. به مردم فرمود اگر صلاح مى‏دانيد اسير زينب را رها كنيد و فديه او را برگردانيد و من ازشما متشكر مى‏شوم و مردم چنين كردند. آيا شأن مقدر فاطمه (عليه‌السلام)، تنها دختر پيامبر، كه دلى از مرگ پدر شكسته داشت به اين ميزان نبود كه فدك را به او ببخشند؟ اگراز مسلمين و حتى از مجاهدان و با فقرا در آن باره راهى مى‏خواستند رأى منفى مى‏شد؟ البته اينكه فدك را از او گرفتند بخاطر اهميت سياسى آن بود. و مى‏خواستند او را به ورشكستگى اقتصادى بكشانند و مردم را از دور و بر او پراكنده سازند. و اينكه پس از اخد آن را به فاطمه (عليه‌السلام)برنگرداندند بدان خاطربود كه ترس از اين داشتند فاطمه(عليه‌السلام) روز بعد، خلافت شوهر را ادعا كند. (33) و البته اين نكته را هم متذكر شويم كه رسول خدا اموال اختصاصى متعدد ديگرى هم داشت مثل ظرفها، شمشير، زره، اسب و استر، حيوانات شيرده، خانه، اطاق مسكونى و باقيمانده خمس خيبر سهم ذوى القربى كه فاطمه (عليه‌السلام) آنها را هم طلب داشت. (34)

دو گونه مبارزات

فاطمه (عليه‌السلام) را مبارزاتى به صُوَر متعدد بود كه هر كدام در جائى بكار رفتند و ما جلوه‏هاى عالى اين مبارزات را در سه ماه آخر حيات پيامبر مى‏بينيم كه به دو صورت عمده زير قابل بررسى مى‏باشد.

1- مبارزه فعال:

كه اين مبارزات بصورت بحث‏ها، احتجاجات، اعتراض‏ها، اعلام ناخشنودى، سرزنش و توبيخ سنت شكنان، خطبه خوانى، افشاگرى، دعوت به محاكمه و استيضاح،هشدار دادن به مردم و ترسيم عاقبت ناميمون سكوت مردم و تذكرات توأم بااخطار به مردم كه غصب خلافت جنايت بزرگى است و منتظر مولود شوم آن باشيد و عنقريب از اين پستان خون تازه مى‏نوشيد... و يا بصورت محاجه كه نمونه‏اى از آن را ذكر مى‏كنيم.

روزى فاطمه (عليه‌السلام) به ابوبكر گفت: من يرثك اذامت؟ قال ولدى واهلى - اگر تو بميرى چه كسى ميراث ترا خواهد برد گفت فرزندم وخانواده‏ام. آنگاه فرمود پس ترا چه مى‏شود كه ارث پدر را از من سلب كردى؟ ابوبكر همان سخن خلافت قرآنش راتكرار كرد كه پدرت طلا و نقره‏اى به ارث نگذارد جز سهميه خيبر و فدك، و از او شنيدم كه آن را دوران حيات خودم خود مورد استفاده قرار مى‏دهم و وقتى از دنيا رفتم از آن مسلمين است (35) و براى فاطمه (عليه‌السلام) طبيعى بود كه به اين سخن بى سند قانع نشود.

در مبارزات فعال فاطمه (عليه‌السلام) گاهى امر به درگيرى تن به تن كشيده مى‏شد.مثلاً در حمله به خانه على (عليه‌السلام) براى بردنش جهت بيعت، از يكسو على (عليه‌السلام) را خصم مى‏كشيد و از سوى ديگر فاطمه (عليه‌السلام) و اين كار چندان مقاومت آميزبود كه ناچار شدند با ضربه غلاف شمشير دست او را از دامن على (عليه‌السلام) كوتاه كنند.

2- مبارزه منفى:

و آن هم خود صورت‏هاى متعددى داشت. از جمله به صورت بى اعتنائى به دستگاه حكومت، عدم تأييد آنها، استفاده از حربه مظلوميت،وصيت درباره قبر و دفنش، نفرين به ابوبكر، راه ندادن ابوبكر و عمر بخانه خود، عدم سخنگوئى باآنان و... و لازم نيست مبارزات همه گاه خشن باشد زمانى هم ممكن است به همين صورتها باشد كه ذكر شد.

در آن هنگام كه فاطمه (عليه‌السلام) در انواع گوناگون مبارزه توفيق نيافت به ابوبكر گفت: والله لا دعون الله عليك فى كل صلوة اصليها (36) بخدا قسم پس از هر نمازى كه مى‏خوانم ترا نفرين مى‏كنم. و يا وصيت فاطمه (عليه‌السلام) كه مرا شب غسل و كفن كن مگر كم مسأله‏اى بود. مخفى داشتن قبر، خود نوعى مبارزه است، عدم اجازه به خليفه مسلمين كه بر او نماز بخواند خوديك مبارزه است، عدم اجازه تشييع شيخين از جنازه اومبازره‏اى ديگر با وصيت‏هائى كه از فاطمه (عليه‌السلام) در دست است چه بسيارند ابهام‏ها كه از اذهان بيرون رفتند و با سفارش او كه مرا شب غسل بده چه افشاگرى عظيمى صورتگرفت و سفارش او كه مگذار آنها بر جنازه‏ام نماز بخوانند چه نارضائى‏هائى را كه در اين قالب عرضه داشت.

تدوام مبارزه

مبارزات فاطمه (عليه‌السلام) براى يك روز و دو روز، يكساعت و دو ساعت نبود. او آن را تا روزى كه زنده بود ادامه داد. و حتى براى پس ازمرگ هم باب آن را گشوده داشت و آخرين تير تركش او دفن جنازه‏اش بود كه آن را هم به سوى خصم رها كرد و كل عملكردشان را به زير سؤال برد.

در همان روزى كه از دشمن ضربه خورد و در خانه‏اش افتاد و بيهوش گشت ساعتى بعد بهوش آمد و نخستين سؤالى را كه مطرح كرد اين بود كه على (عليه‌السلام) را چه كردند؟ حسنين را به دنبال پدر فرستاد و آنها خبر آوردند كه در مسجد تحت فشار براى بيعت است.

با همان حال زار و نزار و دردمند به مسجد رفت و فرياد كشيد دست از شوهرم على (عليه‌السلام) بر داريد من ستم به او را نمى‏توانم تحمل كنم. بخدا قسم اگر رهايش نكنيد به مزار پيامبر روم، گيسو پريشان كنم و همه تان رانفرين نمايم. و آن روز هم كه به عيادت او آمده‏اند بصراحت اعلام ناخشنوديكرد. (37)

حاصل مبارزه

ما در فصل پيشين بسيارى از گفتنى‏ها را در مسأله احقاق حق فاطمه (عليه‌السلام) گفتيم و در اينجا اصل را بر رعايت اختصار مى‏گذاريم و به صورت‏گذرا متذكر مى‏شويم كه حاصل مبارزه پايه‏گذارى و تحكيم روح مقاومت در امت بود و مردم را واداشت كه در طريق عدالتخواهى حركتى رو به پيش داشته باشند اگر بخواهيم براى كار و تلاش فاطمه (عليه‌السلام) ليستى تهيه كنيم خواهيم گفت كه حاصل آن بسيار عظيم و پردامنه بود ازجمله:

- پايه‏گذارى تفكر صحيح در جامعه، پيروز ساختن حق و علنى كردن آن بگونه‏اى كه همگان از سياه و سفيد ازآن سر درآوردند، رسوا كردن غاصبان، اعلان مظلوميت خاندان پيامبر، اثبات عدم لياقت آنها كه مدعى خلافت وجانشينى پيامبربودند، پاشيدن بذر نهضتى را كه بعدها بارور شد و گشودن دفترى كه تاروز قيامت هم چنان مفتوح است و نشان قدر ناشناسى بازماندگان رسول (ص) است.

آرى آنها به خلاف دست يافتند و ظاهراً به هدف خود رسيدند ولى خلافت استخوان گلوگيرى براى آنها شد و آنان توان بلع و هضم آن را نداشتند. اين سخن بارها ازآنان شنيده شد كه اگر على (عليه‌السلام) نبود... هلاك مى‏شدند. و يا بگفته عبدالفتاح عبدالمقصود: ضربه سخنان فاطمه (عليه‌السلام) در بستر مرگ به ابوبكر از ضربه شمشير سخت‏تر بود، گوئى زمين از زير پاى او دو تن كشيده شده ومانند سنگ آسيا بگردش درآمد و از ضربه آن سرگيجه گرفته و خانه فاطمه (عليه‌السلام) را ترك گفتند. (38) و يا به گفته بخارى، و ماتت فاطمه و كانت ساخطة عليها (39)، فاطمه (عليه‌السلام) از دنيا رفت در حاليكه از هر دوى آن‏ها (ابوبكر و عمر) خشمگين بود... و اين مسأله‏اى است كه در تاريخ ثبت شده و براى هميشه در خور مراجعه است.

صدمات وارده

فاطمه (عليه‌السلام)بر اثر اين مبارزه صدمه خورد، از نظر روانى بعلت مرگ پدر متألم بود و ناسپاسى اصحاب و بازماندگان اين تألم را شديدتر كرد او در اثبات مقاصدش تا آنجا به پيش رفت كه حتى جان خود را به خطر انداخت. فرزند خود را كه در رحم بود ازدست داد، به دشوارى زندگى افتادو حتى كار بجائى رسيد كه نفس كشيدن او با درد همراه بود.

او در راه خدا جان باخت و از اين ديد شهيده است بويژه با توجه به اين حديث كه اكثر شهداء امّتى فى الفراش (40) بيشتر شهيدان امت من در بستر مى‏ميرند و ديگر فداكارى از اين بيشتر چگونه ميسر مى‏شود؟ او زاده اسلام بود و براى اسلام هستى خود را فدا كرد.

الا اى فاطمه (عليه‌السلام)، اى نور ديده پيامبر، دشمن مى‏خواست با ضربه زدن ترا درهم شكند و عطر حقيقت ترا پنهان سازد وتو قيام كردى تا عزت امامت را تثبيت كنى - تو تازيانه خوردى تا آبروى على (عليه‌السلام) راحفظ كنى، تو به صدمه‏ها تن دادى تا غرور فرعونى را درهم شكنى. سلام بر تو و بر پيكر آسيب ديده‏ات و سلام بر محسن سقط شده‏ات.

پاورقى ها:

1- آيه 112 سوره هود.

2- ج 16 شرح نهج البلاغه ص 233.

3- ص 14 الامامه و السيامه ج 1.

4- به معانى الاخبار ص 356 مراجعه شود.

5- حديث نبوى.

6- اعلام النساء - جلد 3 ص 1215.

7- ص 75 الزهراء.

8- ص 137 منتهى الامال ج 1.

9- آيه 89 سوره نحل.

10- منابع قابل مطالعه در اين زمينه بسيارند. از اسناد شيعى مهمترين منبع الغدير و از منابع اصلى اهل سنت شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد است.

11- ج 2 كامل ابن اثير ص 15.

12- آيه 6 سوره حشر.

13- آيه 26 سوره اسراء.

14- ج 4 ص 177 تفسير در المنثور.

15- داستان ترور سعد بن عباده در بيابان توسط خالد بن وليد و نشر اين شايعه كه جن‏ها او را كشتند.

16- آيه 42 سوره انفال.

17- آيه 46 سوره سبا.

18- آيه 67 سوره مائده.

19- الغدير ج 1.

20- ينابيع الموده.

21- خطبه براى زنان انصار.

22- ص 308 مناقب ج 2.

23- حديث تك سندى ابوبكر.

24- آيه 16 سوره نحل.

25- آيه 6 سوره مريم.

26- آيه 11 سوره نساء.

27- مناقب ج 2 ص 208.

28- احتجاج ج 2 ص 147.

29- غاية المرام و منابع متعدد ديگر.

30- ص 365 الزهراء.

31- ص 51 ارشاد ديلمى.

32- غررالحكم ص 343.

33- ابن ابى الحديد ج 16 ص 284.

34- همان منبع 217 و 231.

35- ص 44 فتوح البلدان.

36- ص 13 ح 1. الامامه و السيامه.

37- ص 171 بحار ج 43.

38- ص 333 الامام على ج 1.

39- حديث نبوى.

40- حديث نبوى.